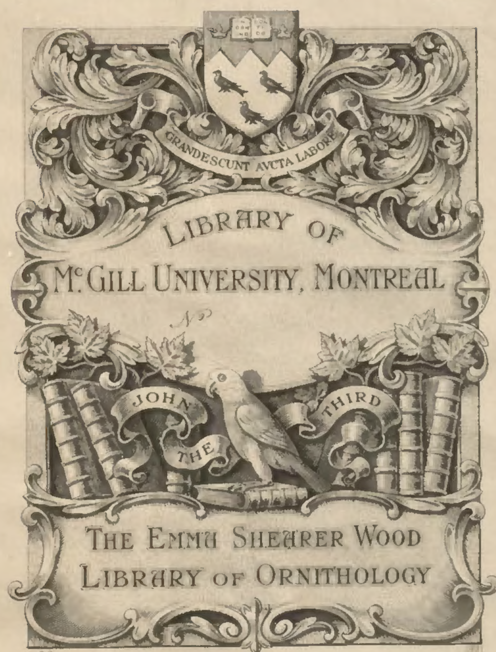

GRANDESCUNT AUCTA LABORE
LIBRARY OF
McGILL UNIVERSITY, MONTREAL
No
JOHN THE THIRD
THE EMMA SHEARER WOOD
LIBRARY OF ORNITHOLOGY

Z II Shifā'u't-ṭayr (or Bāz-nāma)

4192

4114223

Bāz-nāma,

Sandila,
14.IV.27.
V.I

به نستعين

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

باز طبعم خواهش پرواز کرد — بر زدن لاچین دل آغاز کرد
بحری جان کرد او راک کمان — بیک شنفارش رسیده در زمان
زد بر او بزکی و رینجا راه نیست — عقل کل مانده خرد آگاه نیست
جرع فکرم گشت حیران ماند پست — لک عقلم از پریدن سست گشت
باشهٔ هوشم شده از غم تباه — در تحیر مانده گفتم یا فتاح
عفو کن یارب پشیمان آمدم — هم بدرگاهت بسجده آمدم
لطف کن یارب مرا توفیق ده — آرزویم را دل توصیف ده
گنج مخفی آنچه دارم اندرون — آرزوی سالها ریزم برون
ورنه این مخزن شود آخر تباه — همچو قارون برد گنج روسیاه

بالهی

یا الهی از طفیل آن رسول — رو خلقم کن مرا تو خود قبول
یا الهی از طفیل چار یار — آرزویم را رسان ای کردگار
یا الهی بشکفد این باغ تو — کن معطر طبع را از بوی او
بوی او چون در رسد اندر مشام — مست گردم مست چون مستان جام
بعد از آن مستی سخن رانی کنم — که اندرین نامه دُرافشانی کنم
همچنین من حسرت کردم بسی — داد آوازه بهر سویم کسی
که ای بهادر آنچه کردی تو نیاز — گشت مقبول این همه عجز تو باز
باز بخشایش به پرواز آمده — رحمت ایزد تعالی آمده
آنچه خواهی کن طلب تو این زمان — چونکه بیچون گشت بر تو مهربان
چون رسید این مژده گشتم شادمان — تاج فخرم سوده گشت از آسمان
گفتم این خواهم که این نامه عجیب — باشد از خامه مرتب گر دهد یاری نصیب
بعد از آن هر چونکه دیدم تا گیاه — آمده در نطق گفته یا اله
جمله در تسبیح و تهلیل آمده — الخدای را به تجمیل آمده
رحمت ایزد چو گشته رهنمو — یافتم در نطق خود را مو بمو
از عطای او شدم ممتاز من — در نشاط آمد دل شهباز من

می‌شنود اکنون که من رانم سخن | بر کشایم از درون گنجی سخن
سخن را آخر رسانم من ز سر | بشکنم از اندرون درجی گهر
از لسان ریزم گهر نایاب را | کان دهد خجلت خود مهتاب را
هر که بیند گوهرم ماند خموش | قصد آن دارد که دارد خود بگوش
یا الهی کن تو این را سودمند | طالبان این هنر بهره برند
خاکیان اینجهان تلقین شوند | قدسیان آسمان تحسین کنند

حمد ایزد تبارک و تعالی

چون زبان شاه باز به ثنا ذات کبریای پرواز نمود شاهین آل بیان اوصاف وجود قدیمه بال کشود قدری در تدارک آن اوج گرفته تنزل نمود کما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک هرگاه که آن سرور کاینات چنین فرموده باشند دگر چه گنجایش دارد گفت ما توفیقی الا بالله

بنام آن خداوند جهاندار | که کرد او جمله را موجود یکبار
نبوده هیچ او بوده است همیشه | نماند هیچ او ماند همیشه
همه موجود و پنهان در عدم بود | بگفتن گفتن شدند اینجمله موجود

مبرا ذات او بود ست واحد — بر اثباتش صفات اوست شاهد

بامر او فلک گردنده باشد — مه و خورشید ازو تابنده باشد

سطین کرد او بروی آب تین را — مزین کرد ز مردم او زمین را

سزاوار است مر او هر چه شاید — بجز وی دیگری را کی کر آید

چو خواست ایزد ظهور خود ببیند — ز خود جوهر پدیدار او چیند

پدید آورد ز خود آن جوهر پاک — از ان موجود گشتند عرش و افلاک

همه موجود گشتند از وجودش — شدند معمور همه از بحر جودش

بود آن جوهر پاک محمد — سرم بادا ره خاک محمد

نعت آن سرور کاینات خلاصهٔ موجودات رحمت عالمیان وصفوت آدمیان تتمهٔ دور زمان احمد مجتبا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

علم زد چو آن سرور کاینات — پدید آمده اینهمه شش جهات

شدند عرش و کرسی و لوح و قلم — ز نورش فروزان بدند در عدم

سما چون ز انجم زر افشان شده — ز نور محمد درخشان شده

نبی و ولی و زمین و زمان — ز فیض وجودش شدند این و آن

بنو بود آن سید المرسلین — بدم من و آدم بدی ماو تین

چو آدم بکرم شد از نور او ز طوفان شده نوح ایمن از او
کلیم نبی را چون رسید انخطاب ز نور محمد شده کامیاب
بعیسی چو شد نشکن آسمان ز نورش بدی بهتر این مازن
باد چون فرستاد ایزد حکم طفیل محمد بگفتا که قسم
سلیمان چو شد پادشاه جهان بحکمش بدی جن و انس زبان
چو او کرد اورا کرم گستری از آتش رسیدی با نگشتری
چو ایوب شد از بلا مبتلا از و شد خلاصیش از ان بد بلا
چو یعقوب الهام ز یوسف کشید باخر ز جودش بمطلب رسید
چو خالق بفرمود لولاک لم بختم نبوت ز دست آور قلم
زهی شرف امت زهی دین او زهی کرم و حرمت و آئین او
زهی چار یارش بودی با صفا زدند سکه هر یک زهی مصطفی
تو اول شنو وصف صدیق را بشمشیر آورد زندیق را
دویم آن بود عمر ابن الخطاب براه شریعت بدی آفتاب
سیوم سید هم بن ز عثمان نشان که بود او خلیفه و جامع القران
چهارم علی شاه دلدل سوار بسیدان کفار کردی شکار

کشیدی

کشیدی بمیدان چو او ذوالفقار ‏ ‏ بکندی صف کفر را او تبار

کرم کن الهی برین بیکسان ‏ ‏ طفیل محمّد بمطلب رسان

بدی سن بسی کرده آم یا اله ‏ ‏ که از او اعمال کشته سیاه

کنون از بدی و شقی دوردار ‏ ‏ طفیل محمّد و از چار یار

در مدح غوث صمدانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه

کنون بیدهم سن زبیرم نشان ‏ ‏ بود شاه جیلان و قطب زمان

چو فیض محیّ الدّین شده راه بر ‏ ‏ برانم قلم را از نیکو سیر

بمدحش کشایم کنون سن زبان ‏ ‏ کزو قایم است این زمین و زمان

بروز ازل کردش ایزد قبول ‏ ‏ ز نور سید علّی و آله رسول وال

همه آولیان پشت کردند خم ‏ ‏ با مید آنکه کاهی نهد او قدم

بقدمش مشرف شدند چون همه ‏ ‏ بدرگاه ایزد رسیدند همه

کسی کز ولایت شده کام کار ‏ ‏ ز جودش شدا او در جهان نامدار

چو روزی گذشت آنشاه جهان ‏ ‏ بره دید شخصی بسی ناتوان

فتاده بخاک اندرش میطپید ‏ ‏ شراب تاسف و بادم چشید

بپرسید او را چه داری الم ‏ ‏ بگو روشن انچه رسیدت الم

کجای تو ای جان کجا میروی | بگو روشنم تا کنم پیروی
بگفتا که نامم حمّسل بود | اگر دست گیری مکمّل شود
ز دستش گرفته چو کرد او بپا | تر و تازه گشت او چو گل از صبا
چو کردش قبول از صدی جلی | از آن زنده گشتست دین جلی
ز ایزد رسید این ندا بهر آن | خطاب محی الدّین و قطب زمان
اگر سید هر آن خدا الگ زبان | بوصفش بود بند اندر دهان
کرم کن تو شاها که بیکس منم | ز کمتر سگانیت کمتر منم
چو گشتم سگی تو بهادر شدم | دگر نه بسالک نیز کمتر بدم
چو کلب توام شرم دارم بسی | هنر بری زبان مینماید خسی
سگت را چو دادی بهادر خطاب | از آن گشته ام در جهان کامیاب
خطاب شهانی که هر دم رود | از آن به که این روز افزون شود

در مدح حقایق و معارف آگاه قبله حاجات کعبه مرادات مرشد کامل طول عمره و زاد قدره

ز آل رسول آن محمد شریف | که نامش لطیف است چون او لطیف
کرم گستر و خصلتش نیکدان | شکسته دلان راست پیوند از آن
شکسته دل چون رسد پیش او | نهد مرهمی لطف بر ریش او

بجای غمش در نشاط آورد | درختی امیدش ببار آورد
زهی بخت فرخ بود آنکسان | که بوسیده باشد قدمهای شان
خلیفه ز خلفای آن مجتبا | بود نایبی از رسول خدا
رسول خدا کرد بروی کرم | براهی شریعت زده است او قدم
طریقت حقیقت دگر معرفت | بنوک قلم در کشیدی نخست
چو کرد او مراقب گذشتی جهان | بیک گام بودی زمین آسمان
ز فهم و گمان برتر است پایه اش | زمین و زمان باشد از سایه اش
بماند الهی آن عالی جناب | بود تا فروزان مه و آفتاب

در تعریف بادشاه دهلی ابو المظفر محی الدین اورنگ زیب
بادشاه عالمگیر غازی خلد الله ملکه و احسانه

برانم قلم راز شاه عصر | که هست از دلیل و حدیثش خبر
بود نام آن شاه اورنگ زیب | باهل لعبی ندهد او شکیب
چو او کرد شاهی ز بهر خدا | نه از بهر حرص و نه جهت هوا
بود متقی او و پرهیزگار | براه محمد بود استوار
همی خواست کافزون شود دین او | نهاده شریعت بآیین او

شکست او بتی بهیم وخبونت را   بسیستر والسیر د هئونت را
جیس وکنیس وجکنناته هم   بهوانی وودیبی لیشوناته هم
سراسیمه گشتند اهل کفار   که خواهد برآورد کفر از تبار
چو مسمار کرد او بت وبتکده   سزاوار باشد که گویم بدح
بجهته جهاد او چو دکهن رسید   همه بت پرستان شدند ناپدید
شدند اهل کفار لرزان ازو   گریزان وگریان وحیران ازو
رئیس همه کفر سنبا بُدی   چو موش از شکوهش پنهان شدی
گرفت و بیاورد مقهور را   زدین روشنی داد دیجور را
شهان دکهن چون بوقت نبرد   بداد آمدی کفر را روی زرد
بُدند متفق هم ازو چاره جو   زدین کین بکردند آن زشت خو
ازان گشت رویش چو زنگی سیاه   زتاج وز دیهیم گشتند تباه
بیک گشت کرد او بان بات برد   گرفت او به بست وبزندان سپرد
سطیع کرد اسلام کفار عدم   بود لایق وصف او این رقم
چو اسلام را او نهایت رساند   بدعوت همه مسلمان را بخواند
بیاراد جشنی و شادی چنان   بنزمش بُدی زهره خود فرزنان

بفرمود

بفرمود تا کوس شاهی زنند | نویدی زمه تا بماهی دهند
زدند چون طبل را بفرمان او | بدادند همه مژده در شان او
برآمد ز طبلش صدای چنان | که دولت دولت بجنبش سمان
صدای دهل گفت تحسین بود | مبارک مبارک بود دین او
برآمد چو نغمه زمزماران | بلرزید و ترسید زمین و زمان
چو غرید قرنا تزلزل فتاد | هزیمت بخوردند آن بدنهاد
سها لحن نفیرش شدند آنچنان | تو گوئی که سوری دمیدست نهان
نگهدار یا رب تو آن را مدام | بحق محمد علیه السلام

بعد ازین کو هر چند بیت و بلند از روایان و هر دو ستان عصر گرد آوری نموده جمع کردم بجهت آنکه مولوی استادی جعفر بیک عفو الله له ولوالدیه و احسن الیهما اکثر اوقات ز خنده صفات بطلتف تمام این ناکام میفرمودند که نسخه درین فن تالیف نمایند و نیز عزیزان دیگر که درین علم دست کمال داشتند و ثانی خود نمی شناختند خصوصاً اخوی لعل بیک وحبیب الله یجعل الله حبیباً اسمه کل مسمّا بمبالغه تمام تکلیف این معنی می دادند که بجهت برخوردار سعادت اطوار

محمد کرم الله سطری چند درین فن بنویسند چون عذر بسیار کردم ملول خاطر گشتندی
پس از فرسودهٔ ایشان در گذشتن صواب ندیدم بمضمون حدیث در کوشیدم
قَلْبُ الْمُؤْمِنِينَ عَرْشُ اللهِ تَعَالَى الخ که استادان دیرینه ارشاد
نموده بودند و چیزیکه بخاطر القاشد تجربه کرده بقلم در آوردم که صاحب
کمال این فن را شوق بیفزاید و مبتدیان را فایده نماید اگر خطای رفته باشد
بتعرض نپردازند از خانهٔ عطا بصلاح آرند بقول مولوی عبد الرحمن جامی
قدس الله سره بیت

بقدر وسع در اصلاح کوشد
اگر اصلاح نتواند بپوشد

و در نمادهٔ حدیث نیز از صلی الله علیه و سلم
وارد است کما قال النبی صلی الله علیه و سلم الانسان مرکب
من الخطاء و النسیان قطعه

بعد این رانم فسانه باز را
سرگذشت گویم شدن آغاز را
قصه اش را در نثر خواهیم گفت
گوهری از راویان خواهیم سفت
بدانکه هریک در ذکر جانوران بیان مختلف کرده اند
کسی گفت چیزی و چیزی کسی
لیکن انچه که بعد از جست جوی

بسیار و محنت بیشمار این خفیف روایت صحیح بهم رسانیده این است
اوّل جانوری که در دام افتاد آن باز بود در زمان جمشید بادشاه قصه اش

چنین است که روزی باز تعقب گنجشک خانگی کرد گنجشک مذکور از ترس جان
درون خانهٔ دهقانی درآمد و باز نیز از آتش جوع تعقب کرده در خانهٔ مذکور
درآمد صاحب خانه فی الفور دربسته باز را گرفته گفت که این همون غلیواز است
که هر روز بچهای ماکیان ما را میبرد هر دو بازو و پای باز مذکور بسته در صحن خانه انداخت
همدر آن ساعت شحنهٔ حاکم آن نواحی در رسید و دید که جانور خوشنما بسته
افتاده است بدهقان پرسید که این کدام جانور است و چرا بسته گفت که
تو نمی شناسی این غلیواز است تمام بچهای ماکیان ما خورده تمام کرده است
امروز یافته ام آویزان کشته خواهم کرد که دیگر غلیوازان بترسند و عبرت
بپذیرند شحنه گفت که این را بمن ده گفت نی تو خلاص خواهی کرد شحنهٔ مذکور
عهد کرد که نخواهم گذاشت چون عهد درمیان آمد باز را بشحنه داد شحنه آورده
بحاکم آن نواحی گذرانید چون او دید که جانور عجیب است بطریق تحفه نظر بادشاه
جمشید ارسال کرد شاه را نیز بسیار خوش آمد یکی از نزدیکان درگاه را
فرمود که این جانور خوش لقا را بهر وجه رام باید کرد آداب تسلیمات بجا آورده
بدست داشت چون باز جانور خوش فعل است در اندک محنت کردن
رام کردید چون باز آسوده می شد گنجشک ها را دیده رغبت گرفتن میکرد

باز دار دریافت روزی ریسمان دراز و باریک از شکار بند باز بسته بر آنبوه
کنجشک سر داد. و در اندک حرکت یکی را گرفت باز دار مذکور بوجه احسن نموده
بعرض شاه رسانیدند که امروز باز کنجشک خانگی گرفته است شاه فرمود که فردا بحضور
مابدولت بر کنجشک انداخته سیر خواهی کرد چون شب بگذشت علی الصباح باز
دار بدرگاه شاه حاضر شده بدستور صدر ریسمان دراز بسته بر کنجشک سر داد
باز مذکور سرعت کرده یکی را ربوده بود بادشاه خوشوقت گشته فرمود که این جانور را
باحتیاط تمام نگاه دارند روزی باز دار بجهت سیر بطرف صحرا رفته بود دید
که دُرّاج و کبک از بیشه بر آمده در میدان میگردند و باز رغبت گرفتن دارد
فی الفور آمده بشاه عرض کرده شاه نیز بمجرد شنیدن این مژده سوار شده
روان گردید جاییکه دُرّاج و کبک بودند باز را ریسمان دراز بسته سر داد
باز مذکور جلدی کرده یکی را گرفت بادشاه خرم تر شده سر باز و اسپ خاصه
بخشید و رغبت صید بیشتر گردید بدین طریق مدام شکار دراج و کبک
و تیهو میکرد روزی باز را بر تیهو سر داد تیهو مذکور پارهٔ دور رفته بود
چون ریسمان آخر شد از ضرب جلدی باز بشکست و باز خلاص شده
بالای درختی بنشست شاه دید که بدست نخواهد آمد غمگین شده روی جانب

بشهر او

شهر کرد امّا باز دار بهمانجا ماند بعد از دیری در خاطرش بگذشت که یکمرتبه
طعمه بنمایم شاید که بیاید چون طعمه بنمود فی الفور باز آمده بطعمه چسبید باز دار
مذکور بوجه احسن اسیر کرده بحضور شاه آورده حقیقت سرگذشت را عرض کرد
شاه مذکور بنشاط آمده فرمود که این جانور فرح بخش را هر روز طلبیده طعمه
داده باشند و عادت ریسمان برطرف نمایند همچنان کردند و از آن روز
نام باز مشهور شد یعنی رفته بود باز آمده لیکن رواج عام در زمان سلطان
اسماعیل سامانی گردیده است چنانچه سلطان مذکور هر یک جانور چنگل دار را
یکمرتبه میداشت آنچه که قابل شکار بنظر در آمدند نگاهداشتند که اکنون
مردمان میدارند و هر کرا لایق صید ندیدند رها کردند چنانچه عقاب و زُمّج و
غلیواز و موش گیر و لرزانک و مانند این اما نر و ماده معلوم نشود بجهت آن
باغی را طور بسته جانوران هر اقسام آورده در طور مذکور رها کرده بودند
تا یکسال بهمدران مقام بودند در هنگام مستی ظاهر گردید آنانکه خورد اند
نرینه باشند و آنکه کلان بود ماده است و در همان باغ بیضه داده بچه بر آوردند
مگر بحری که تا حال آشیانش پیدا نیست امّا قواعد های خواص در عهد خواجه احمد
ولسوی قدس الله سره چنانچه باز را مرغابی گرکردن و قال کردن صید و

وطریق نواختن طبل و گردانیدن شاهین وکلنگ گیر کردن بحری وشنقار و آهو گیر
کردن جرغ و مانند این پس مبتدیان را لازم است که بنظر حضرت خواجه شیرینی
با طعام فاتحه نموده بمسلمانان بخش کرده بعد ازان جانور بدست گیرد و چند روز
در خدمت استاد حاضر باشد تا دستور دست گشتی و شب بیداری و ناشتا شکنی
وطریق آب و آرام جانوران وغیر ذالک بدست آید و در زمانه سلطان فیروز
شاه نیز استادان این فن چند قواعد جانور داری بسته اند در بازنامهٔ
فیروزشاهی منقول است دیگر بدانکه اکثر بزرگان دین و واصلان حق جانوران
شکار را دوست داشته اند بجهت آنکه قوت وجه حلال بدست آید که از خوردن
آن قوت باطنی بیفزاید که در عبادت حق تعالی کاهلی نیارد و اکثر امیران
قدیم فرزندان خود را امینو سودند که شکار جانوران باختہ باشند خصوصًا مردمان
سپاهی را لازم است که فرزندان خود را تاکید بلیغ نمایند بجهت آنکه بسبب
شکار شش چیز حاصل میشود اول آنکه صید کننده چابک دست میگردد دویم
دلیردل شود سیوم سوار کار گردد چهارم سستی وکاهلی نماند پنجم چالاک
طبع باشد ششم مصاحب بادشاه و امیر گردد دیگر پوشیده نماند که هر یک
شیٔ در جنس خود بادشاهیتی دارد چنانچه در جنس درندگان شیر بادشاه است

دور چرندگان اسپ و در پرندگان دیگر بادشاه همای است همچنین در طایران
صید دو طایفه اند یکی زرد چشم دویم سیاه چشم در جانوران زرد چشم
بادشاه باز است و در سیاه چشم بادشاه شاهین است لیکن بعضی از
بزرگان فال باز را منظور داشته اند دانستن فال باز این است چون
باز بدست صاحب آمد و در زر و غنی شود دلیل است که حاکم شهر نوکر دو
و جمعیت کمال است دهد اگر یکپا بر داشته و بیک چشم خواب رفته بدست
صاحب نشیند اغلب است که مژده از غیب برسد اگر روی بجانب صاحب کرده
بنشاط نشیند بداند که ولایتی در تصرف وی درآید اگر جانب صاحب
دم کرده بکراهیت نشیند و هر ساعت پرواز کند دلیل است که تباهی ملک باشد
پس دولت مندانرا لازم است که جانوران شکاریرا دوست دارند و نسخه
جانورداری مطالعه نمایند تا از ماهیت جانوران مطلع باشند و این نسخه مختصر
در قصبه مهکر صوبه برار بالاگهات در سنه بیست و پنجم جلوس عالمگیر شاهی
متعاقب سنه ۱۰۹۱ هجری یک هزار نود و یک بچهل و سه باب بنا دادم

باب

اول در آراستن دست کش جانوران
دویم طریق آموختن سبتدی جانوران

هفدهم

باب ۱

اول طریق آراستن و دست کشش باید کرد

هر روز پارچه سنگ که وزنش پاو اثار باشد بدست وی وا دیکرداند چنانچه جانور را بر دست نشانده میکردند چند روز دستش پاره درد خواهد کرد چون درد دفع شود بعده سنگ مذکور دور کرده جامی پرآب کرده بدست او دهد که بدستور

سابق کردیده باشد اما احتیاط بسیار باید کرد که آب بر دست نیفتد لیکن
هر روز اندک اندک تیزتر کرداینده باشند تا که در تند رفتن آب جام مذکور
بر دست نه افتد پس بدانکه دست کش مستعد شده است بعده هر جانوریکه
وانند بدست وی بدهد خصوصًا باشه دار و شاهینچی چنین باید باب دویم
طریق آموختن مبتدی جانوران باید که اوّل بدست او شکره بدهد چون طعمه
داری و دست کشی شکره بدست آید بعده بیسره بدارد وقتی از ماهیت
بیسره نیز واقف شود بعد از ان باز و باشه بدارد و در جانوران سیاه چشم
اوّل لگر بدارد بعده بحری چون طعمه داری لگر و بحری کمال حاصل شود بعد از ان
شنقار و چرغ بدارد چون همه داوی آراسته کرد بعده شاهین و طوملتای
بدارد لیکن استاد باید گرفت بجهت انکه بعضی مذکور بگفتن و نوشتن راست
نمی آید تا که خدمت استاد شب و روز حاضر نباشد و کم زیاده داون طعمه
ندیده باشد و طریق آب آرام جانور نفهمیده باشد فن جانور داری
بمرتبهٔ اتم دست ندهد اگر چه صد بار نامه خوانده شد باب سیوم ترتیب داشتن
تاغو و جغاول این مشتمل بدو فصلست فصل
اوّل ترتیب داشتن تاغو جانوران   فصل دویم داشتن جغاول جانوران

فصل اول داشتن تماغهٔ جانوران بدانکه تماغه دو طور میباشد یکی را مغل میگویند
دویمی فیروزشاهی بود فیروزشاهی بعضی و کسی میگویند بهر وجه که باشد ملایم و فراخ و اندرون
گشاده باید که بچشم جانور نرسد و میرشکار را لازم است که مدام خبر تماغهٔ جانور
گرفته باشد اگر تماغه بچشم جانور رسیده باشد و میرشکار زود خبر نگیرد اغلب است
که در چشم جانور گل افتد چون تماغه بچشم جانور رسد باید که باب نم داده پارچهٔ
باریک در تماغه مذکور برسد و پارچهٔ باریک در تماغه مذکور بر کرده ساعتی در آفتاب
بدارد چون خشک شود بعده پارچهٔ مذکور برآورده بجانور بپوشانند نخواهد رسید

فصل دویم داشتن جغاول و منافع آن باید که در گلوی باز و جره و شاهین
و بحری و شاهین او و شنقار باندازند و فواید آن بود که بوقت انداختن بر صید از
ضرب دست محفوظ ماند و از دست جلدتر برآید و بحری و شنقار فلک تاز را احتیاج
جغاول نیست و بجانوران ریزه نیز جغاول نباید انداخت بجهت آنکه صید
خود پناه بیشه میگیرد و جانور نیز تعقب کرده درون بیشه می درآید بوقت
درآمدن از خار یا چوب یا چیزی جغاول جانور بند میگردد و بجانور تشویش
کمال میرسد بلکه در هند بوقت شکار جغاول از گلوی باز نیز باید برآورد بجهت
آنکه دراج نیز پناه بیشه میگیرد و در هند شجر بنجار کثیر است بنا بر آن در گلوی جانوران

ریزه هرگز جغال بنباید انداخت باب چهارم داشتن بهله و دلبه این مشتمل بدو فصل است

فصل ۱ فصل ۲

اول داشتن بهله و فواید آن دویم داشتن دلبه و فواید آن

فصل اول داشتن بهله جانوران باز دار را لازم است که بهله از چرم صابر
و یا کاره بسازد و مدام پاکیزه دارد و از بهله چرکین جانور دلگیر می باشد اگر به بهله
چرکین جانور را طعمه میدهند اغلب است که آن طعمه را گر دانند اگر نگردانند حدوث
علت پیدا کند بجهت آن پیر شکار دانا مدام دو بهله با خود دارد موجود یکی برای
طعمه دادن آن از صابر باشد دویم بجهت برداشتن جانوران از کاره باید
چون جانور را طعمه داده فارغ میشود فی الفور آن بهله طعمه دادن را بر آورده
از کار و پاک نموده پارچه پیچیده باحتیاط تمام نگاهدارند و بر بهله دیگر جانور را بگیرند
تا از حدوث علتها محفوظ می باشد فصل دویم داشتن دلبه جانوران باید که
دو دلبه بدارد یکی از بازوی کلنک قرقره مانند آن دویم از بازوی مرغابی
و کاروانک سازد بجهت آنکه چون در سیرگاه بطلبند بر دلبه کلان خوانده نموده
باشند هرگاه که بر صید اندازد آن زمان بر دلبه خورد بطلبد درین دو فایده است
اول آنکه از دلبه کلان جانور دلاور میگردد و بیادلی کلان زود می چسپید دویم

آن است که بوقت شکار چون جانور دور میرود و بر دلیهٔ خود تعجیل تر جانور می آید

باب پنجم دستور ساختن بند و بستن زنگوله وغیره مشتمل بدو فصل است

فصل ۲ فصل

اول دستور ساختن بند جانوران دویم در فواید زنگوله و منافع آن

فصل اول نیز بدو قسم است قسم اول ساختن دستور بند جانوران دوم بدست

گرفتن بند جانوران قسم اول بدانکه بند باز به درازی نه انگشت بسازد

و بند جره و باشه بدرازی هشت انگشت است باید که کم و زیاده نکند و باکند سیره

و بیسره و جمیع جانوران زیره را احتیاج بند نیست و شاهین و شنقار و بحری

و چرغ را به درازی نه انگشت بسازد و بجانوران کلان بند لازم است بجهت

انکه بند جانور مذکور بوقت شکار بدست کشیده جست کرفته بر صید می اندازند

تا از دست جلدتر در است می برآید و بصید زود تر رسیدن می تواند و اگرد

طولتم بایی را بند بباید انداخت دوال صابر و سختیان کافیست اما از ریسمان

سرخ بند جانور نباید ساخت بجهت انکه در محل پرواز عقاب و غلیواز بکمان

طعمه دنبال کرده جانور را عاجز میکردانند بلکه از ترس آن چرخ زده باسمان

غایب میکردد قسم دویم طریق بدست گرفتن بند جانوران باید که بند باز و جره

اوسط وبرابر بگیرد وبند باشه وکهنه بره وبیسره وجبتیره درازو برابر بگیرد
که بوقت طپیدن برگشته بدست نشستن بتواند وبند شاهین وبحری
وشنقار وچرغ وغیره راکوتاه وبرابر باید گرفت واگر کم وزیاده بگیرد در محل طپیدن
بپای جانور ایذا میرسد بلکه بعضی وقت پای جانور برآمده ازار بسیار یافته است
اما بوقت انداختن بر صید بند جمیع جانور جبت وکوتاه باید گرفت فصل دوم
در فواید زنگوله آن نیز بدو قسم است قسم اوّل در فواید زنگوله قسم دویم در
مانع زنگوله قسم اوّل در فواید زنگوله باز وجره وجمیع زرد چشم البته زنگوله
لازم است بجهت انکه چون جانور دنبال صید کرده از نظر غایب شده در بیابان
وبیشه بیکرد بصدای زنگوله زود یافته میشود وبعضی زنگوله را بردم می بندند
بجهت انکه هرگاه باز صید را بیکرد هردو پایش بر صید عمود میشوند وبوقت
کندیدن بر بالای صید دم می جنبد واواز زنگوله بر می آید اگر در پا بسته باشند در آن
زمان زنگوله ساکت میماند اما تجربه نموده که از بسیار رسانیدن دست بردم
باز وباشه در محل جستن سست میجهد بنابر آن استادان زنگوله در پای جانور
می بندند قسم دویم در منع زنگوله باید که در پای شاهین اشیانی زنگوله نه بندند
بجهت انکه از صدای زنگوله کلنک خبردار شده شاهین را بازی میدهد اگر شاهین چرام

که فلک تاز باشد او را هیچ مضایقه نیست و بحری و شنقار و چرغ را زنگوله بستن اختیار
میر شکار است لازم نیست دیگر که نور در اینها زنگوله بناید بست بجهت آنکه چون لکر بر
چرز یا کاروانک آمده دست میکند در آن زمان از صدای زنگوله لکر مذکور را
بازی داده زیر آورده خود بالا شده میگریزد و باز لکر را رسیدن دشوار میشود
اکثر دیده که تعاقب کرده رفته است **باب ششم** طریق ساختن طعمه و ابداره و
مانع آن این مشتمل بر سه فصل است فصل اول در احتیاط ساختن طعمه فصل دویم
طریق ساختن ابداره فصل سیوم در مانع ابداره جانوران فصل اول در احتیاط
ساختن طعمه بدانکه طعمه ساز را لازم است که دست خود را همواره پاکیزه دارد
و بوقت ساختن طعمه بوجه احسن است و کارد را شسته طعمه بسازد و طعمه نگر نسازد
که از گوشت نگر جانور علیل میشود و انواع علت پیدا میکند بلکه احتمال دارد
که بر تا داد اگر طعمه ساز دانا باشد هر روز طعمه نوع دیگری میسازد و از طعمه غیر نگر جانور
خوشوقت و تندرست می باشد باید که دست خود را و کارد و طعمه را از ترشی
و پیاز و تنباکو دور دارد اگر اثر ترشی یا پیاز بطعمه رسد البته بگرداند اگر بوی
تنباکو در طعمه رسد اغلب است که بی توقف هلاک گردد با وجود که دست
طعمه ساز و کارد پاکیزه باشد اما دست ناشسته طعمه بسازد غالب است که بگرداند

اگر نگروانند الله حدوث علت پیدا کند چنانچه زهرباد و باشند اين فصل دويم
طريق ساختن ابداره و مانع آن و اين مشتمل بدو قسم است قسم اول طريق
ابداره زرد چشم قسم دويم طريق ابداره سياه چشم قسم اول ابداره زرد چشم
بايد كه اگر دل گوسفند يا بز بهم رسد دل گاو باشد آورده شگافته ساعتی در آب
داشته بدهد اگر جانور لاغر باشد احتياج ابداره نيست في الفور ساخته اندک
آب پاشيده داده باشد كه زود هضم شود قسم دوم طريق ساختن ابداره
سياه چشم اين مشتمل بر شش نوع است نوع اول ساختن ابداره شاهين بايد
كه گوشت ران گوسفند يا بز كه متصل استخوان مي باشد آورده ورقهاي
تنک تراشيده بارچه پيچيده تمام شب در آب داشته علی الصباح بوجه احسن
شسته رنگ خون دور كرده بدهد و ابداره كه صباح ساخته باشد بوقت
شام بدهد اگر ابداره از دل باشد احتياج شب گذشته نيست دل تازه بايد باشد
اما شاهين زوالی را اينقدر ابداره دادن نيست موافق احوال او خون آلوده
داده باشد كه ليست نگردد شاهين و امثال آن تازه باره بهتر باشد تا چهار
گهري در آب داشته بوجه احسن شسته رنگ خون دور كرده داده باشد اوستادان
براي راست ساختن بغل جانور يعني زبه نمودن گوشت دل اختيار كرده اند

که از رک و پی پاک و صاف ست اما در هوای گرم باب سرد و در هوای سرد و هوای معتدل
باب گرم بر و لقه داده باشد تا لطافت پیدا کرده زود خصم خواهد شد و ثقل جانور
پی پیه بر خواهد کردید اگر گوشت تازه باشد آبداره نباید ساخت چونکه دوی گوشت
مثل سوهان درشت شده در معده جانور میخلد بنابراین زود خصم نمی شود بلک
احتمال دارد که سر تافته اگر خواهد که گوشت خاصیت دل پیدا کند باید که یک دو روز
نگاه داشته آبداره سازد و آن عیب که گفته شده برطرف کردیده خاصیت
دل خواهد گرفت بی ضرورت هرگز گوشت تازه بهیچ جانور نباید داد مگر آنکه
زنده باشد لیکن گوشت شب گذشته را جانوران خورد چشم از یک آب
شسته با پارچه پاک نموده داده باشد و سیاه چشم چنان شسته بدهد که
رنگ خون نماند برای صحت جانوران بهتر ازین طعمه دیگر نباشد و در دادن
دل فواید بسیار است و آن این باشد که هر عضوی از اعضای حیوان کسی که
میخورد آن اعضای قوی میکردد بنابران اوستادان در شکار فی الفور دل
میخورانیدند نوع دوم طریق ساختن آبداره بحری باید که دل گاو یا بز آورده
ورقهای تنگ تراشیده با پارچه پیچیده تا دو گهری در آب داشته داده باشد
نوع سیوم طریق ساختن آبداره شنقار گوشت ران بز یا گوسفند و گاو

یا کلنک یا تعذار تنک تراشیده پارچه پیچیده تا دو روز در آب داشته روز
سیوم از دوسه آب شسته رنگ خون دور کرده داده باشد و اگر دل باشد
تا چهار پاس در آب داشته داده باشد تا رنج و خصم کرده نوع ۴ چهارم طریق ساختن
ابداره چرغ باید گوشت ران گاو یا اهو یا خرگوش یا تعذاری یا کلنک آورده شب
نگاهداشته تنک تراشیده پارچه پیچیده تا یک شبانروز در آب داشته داده باشد
اگر دل باشد تا چهار پاس در آب داشتن کافیست نوع ۵ پنجم طریق ساختن آب داره
اگر گوشت ران گوسفند یا بز یا گاو شب گذاشته را تنک تراشیده تا چهار پاس
در آب داشته داده باشد اگر از دل باشد تا دو پاس در آب داشتن کافیست
نوع ۶ ششم طریق ابداره تولم تایی گنجشک یا قرچه یا سیرچه یا عصافر اسود آورده
پاک نموده پرچه پیچیده در آب غوطه داده افشرده بعد از ساعتی داده باشد
اگر اشتها خوب نباشد پس دو سه روز ابداره دل بدهد فصل ۳ سیوم در بالغ ابداره
این مشتمل بدو قسمست قسم ۱ اول در بالغ ابداره باز و غیره قسم ۲ دوم در بالغ
ابداره شاهین و غیره قسم ۱ اول در بالغ ابداره باز و غیره بدانکه جانوران زرد
چشم را مدام ابداره نباید داد و تا گیرا شدن بجهت اشتها افزون لازم است
چون اشتهای صادق حاصل کرده بعد از ان اینقدر از اب تر کرده داده باشد

که در حوصلهٔ جانور کره شده نماند و زود هضم گردد قسم دویم در بانع ابداره شاهین

وغیره این نیز بدو نوع است نوع اول در بانع ابداره شاهین اشیابی بدانکه بی

در پی شاهین را ابداره نباید داد دو روز ابداره داده روز سیوم زنده داده باشد

تا گوشت شاهین متخلخل نگردد مگر شاهین بدفعل باشد او را ابدام ابداره لازم است

نوع دوم در بانع ابداره بحری بدانکه بحری را ابدام ابداره نباید داد بجهت انکه صید را

بیجانده باوج اسمان رفته از تردد بسیار و محنت بی شمار میگیرد پس گوشت

بحری نرم نباید هرچند که سخت تر و مستحکم تر باشد بیشتر جلدی کردن و اوج رفتن

می تواند بهر حال ابداره بحری را نقصان میرساند اکثر دیده که از مدام دادن ابداره

حدوث ضیق النفس و قیل قورت پیدا کرده هلاک شده است باب پنجم

دانستن طعمهای نیک و بد این مشتمل است سه فصل است فصل اول دانستن طعمهای

نیک فصل دوم دانستن طعمهای بد فصل سیوم دانستن طعمهای موافق

مزاج جانوران فصل اول دانستن و شناختن طعمهای نیک طعمه طوطی و کبوتر

جوان و کبک و دراج و تیهو و خروس صحرائی و قرچه و ترغی و سیرچه و شکر خوره

و گنجشک و سرخ و گوشت بز و گوسفند نیک باشد و در هنگام زمستان طعمه کبوتر بچه

و سگ بچه و خوک بچه و موشبچه و بوزنه و ضفدع سفید است و طعمه خروس خانگی

زمیفند

نه مفید و نه مضرست و باید دانست که طعمه هر جانور از کدام عضو بهتر باشد بدانکه
از پرندگان خشکی چنانچه کبوتر و فاخته و طوطی و موسیچه و کنجشک و ترغی و قرهٔ سیاه
و تبور دوم دراز و مانند آن گوشت سینهٔ اینها بهتر از جانوران آبی بهر جنس که باشد
سینهٔ اینها نیز نیک بود و کلنگ و قوقره و تغدار و تغدری و کبک و دراج و مالکیان
و مانند آن گوشت ران اینها بهتر باشد و جانوران چرنده از هر جنس که باشد
گوشت ران که متصل استخوان باشد نیک بود و استادان این قرار داده اند که هر
جانوری که در خشکی بسر برد گوشت ران نیک باشد چرنده و پرنده از هر جنس که باشد
فصل دویم دانستن طعمهای بد چنانچه کلنگ و قوقره و قاز و تغدار و تغدری و لک
لک و شارک و هقاو بوتیمار و طاوس و زاغ و زغن و سبزک و موسیچه و فاخته و لاوه و پودنه
و کار وانک و زرد و بلک و نقوه پا و لیکه و کرپا و اهو و کوزن و صابر و خرگوش و جانوران
نارسیده نورد چشم مضرست و گوشت میش و شتر و اسب و نیله گاو و خرس
و جفته و گوشت جانوران جنگل و از جمیع جانوران مضرست فصل سیوم دانستن
طعمه موافق مزاج جانوران این بد و قسمست قسم اول موافق مزاج زرد چشم
قسم دوم موافق مزاج سیاه چشم قسم اول دانستن موافق مزاج زرد چشم
این بسه نوع است نوع اول موافق مزاج باز وغیره طعمه کبک و دراج و تیهو و مالکیان

و کنجشک و دم دراز و ترغی و شکره خوره و قوچه سیاه و بور و عصافیر اسود و سنج و گوشت
رمه گوسفند و بز که متصل استخوان ران میباشد مناسب است نوع دوم دانستن
موافق مزاج باشه و غیره قوچه سیاه و بور و کنجشک و ترغی و دم دراز و شکره خوره و
سنجه و سنج و هزار داستان و عصافیر اسود و مانند این نوع سیوم دانستن موافق
مزاج بیسره و جبیتره و شکره قوچه سیاه و بور و کنجشک و دم دراز و لیکه و زرد
یلک و توه باد و سبزک و سارک و غوغای و گوشت بز و گاو مناسب است
قسم دوم دانستن طعمه موافق مزاج سیاه چشم این مشتمل بر شش نوع است
نوع اول موافق مزاج شاهین طعمه کبوتر و فاخته و طوطی و کنجشک و قوچه سیاه
و بور و دل گاو و گوسفند و بز مناسب است نوع دوم دانستن موافق مزاج بحری
طعمه کبوتر و فاخته و سوسیچه و طوطی و مرغابی از هر جنس که باشد مناسب است نوع سیوم
دانستن موافق مزاج شنقار طعمه گاو و بز و گوسفند و کلنک و قره و قاز و تغدار
و تغدری و کبود مناسب است نوع چهارم دانستن موافق مزاج چرغ طعمه گاو و گوسفند
و آهو و خرگوش و کلنک و قاز و تغدار و تغدری و کبود و لک لک و بیلاق
مناسب است نوع پنجم دانستن موافق مزاج لگ طعمه گاو و بز خرگوش و زاغ
و سارک و سبزک و زرد یلک و لیکه و زاغالی و مانند این مناسب است نوع ششم

دانستن

دانستن موافق مزاج طولم تای قزلاق و تورغای و قرچه سیاه و یوریسرچه و عصافرا شود و سنرک و لبکه مناسب است باب هشتم زایق قواعد بستن قباغو وغیره این مشتمل سه فصل است فصل اول در قواعد بستن قباغو فصل دویم در فواید قباغو بجانوران فصل سیوم ساختن مصالح قباغو فصل اول چون جانور بدست اید سه روز طعمه داری و دست کشی کرده روز چهارم بوقت شام بعد از تحلیل طعمه پر بابی ریزه کر بالای بازوی جانور میباشند بعجه پوست براورده استخوان ازون مقدار پنج بند کرفته در هم پیچیده بجانور بخورانند چون علی الصباح قباغو مذکور برتاد و فی الفور یک کنجشک بسمل کرده سینه او کرم کرم بدهد تا جانور بداند که ناشتا شکنی من از سبب برتافتن قباغو است روز دیکر بهمین کمان نکاه تر خواهد بر تافت اما هر وقتی که قباغو بروقت برتاود و اکر پاره شب هم باشد بدستور صدر فی الفور ناشتا شکنی بکنند اکر قباغو بروقت برتاود و میرشکار از کاهلی خود ناشتا شکنی بکنند پس جانور مایوس شده قباغو را نکاه خواهد داشت چون عادت نکاه داشتن قباغو در مزاج جانور لاحق میشود باز از محنت بسیار بدستور می آید اکر میرشکار ناشتا شکنی جانور خطا بکند پس جانور نیز وقت را خطا خواهد کرد این احقر نیز تجربه کرده است درینصورت و بر داشتن قباغو تغیر جانور نیست

بلکه از بی وقوفی و کاهلی میر شکار عادت و بر داشتن قباغو جانور پیدا میکند بجهة

آن میر شکار دانا چون پاسی از شب باقی میماند برخواسته جانور را بدست

گرفته در روشنی چراغ خبردار میباشد این عمل که گفته شد از دست ندهد

و از بیدار داشتن آخر شب دو فایده دارد اول انکه از قباغو دنا شتاغی بی نجستگی

خبردار میشود دویم انکه رام تر میکردد و گرسنگی و جوش کمال بهم رسد فصل دوم

در فواید قباغو بهمه جانوران لازم است بجهت انکه خلطی که درون شکم جانور

می باشد قباغو انرا بر خود پیچیده بیرون می آرد و اوستادان برای این

قباغو را جاسوس اندرون جانور قرار داده اند چون علی الصباح بر وقت

بر تافته باشد و خشک بود نشان صحت و تندرستی است اگر دیر تر داشته

بر تافته و نرم باشد نشان غلبه علت است دیگر بدانکه قباغو از پرهای نرم

نباید داد بجهة انکه بوقت بر تافتن بجانور تشویش کمال میرسد و از پرهای

بو تیمار هرگز ندهد چرا که انواع علت پیدا کردد مگر با مصالح باشد ان مفید است

فصل سیوم در طریق ساختن قباغو مصالح که بجانوران سیاه چشم

لازم است بیار دمکون تلخ بیست دانه قاقله پنج دانه شکار بریان یکرخ ضلع

نیم سرخ جوزیک سرخ قرفتح یک سرخ یقم شسته نیم سرخ فلفتار یا و سرخ

فلفلس

فلفلین یک سرخ نمک سنگ پاو سرخ این مجموع را باهم حل نموده با شیره برگ شاه سپرغم حب بسته نگاهدارد بوقت احتیاج شاه پر تار باز وی بو تیمار آورده برآورده مثل شبم نموده بهمین ساخته حب مذکور در وگذاشته درهم پیچیده مثل غلوله کرده بالای آن ریسمان خام پیچیده مقدار بیضه کنجشک سخت ساخته آخر روز از معتاد چهارم حصه طعمه کم کرده اندازه وبی استخوان داده بدارد چون حوصله جانور خالی شود بعده قیاغوی مذکور را از لعاب دهن تر کرده در حلق جانور فرستد چون آخر شب بجهت بیدار داشتن برخیزد نگاه بر جانور دارد چون قیاغو مذکور بیرون افتد فی الفور هردو سینه کنجشک خون آلوده گرم گرم داده تاغه پوشانیده بدارد و بعد از ساعتی بشکار مشغول کرده از حد زیاده گرسنگی پیدا خواهد شد اما بخ صید تاغه بگیرد اگر برای شاهین وبحری بسازد باید که مصبر نه انداز دو بجانوران ریزه نیم حب کافیست باب نهم طریق مالش وغیره این مشتمل بر سه فصل است فصل اول طریق مالش ودست کشی فصل دوم شناختن و داشتن گوشت جانوران فصل سیوم قایم داشتن گوشت جانوران فصل اول طریق مالش ودست کشی جانوران بدانکه شب و روز شاهین را از دست جدا نکند و مطلق شبهم

مصبر پاو ربع

دریدن شاهین باندق بند بهیه برون از دست کشتی و مالش و شبم درون
بسمهل و فتیله و چاشنی بدر کند بهیچ وجه دست از بغل و ران و استخوان دم
دور ندارد و بدین طریق شب و روز مالش داده باشد ایستگاه اگر بمقدار کاغذ
سپید بر استخوان دم شاهین مانده باشد بعد عالخواهد پرید در حق شاهین استادان
فرموده اند کسی که شاهین بدارد او را چهل دست می باید اگر چهل دست نباشد
چهار دست لازم است یعنی دو دست کش اگر دو دست کش هم نباشد
پس شاهین بدست داشتن بی فایده است چونکه علی الدوام دست
بر اعضای شاهین کشیده باشد چون دست بر سینهٔ شاهین رسد اول نرم
ظاهر شود بعده سخت نماید تا بداند که گوشت شاهین بعد عامستعد شده است
بدانکه مالش و دست کشی بجمیع سیاه چشم لازم است اما استخوان دم
اینها نباید مالید چراکه در جستن دم دخل تمام دارد و شاهین داجی که ره تورد
و فلک تازه باشد استخوان دم آن هرگز نباید مالید لیکن باز را یکدست
باید که کاهی دست بر باز نکشد از کشیدن دست سینهٔ باز خشک میگردد

فصل دوم شناختن و داشتن گوشت جانوران که چطور باید و چه قدر
باید داشت باید که جانور را بسیار فربه نکند و نه چنان لاغر دارد که بعید رسیدن

نتواند فربهی جانور اوسط بهتر است و گوشت جانور القدر باید داشت که اگر قصد صید بکند جلدی کرده رسیدن تواند بسیار فربه داشتن محض جهالت است چونکه جانور فربه در بر پریدن کاهل و ثقیل میباشد و به اله و راز نفس جانور کوتاهی میکند و جلدی کردن نمیتواند چون وقت گرما بشود از شده دل تعقیب صید نمیکند بلکه تغافل کرده بر درخت می نشیند و اکثر دیده شده که پی و پایی کرده چرخ زنان باسمان غایب شده رفته است فصل سیوم قایم داشتن گوشت جانوران باید که جانور را بسیار گرسنه ندارد و از گرسنه داشتن بسیار گوشت جانور پریشان و پران میگردد بنابران جلدی کردن و جستن نمی تواند باید که بوقت شکار از جانور خود خبردار باشد اگر صید زود بهم رسد فی الفور بکیرد و لقمهٔ دل یا طعمهٔ شب گذشته داشته بدهد بدین طریق ساعت بساعت خبر گرفته باشد اگر صید بگیرد پس فی الفور دل صید مذکور برآورده داده باشد باب [illegible] طریق خوش دل داشتن و ساختن جانوران میر شکار و تا بوقت شام جانور خود را هرگز نمی تپاند القدر دلداری باز میکند چنانچه عاشق معشوق را راضی میدارد تا باز بهتر عاشق او میشود تا که باز عاشق میر شکار نمیکرد و بعد عایر صید خوبی نمیکند و جانوران سیاه چشم را بوقت شام و صباح تا نه از سر جانور فرود آورده باشند

چونکه طلوع افتاب محل پرواز است و غروب محل آسوده کیست چون این هردو وقت
تمام شود می آیند یاد صحرا و وطن خود کرده خوش دل میشود و رمیده کی و وحشت برطرف
شده رام تر میگردد باب یازدهم در انواع جانوران که چند نوع اند و سیر هر یک
تا به کجاست بدانکه سیر همه جانوران برنده بگردش افتاب است وقتی که افتاب
در برج میزان می آید یعنی مراد از ماه کاتک است سیر بجانب جنوب میکند
چون در برج حمل می آید یعنی ماه چیت متوجه بسوی وطن خود میشوند که مراد
از شمال باشد و سیر هر یک جانور تا حد او باشد از حد خود نگذرد این مشتمل بدو فصل است
فصل اول دانستن نر و چشم فصل دویم دانستن سیاه چشم اما فصل اول مشتمل
بهفت قسم است قسم اول دانستن باز و جره قسم دویم دانستن باشه
قسم سیوم دانستن کهند لیره قسم چهارم دانستن بیره قسم
پنجم دانستن جنبره قسم ششم دانستن شکاره قسم هفتم دانستن چربالی
قسم اول دانستن باز جره بدانکه باز جانوریست خوشنما و باشجاعت آن را
بزبان عربی بازی میخوانند باقی در هر زبان باز میگویند و نرش را جره می نامند
بجانب شمال در اقلیم هفتم اشیان می سازد و سیرش تا به اقلیم چهارم است
کماهیت باز از نقشه ظاهر خواهد شد از سنجان و هر تحقیق نموده درین نامه

درج کرده نقشهٔ هر هفت اقلیم این است باید که در دایره مذکور در آیده هر هفت
اقلیم را سیر بکند تا وطن باز ظاهر گردد دایره ؎

بدانکه انواع یازده اند نوع اول انباشد که شاه پر هردو بازو دراز باشند شل
پرهای سیاه چشم انرا بزبان ترکی اوجقره میخوانند نادرست کمتر بهم میرسد حدیث
النادر کالمعدوم نوع دوم انست که رنگش سفید باشد شل عونیمار انرا
بزبان ترکی توغو میگویند نوع سیوم آن باشد که مانند سم اهو نقش بر پرهای
دم و بعضی بر سینه ظاهر باشند انرا اهویلی می نامند نوع چهارم آن بود که شل
برگ تمول نقشها بر سینه و بر دم ظاهر باشند انرا محرابی میخوانند نوع پنجم آن است
که رنگ سینه باز پاره مایل بزرلای باشد و پشت سیاه و پرهای ریزه کمتر و پرهای
ران بی نقش باشند انرا بزبان ترکی باز قرمی نامند نادرست نوع ششم آن بود
که مانند دینارها بر پشت و بازو ظاهر باشد انرا دیناری میگویند نوع هفتم
آن است که سرخ رنگ یا سفید رنگ والعهای سیاه بر سینه باشد آن هر هفت
باز هم اشیان و بچه باز صرف بوند درین هیچ امیزش نبود نوع هشتم
آن بود که هر دو چشم باز مثل شاهین باشند بعضی یک چشم سیاه باشد آن را
باز سیاه چشم میخوانند نوع نهم آن باشد که رنگش سیاه بود انرا باز سیاه
میگویند این هردو باز هم اشیانه و بچه سیاه چشم باشند نوع دهم آن است
که گل بادام رنگ بود چنگالها بر گوشت و کوتاه و پرهای نشیب ران و بغل زرد باشند

لبب

سبب آن بود که در هنگام مستی از غلبهٔ شهوت باز پرسنک کلان دم خود را
بالا کرده هر دو بازوی خود را فرو گذاشته می نشیند و در آن زمان هر جانوری که
بپرسد جفت ~~میکرد~~ و اگر جره به باز جفت میشود آن هر جفت باز که بالا اند کور شد
حاصل میشوند اما باز او جقره و فیر کاهی میشوند و باز توغون و اهویی و مجابی اکثر کاه
کاه پیدا میشوند و بهم میرسند لیکن دیناری وغیره اکثر حاصل میکردند اگر شاهینچه یا چرغ
بچه جفت میشود باز سیاه چشم و سیاه رنگ حاصل میکرد و اگر بوشکره زرد
جفت میکرد باز گل بادام رنگ حاصل میشود قسم دوم دانستن باشه بدانکه باشه
جانور خوشنما و خوش خوست لمبنا بهت باز باشد بزبان عربی باسق گویند
و در ترکی قیرغو و در فارسی و هندی باشه میخوانند و در اقلیم چهارم که اهل هند
چون میپ میگویند آشیان می سازد تا به اقلیم خود سیر میکنند باشه شیانی
در کشمیر وغیره جا بهم میرسد لیکن شل و امی خوبی ندارد و سست بر و بد خصلت
باشد و انواع باشه شش اند نوع اول آنست که سفید بود و شل باز توغون
نوع دوم آن بود که سیاه رنگ باشد و شل حلقهای ریزه نقشها بر پشت
و بر بازو ناظاهر باشند انرا زهی [illegible] هند نوع سیوم انباشد که رنگش سرخ باشد
انرا مرضه میگویند نوع چهارم آنست که رنگش باشد صندلی بود انرا صندلی

میگویند این هر چهار باشه هم آشیانه باشند و مرغ بچه باشه اند **نوع پنجم**
انباشه که رنگ وی طرف سیاه بود و حلقهای مثل زره ظاهر نباشند بی
نقش و ساده باشد انرا باشه سیاه گویند **نوع ششم** آنست که هر دو چشم
یا یک چشم باشه مثل چشم سیاه چشم باشد این هر دو باشه هم آشیانه باشند
و بچه طولم تاپایی بود قصه این نیز مثل قصه باز سیاه چشم است اما کمتر بهم میرسد **قسم سیوم**
دانستن کهندلیسره بدانکه که کهندلیسره جانوریست خوشنما و عجیب بمشابهت
باشه و ببیسره بود هر دو چشم و سینه و دم باشه باشد و پشت و هر دو بازو و سر
هر دو پیچه و ساقها مانند ببیسره بود و در جسامت از ببیسره پاره خورد باشد
لیکن در جلدی و دوری شاید که از باشه بهتر بود و خوبی کهندلیسره بر دراج است
وقتی که دراج قندیل شده باسمان میرود و کهندلیسره را بر دراج اندکو رسیده بند
در چشم زدن سرعت کرده بمدران اوج میچسپد تا بزمین رسیدن چندمرتبه
دراج خلاص میشود و باز کهندلیسره میچسپد غرض که از نظاره کردن تعلق دارد
هرکس که داشته باشد قدرش میداند بیرشکار آن میگویند که کهندلیسره دراج را
خود گذاشته میگیرد این سخن غلط است سبب خلاص شدن دراج اینست که کهند
لیسره جانور خوردتر است یکایک بر ور نگاهداشتن نمیتواند اما برای آراستن

کهندلیسره میر شکار دانا و کار افتاده می باید که تن درست بدارد و کاحقو گیرا کند
کار هر خام نیست که چنانکه حق کهندلیسره است گیرا کند و اشیانش نابد است لیکن
در سرزمین [illegible] وبلی وار و سیتاکون و هند روم وراج مندری در دام می افتد
و سکیسره و بکسیره بیز بمشابهت بیسره و شکره اند لیکن در جسامت از کهند
لیسره هم خورد تر می شوند اما آن بیسره جلد تر باشد بدانکه این هر دو جانور
سرکش و وحشی تر میشوند یکایک رام نمیکردند و اشیانش مثل اشیان کهندلیسره
نابد است اما همراه کهندلیسره گاهی بدام افتد قسم سیوم دانستن بیسره جانوریست
خوشنما و با شجاعت رنگش اکثر سیاه باشد بعضی سرخ و بعضی سیاه سرخی
مایل آن نیز بر دو نوع است نوع اول انکه در کوه بنگاله و سورنک و سهر تهایور
و مراد اباد اشیانه میسازد و انرا باصطلاح هند کهر بیسره میگویند نوع دوم آن است
که در کوه بستر و چرله و چانده و دیوکده و سلطانپور بندر بار و بنکار پور و دلی دار
و غیره اشیان می سازد و انرا باصطلاح میر شکاران هند سکهر بیسره میخواهند بیسره
او باشد از حسد خود نگذارد قسم چهارم دانستن چیتی سره جانوریست خوشنماتر
بمشابهت بیسره باشد بعضی میگویند که چون طولم نایی به بیسره جفت
میکرد چیتی سره حاصل میشود والله اعلم جای که بیسره می باشد همانجا چیتی سره

نیز بهم میرسد و برش از بیسره حلدتر باشد بقرینه بیسره می برد بر سر کت تماشای عجب میشود قسم ششم دانستن شکره بدانکه شکره جانوریست پر همت و باشجاعت و هر جا آشیان می سازد و هر کدام میدانند و بزبان ترکی سعو میگویند بفته نه در هند آشیان بسیار نزد بقلم در آورده انواع شکره نیز چهار اند نوع اول اینا باشد که زیر گلوی او سفید بود سیاهی مطلق ظاهر نباشد انرا باصطلاح هند تیتن میگویند نوع دوم انست که بسیار کلان بود و کتر بهم میرسد آن را اهلنکی مینامند بسمت تهتهه آشیان می سازد نوع سیوم آن بود که استخوان ساقها بسیار دراز باشند آن را باصطلاح هند و هد هو مینوا نشد نوع چهارم را هیچ نام مقرر نکرده اند معروف است بر جنس مسیدارد و هر جا بیشتر پیدا می شود درین هر چهار جنس گاه گاه توغون نیز حاصل می شود اما بهترین شکره تیتن و اهلنکی باشد این هر دو شکره کمتر بدست می آیند دیگر بدانکه شکره چند جا بسیار خوب می باشد که استادان و صاحب هوسان پسندیده اند چنانچه جای در بنگاله بهل و انام شهریست و در آن نواحی آشیان میسازد و از خوارق آن شکره نیست که در صحرا در راج گرفته آورده بچهای خود را میخورانند آن آشیان ترع است جای دوم انست که در جنگل چه اسکنه رام گیر صوبه تلنگانه آشیان می سازد جرز گیر سکر د جای سیوم آن باشد که در نواحی و هر نگانون

وجوبره و سوبکه صوبه خاندیس است آشیان می سازد شکره خوب پیدا میشود هر کس که داشته است چنان محظوظ گشته که ترک باشه کرده است جای چهارم آن است که در ملک سعدخان نام جاییست شکره انجا بقوّت باشه بود هر کس داشته باشد باز شکره دیگر نمی کرد جای پنجم آن بود که در سرزمین پنجاب کوته قبوله نام جاییست شکره انجا نیز بهتر باشد قسم ششم چوپایی چرپایی جانوریست دون همت و سست پر بمثابهٔ شکره باشد بعضی بانک بسره نیز میگویند از باشه پاره کلان تر باشد لیکن کو را رسیدن نمیتوانند بهر آروشواری برقرد ست کاهی بو طیمار را میکرد بعضی ناتجربه کار میدارند بیهوده اوقات خود ضایع میکند فصل دوم دانستن سیاه چشم این مشتمل بهفت قسم است

قسم ۱	قسم ۲
اول دانستن شاهین	دوم دانستن بحری
قسم ۳	قسم ۴
سیوم دانستن شنقار	چهارم دانستن چرغ
قسم ۵	قسم ۶
پنجم دانستن سنگ سنک	ششم دانستن لگر

قسم اول

هفتم دانستن طولم تاری اول دانستن شاهین بدانکه شاهین جانوریست و باشجاعت بزبان ترکی لاچین میخوانند و در فارسی شاهین و نر شرا شاهینچه میگویند و باصطلاح هند کوهی و نرش را کوهیله میگویند اما انواع شاهین پنج اند نوع اول آن باشد که در کوه مورنگ و بهر تهابور و سنبهل مرادآباد آشیان میسازد و رنگش سیاه باشد انرا باصطلاح هند کوکلا میخوانند بسیار قیمت دارد از همه گران تر فروخته میشود نوع دوم انست که در ولایت ماوراءالنهر و کاشغر وغیره آشیان میسازد و آن را شاهین خوراسانی مینامند بر قوت و باشجاعت باشد رنگش زردی و سرخی مایل بود نوع سیوم آن باشد که در نواحی ملتان آشیان میسازد بمشابهت شاهین خوراسانی باشد آن را شکاران هند زردی میگویند این نیز بهتر بود نوع چهارم انست که در ولایت کیچ آشیان میسازد و انرا رنگی شاهین میگویند نوع پنجم اینست که در هند دکهن جابجا آشیان میسازد چنانچه که در دکهن خاندیس برار و بلکانه و کوکن وغیره جابجا آشیان میسازد و انرا زوالی میخوانند درین شاهین دو عیب لاحق شده است اول انکه پاره کم قوت بود دویم انست که بسیار پیدا میشود بجهت آن قیمتش کم

شده است

شده است اما همت و جلد تر می باشد و اکثر کلنک گیر می گردد قسم دوم دانستن بحری
بدانکه بحری جانوریست خوشنما و باشجاعت و سرخ رود و در هر زبان نامش مشترک است
همین بحری گفته اند و رنگش سه نوع بود اول انکه سرخ رنگ بود دوم سیاه
رنگ باشد سیوم سرخ رنگ مایل به سفیدی باشد چون سال خورده شود رنگ
پشت او کبود گردد و اشیان بحری هیچ کس نیافته است و تا حال پیدا نیست
چنانچه سلاطین پیشین بسیار تلاش کرده اند اما نیافته اند قسم سیوم دانستن
شنقار بدانکه شنقار جانوریست بزرگ و باشجاعت و پرقوت آن نیز سه
نوع است نوع اول آن است که رنگش سفیدی مایل بود نوع دویم آن باشد که
رنگش سرخ بود نوع سیوم انست که رنگش کبود باشد و پای موزه بود یعنی
بر هر دو پا پردار و بعضی پای موزه نباشد و خالهای پشت از خالهای چرخ کلان
تر باشند و پرهای که مانند پنبه بر سینه جانوران زیر همه پرها باشند سفید بود
نر شنقار که آن پرهای توسی باشد و نرش را شنقار چه میگویند اشیانش
در اقلیم هفتم است تا به اقلیم چهارم سیر میکند بعضی میگویند که چون شاه باز
و چرخ جفت میکنند از ان شنقار حاصل میشود و الله اعلم بالصواب
قسم چهارم دانستن چرخ بدانکه چرخ جانوریست پرقوت و باشجاعت و

وسرکشس وانواع چرغ چهار اند نوع اول آن است که سفید نقره دم باشد نوع دویم
اینبود که کل بادام رنکش باشد نوع سیوم انبا شدکه رنکش سیاه وسرخ فام بود
نوع چهارم آن است که جهر کاهی باشد آن را مردم غلط کرده سنک سنک گویند
نامش در عربی صیغر است بزبان ترکی اینا لکو گویند ودر فارسی چرغ گویند ودر ولایت
ایران وتوران آشیان می سازد سیرش در سرزمین پنجاب بیشتر باشد
قسم ششم دانستن سنک سنک بدانکه سنگ سنک جانوریست باشی عت
دبر قوت بمشابهت چرغ باشد نقل است که روزی در دار الملک صوبه کابل در
زمان بابر پادشاه جانوری بر سر کلنک وقار تاخته قریب صد جانور را گردن
وباز وشکسته از یکی اندکی خورده رفته بود اما ظاهر نشد که کدام جانور بود از قیاس
دریافتند که بجز سنک سنک کار جانور دیگر نیست وبعضی میگویند که چون بحری
دشاهینچه جفت میکردند از وسنک سنک حاصل می شود واز مهیر را هزار الیسر
منقول است که یک مرتبه شاهین یافته بودم چون مستعد نموده بر کلنک انداختم
شش کلنک را گردن وباز وشکسته کلنک هفتم را گرفته فرود آورد روزی
کلنکان باسمان اوج گرفته میرفتند با وان کلنکان شاهین مذکور بی تا فتی
کرده طپیدن گرفت چون تماغه وزنار آورده میل گرفتن کرده بازوی خود را گشاد

سر دادم و اندک فرصت سرعت کرده باسمان در آمده بار دوم کلنک را گردن و بازو
شکسته کلنک دو ازدو هم را گرفته آورد ناکه بود بهمین دستور صید را بگرفت بعده
جمیع استادان آن عصر متفق شده قرار دادند که این جنس شاهین مرکب باشد
از بحری اگر طرف شاهین باشد اینچنین کار از و بوقوع امدن دشوار است
ششم دانستن لگر بدانکه لگر جانور نیست در هند سوای هند جای دیگر نیست
در هند جا بجا اشیان می سازد چنانچه از پیشاور تا به بنگاله و از اتک تا ابراد
اباد هست و سیرش تا صد او باشد از حد خود نگذرد و بمشابهت چرغ باشد
و همین یکنام دارد و نرش را جیکر گویند اما انواع لگر چهار اند نوع اول آنست
که سنان شاه پر دوم مقدار چهار انگشت مایل بزردی باشد و کوتاه دم بود
نوع دویم آبنود که سیاه رنگ باشد و سفیدی پرش نیز ظاهر نباشد نوع سیوم
آنست که سرخ رنگ بود یا سرخ بسیاهی مایل باشد نوع چهارم آن باشد
که رنگ چرغ بود اگر بر دم لگر مثل حلقهای چرغ افتاده باشند از هر رنگ که باشد
بهتر است اگر سرش سفید باشد نشانی حمقی است چون سال خورده شود
سینه اش سفید گردیده الفهای سیاه ظاهر باشند مثل سینهٔ بحری جوانه
باشد اما جانور عجیب است خواص اکثر جانور صید ار دهم بحری و هم شاهین

باید گفت مردمان دکن بسیار دوست میدارند بجهة آنکه شاه دکدار امیسر است
و محتاج طعمهٔ نیک نباشد و دارنده را بسیار تکلیف نمیدهد کم و زیاده میپرد
قسم هفتم دانستن طوطی تایی بدانکه طوطی تای جانوریست خوشنما و بجهت زبان
ترکی طوطی تای میگویند او را باصطلاح هند باسامی مختلفه میخوانند بجهت آنکه در هر و
لایتی یکنوع میباشد آنچه که بظهور آمده اینست نوع اول آنکه در ولایت ایران
و توران بهم میرسد نیشابهت شاهین باشد کاهی در هند نیز بدام می افتد
آنرا باصطلاح هند ترمتی خوراسانی میگویند رنگش سیاه باشد بسیار سخت
باشد بیکبارگی گیرا نمیشود و چون گیرا میگردد مثل این دیگر نمیباشد نوع دویم
آنست که رنگش مثل رنگ بحری بود و بعضی اوقات بدام می افتد نوع سیوم
آنبود که رنگش مثل رنگ چرخ باشد اکثر در هند بدام می افتد این هر دو را
باصطلاح هند دوریی گویند نوع چهارم آن باشد که مثل طوطی تای هند بود و رنگش
بلون سرمه باشد در ولایت کچ اشیان میسازد و آنرا در هند ریکی ترمتی میخوانند
نوع پنجم آنست که در هند جا بجا اشیان می سازد آنرا باصطلاح هند ترمتی میگویند
سرش سرخ باشد و رنگ پشت او کبود باشد و سیرش در نواح خود و دور و از نواحی
خود نگذرد و بدانکه حق تعالی جانوران بسیار آفریده است در هر کشوری انواع جانوران

بسیارند

بسیارند واکثر شنیده میشود ولیکن بظهور نیامده انچه که دیده شده اما در هند
رایج نیست بقلم نیاورده چنانچه شاه باز و مراسینی ومانند این باب
دوازدهم شناختن جانوران نیک وبد این مشتمل بدو فصل ست

فصل ١ فصل ٢

اول شناختن زرد چشم   دویم شناختن سیاه چشم

فصل اول شناختن زرد چشم بهترین باز آنها باشد که باز او چقره و قیر و آهوئی
و محرابی و توغون و دنیاری و صندلی و سرخ رنگ بود الفهای سینه سیاه باشند

اما باز توغون در هوای کرم کاهل باشد   باز اکر او چقره آید بد کسب باشد
خورد سر و سینه پهن ساق لیت   قیر بود نیز نکو ای ببر
عیب و هنر اینکه تو نظر   قیر دیکر او چقره این هر دو باز
نیست بسی ای جوان لیک ست شیار   ازپی آهو چو تو یابی نشان
دیر مکن زود برد زر فشان   محرابی بود در دو خوب تر
کر برسد ای جوان البته خر   توغون و دنیاری بود دیک ور
صندلی و سرخ بود خوب تر   نقر باز سیاه چشم و سیه رنگ باشنعت
و بر قوت بود لیکن محنت و کج خلق باشند   باز سیه چشم و سیه رنگ بر

کر برسد ای پسر هرکز مخر ⁂ لیک شجاع تر بود ای نامور

بر قوت و دور و دو و تیز پر ⁂ و بدترین باز آن باشد که کل بادام

رنک بود و در ته بغلش الفهای زرد باشند و چنکالش بر کوشت و کوتاه منقارش

بسیار کج بود و بد اند که آن بچه موشکیر زرد است و شناخت بهترین باز انیست

که منقار باز دراز باشد و مابین هر دو چشم وسیع باید و شکافهای بینی و حلقهای

چشم کشاده باید بعضی تنک حلقه را خوش میکنند و میکویند که نشان شجاعت است

و لون چشم باز مانند طلا باید اگر مطلق سفید باشد نشان بدخوئیت و استخوان

ابروی باز بلند باید اگر پست باشد نشان بی دلیست و سر باز بیهوار

باید و کردنش دراز و استخوان ساقین کنده و کوتاه باید قطعه

باز آن به که مارسر باشد ⁂ دم کوتاه و ریزه پر باشد

سینه پهنش بود و کوته ساق ⁂ اینچنین باز پرهنر باشد

و پرها که پس کردن و مابین کتفین می باشند دراز باید و کتفین و سینه و حوصله

باز کشاده باید و شاه پر باز دراز و باریک و راست و درست و بایکدیکر و درتر

باید که نشان تن درستی و تیز پر است و پرها بایکدیکر متصل باشند نشان کم حوصلکی

و سستی است و پرهای ریزه هر چند که ریزه تر و کمتر باشند نشان پر قوتیست

و لیکن

وسینهٔ باز دو طور میباشد یکی خروس‌سینه دویم قارسینه خروس‌سینه آن را
گویند که استخوان سینه اش بلند باشد اینچنین جانور جلدتری باشد لیکن در
اندک محنت لاغر میگردد و قارسینه آن را گویند که سینه اش پهن باشد
آن بهر حال بهتر بود و استخوان ران باز دراز باید و مابین هر دو ران وسیع باید
و پرهای که زانو دراز باید و پنجه و کفهای پهن باید و انگشتان باریک و دراز
و ناخن تا کج و باریک و بسفیدی مایل باید اگر ابلق باشند نادر است و نشان
شجاعت است و استخوان دم که از او دم عقده گویند کوتاه باید و دم باز چنان
باید که هر دو پر توغ که بالای همه پرهای باشند دراز باید و پرهای دیگر کوتاه‌تر باز را
لازم است که دم خود را مانند تیر خدنگ راست مدارد که علامت تیز پریست اگر
آویزان دم باشد نشان سستی است چون باز را بدست گیرند ثقیل نماید و در
طپیدن سبک باشد علامت قوت و جلدیست و پرها سفید که زیر دم میباشد
اگر بر آن لکهای سیاه افتاده باشند نشان شجاعت و دورو دویست
و شناخت جره همچو شناخت باز است اما در شش چیز اختلافست اول
آنکه سر جره کلان باید و گردنش ستبر و حلقهای چشم و سوراخهای گوش
و دهان و مقعد فراخ باید اما پنجال و دم انداخته باشد که نشان قوت

وصلبدیست اگر بنچال نزدیک کرده باشد علامت سلستی ست شناخت جمیع نر و چشم شل شناخت باز و چره ست قسم دویم در شناخت باشه

باشه زبری بود ای جان نکو ؛ گر تو بیابی د کرعیبش مجو ؛
باشه اگر زرد بود ای رفیق ؛ ریزه بود ساق دراز د رفیق ؛
باد م کوتاه سرش همچو مار ؛ از خط و خال سیهی ای نگار ؛
باشه چو زین گونه در آید بدام ؛ عیش فزاید بتو ای نیکنام ؛
شکل دم باشه چو بیکانی ست ؛ پرورشش موجب حیرانی است ؛

قسم سیوم در شناخت کهنه سر

کهنه بیسره اگر سیاه بود سرخ هم ؛ مار سر و سینه بط و پر لحم ؛
حلقه چشمانش بود خورد و تر ؛ کوته دم و پنجه پهن ریزه پر ؛
اینچنین کهنه بیسره آید بتو ؛ جان بر شود هیچ طیور پیش او ؛

قسم چهارم در شناخت چیتره و بیسره

چیتره بیسره این هر دو نیز ؛ مانند کهنه بیسره شاید تیز ؛
لیک سیه رنگ بسی نادر ست ؛ بی نگذارد کسی کو ماهر ست ؛

قسم پنجم در شناخت شکره

شاه

شکره بطی سینه سخی چنکل ار ‌‌ خورد سر و چشم فراخ ای نکار

شکرهٔ کوجک که بود سرخ رنک ‌‌ راست دود تیز چو تیری خدنک

رنک همان به که خوشش آید بتو ‌‌ لیک سیه رنک بود بس نکو

فصل دویم در شناخت سیاه چشم بدانکه شناخت شاهین نیز مانند شناخت باز است لیکن در یک چیز اختلاف است آن این است که بر های که زیر دم باز است بر آن الفهای سیاه باید بشاهین الفهای سیاه نباید اگر مطلق سفید باشند نشان شجاعت و تیزپریست

شاهین اسود بود ای جان نکو ‌‌ تیز پر و دور رو و نیک خو

در بودش زیر دم اسپید پر ‌‌ عیب و هنر هیچ مبین زود خر

شاهین چو سیاهی لیبر از زرد رنک ‌‌ جلد بود مانند تیری خدنک

لاچین زوالی چو رسد ای جوان ‌‌ جلد بود لیک بدان ناتوان

قسم اول در شناخت بحری

شناختن بحری نیز مانند شناخت شاهین است اما بهترین بحری آن باشد که سرخ رنک و سیاه رنک تاریک پر و خود سر و سینه پهن باشد

بحری سرخ رنک رسد کر بتو ‌‌ مایل زردی بود آنهم نکو

لیک سیه رنگ بود استوار ؛ زر بده زود بخر ای نگار ؛
خورد سر و سینه بط وای رفیق ؛ باد دم کوتاه بر و ناخن رقیق ؛

قسم دویم در شناخت شنقار

و شناختن شنقار نیز مانند شناخت بحری است شعر

شنقار اگر سرخ بود خوش لقا ؛ خورد سر و سینه پهن موزه پا ؛
ور بود ازرق از وان بهتر است ؛ اینچنین شنقار بسی کمتر است ؛

قسم سیوم در شناخت چرغ

بهترین چرغ آن باشد که سیاه رنگ مائل بسرخی باشد و زبانش نیز سیاه بود اینچنین چرغ بقرینهٔ شنقار باشد

چرغ نکو آن بود ای دوستان ؛ مایل سرخی بود اسود زبان ؛
جهر کاهی بود ای جان نکو ؛ ور بود شش نقره دم افضل از و ؛

اگر چرغ جهر کاهی و نقره دم بود خوش فعل و ملایم و نیک تر بود . اما چرغ سیاه رنگ شجاعت و برش بیشتر دارد لیکن سخت تر باشد

چرغ سیه رنگ تو بدان سخت تر ؛ لیک شجاعت تر بود و تیز بر ؛

قسم چهارم در شناخت لگر

بهترین لکران باشد که سینه پهن و خورد سر و کردن و دراز و کوتاه دم و کوتاه
ساق باشد اما نادر آن است که سنان شهپر دو باز و و دم لکر بمقدار
چهار انکشت مایل بزردی باشد انچنین لکر کمتر در دام می افتد و لکر سیاه
رنک با شجاعت و نیک خو و خوش فعل بود لیکن مطلق سفیدی سر نیز ظاهر
نباشد اکر بر دم لکر حلقهای کرو مانند دم شنقار و چرغ هویدا بود
از هر رنک که باشد نشان شجاعت است انچنین لکر را نادر کویند

لکر چو سیه رنک بود ای جوان ⁘ با خط ابیض بنود نیک نشان ⁘
با دم و شهپر چو بود زرد رنک ⁘ زود کلنک کیر شود بی درنک ⁘

قسم پنجم در شناخت طولم تابی

بدانکه بهترین طولم تابی انباشد که مار سر و کردن دراز و سینه پهن
و باریک پر و کوتاه دم و کوتاه ساق باشد از هر جنس که بود بهتر دانند

از طولم تابی و هست من نشان ⁘ خورد سر و سینه پهن هم جوان ⁘
کوتاه دم نحیف پهن ریزه پر ⁘ کر تو بیابی بخر و نیک دان ⁘

باب سیزدهم دانستن جانوران آشیانی و دامی و جوانه و سال
خورده و هنکامی و بهاری بدانکه جوانه را باصطلاح میر شکاران جوز کویند

وانکه در کوه وصحرا کریز خورده باشد آن را باصطلاح ترکی تاشس تولک

میخوانند ودر فارسی سال خورده میکویند وباصطلاح میرشکاران هند

تری ناک مینامند وجانوریکه درخانه کریز خورده باشد بلغت ترکی بوزم

تولک میکویند وبزبان فارسی وهندی خانه کریز میخوانند وجه تسمیه

این است در زبان ترکی تاشس بیابان را میکویند وتولک کریزرا

پس هر جانورکه در صحرا کریز خورده باشد آن را تاشس تولک بود یعنی سال خورده

وبوزم در ترکی خانه را میکویند هرکه در خانه کریز خورده باشد آن

بوزم تولک میخوانند پس سال خورده را تاشس تولک وخانه

کریزرا بوزم تولک کفتن درست باشد وعمر جمیع جانوران

شکاری از بست سال زیاده نباشد وچلدی وخوبی تا پنج

سال باشد بکر شاهین هرچند که سال خورده بود تفاوت نکند

بکر میرشکار در هنکام کریز طعمهٔ چهار پایان اکثر بخوراند وطعمه زنده

خون آلوده ور وغن کم دهد این مشتمل بر شش فصل است

فصل ١ — فصل ٢

اول دانستن باز وجره وباشه ؛ دویم دانستن کهنره وچیستره وغیره

فصل

فصل ۳ فصل ۴

سیوم دانستن شاهین بحری وغیره چهارم دانستن لکر و جهکر

فصل ۵ فصل ۶

پنجم دانستن طولم تاییی ششم دانستن جانوران شکاری وبهاری

فصل اوّل دانستن باز وجره وباشه بدانکه باز جوانه بهتر بود تاش
تولک نیز بکار می آید لیکن بوقت کرما بر صید نباید انداخت
بجهت انکه زود کاهل میکردد وبسیار نباید پرانید چون که در اندک محنت
بی دماغ میشود وبلکه چرخ زدن کیرد وباز تاشتولک را میر شکار
دانا باید که از دست کشی وشب بیداری وطعمه داری هیچ وقت
غافل نباشد تا بدعا بریده باشد وباز وباشه آشیانی بکار
نمی آید بجهت انکه شوری وبدخصلت باشد وتمام روز بربالای بدن
خود را بر داشته میدارد وچون صید را می کیرد ومیر شکار خواهد که
بسمل کرده سیر سازد ودر آن زمان صید مذکور را کذاشته دستش
میکیرد وصید را بجلدی وخوبی نمیکیرد وبجهت آن باز وباشه دامی بهتر بود
اشیانی چندان نباشد اکر اشیانی بهتر می بود پادشاهان را میسر بود

مثل اشیان بحری آشیان باز نایاب نیست و در زمان بادشاهان
پیشین بچهٔ باز بهم رسیده بود چون قابل شکار ندیدند رواج ندادند
و باشهٔ آشانی در کشمیر بهم میرسد مردمان انجا میدارند اما مثل باشهٔ
دامی خوبی نمیکند فصل دویم دانستن کهنه میسره این مشتمل
بدو فصل است قسم اول دانستن کهنه بیسره وغیره و بکیسره جوانه
بهتر بود تا شتولک بکار نمی آید و اشناش آشان بحری نایید است
قسم دویم دانستن چتره و بیسره و شکره نیز جوانه بهتر
باشند تا شتولک نباید داشت آشانی و دامی نیک باشد
فصل سیوم دانستن سیاه چشم این بدو قسم است

قسم ۱	قسم ۲
اوّل دانستن شاهین وغیره	دویم دانستن چرغ

قسم اوّل دانستن شاهین و بحری و شنقار این هر سه جوانه بهتر
باشند تا شتولک بکار نمی آید اما برای صید کلان شاهین اشیانی
بهتر بود و بجهت صید خورد چنانچه مرغابی و چرز و مانند این شاهین
دامی نیک باشد صاحب هوشان ایران و توران دهند

شاهین

شاهین آشانی را خوش میکند و مردمان دکن شاهین اچی را دوست میدارند
بجهت انکه صید کلان در سرزمین دکن کمتر است و بحری و بیرکشاد و بوزم
تولک را نباید داشت بجهت انکه دنبال صید کذاشته تنزل می نماید
واوج رفتن و قطع کردن باد تند و پست بلند شدن را فراموش میکند
تا که بحری صید را کذاشته تغافل کرده دور نرود و بالای صید آمدن نتواند
خصوصًا کلنک و بهقار و بزه چون بحری را می بیند بالای دم بحری آمده اوج
رفتن میکرد و بالای خود بهیچ وجه آمدن نمیدهد قواعد تغافل کردن و بالای
صید امدن را بحری جوانه نیک میدارند و شنقار نیز جوانه بهتر بود تا شتیو
لک را نباید داشت قسم دویم دانستن چرغ بدانکه چرغ جوانه بهتر باشد
لیکن بجهت آهو کیر کردن چرغ آشیانی بهتر باشد و برای صید پرنده چرغ
دامی نیک بود چونکه چرغ دامی در صحرا بسیار اوج رفته نشیب و فراز شده
صید کرفته خورده است چون بر بلاق بابر بهقار می اندازند این هردو جانور
بالای چرغ آمده و مشق را نمیکذارد و بالای خود آمدن نمیدهند در ان زمان
چرغ دامی ترک صید مذکور کرده تغافل نموده چندان دور میرود که صید را
یقین میشود که بار دیکر نخواهد آمد بعد چرغ از دور اوج رفته بالای صید آمده

طبانچه زده فرود می آرد چرغ آشانی ازین هنر خالی باشد اگر چرغ دامی آهوگیر میشود از آشانی بهتر بود بجهت انکه طریق نشیب وفراز شدن وقطع باوتند آن نیکو دیده اند وخود را نگاهداشته همراه اهوی می افتد وبرپای خود را ضایع نمیکنند بخلاف چرغ آشانی که بسیار شلائن باشد او خود را محافظت کردن نمی تواند معیوب میکرد داگرچه این عیب دارد اما زود اهوگیر میشود فصل چهارم دانستن لگر بدانکه لگر دامی بهتر باشد آشانی بکار نمی آید اما برای ره بورد کردن تاشتولک بهتر بود زود تر آراسته میکرد وجوانه یکایک اوج گرفتن دیده اند بعد از محنت بسیار خاطر خواه بلند میکرد ولیکن زاغ گیرو خرگوش گیر زود میشود اگر تاشتولک بزه گیر میشود از جوانه بهتر باشد و بخوبی میکرد بجهت انکه لگر تاشتولک قطع کردن باوتند وپست وبلند شدن را نیکو می داند فصل پنجم دانستن طولم تایی بدانکه طولم تایی جوانه وبی تجنک بهتر باشد آشانی وتاشتولک بد کار نمیشود بجهت انکه تاشتولک در صحرا جانوران ریزه بسیار گرفته غذای خود ساخته است بنابران بوقت شکار در عین اوج گرفتن صید را گذاشته تعقیب جانور خورد کرده تنزل مینماید تمام محنت میر شکار را ضایع میکرداند وآشانی از بس که هیچ مدان نبود

نجنت

بجهت این که در خانه پرورش یافته است طریق صید گرفتن و پست و بلند شدن نمیداند و طولم تابئی بی شک برای آن بهتر باشد که چند روز در صحرا صید گرفته خورده باشد و طریق پست و بلند شدن آموخته باشد اما میرشکار دانا باید که طولم تابئی را کما حقه گیرا کند و تن درست بدارد کار هر کدام نیست صفت طولم تابئی آنست که بر هزار داستان گیرا کند بشرطی که نوک دم شده بگیرد از راه تنزل نکند غرض که بهیچ وجه نگذارد و در حق طولم تابئی استادان چیزها بسیار گفته اند لیکن بقلم نیاورده شنیده کی بود مانند دیده و جانوران ریزه از هیچ جانور نمیترسند چنانچه که از طولم تابئی می ترسند بجهت انکه جانوران دیگر چندان نمی پیچند دوسته ستونه کرده می روند بخلاف طولم تابئی بسیار اوج گرفته پیچیده میکرد نقل است که روزی بادشاهی برای سیر سبزه زار سوار شده بود ناگاه طولم تابئی ابابیل را پیچیده قریب صد ستونه کرده گرفت فصل ششم دانستن جانوران هنگامی و بهاری بدانکه در سالی دو مرتبه جانوران در دام می افتند انچه که در شروع فصل خریف بدام می افتند انرا هنگامی نامند وانکه در فصل ربیع در دام می افتد انرا بهاری میگویند لیکن در ولایت ایران و توران جانوران هنگامی را

خوش میکنند بهاری را دوست نمیدارند بجهت انکه از ولایت وطن جانوران
نزدیک است چون رو بجانب وطن خود میکنند در راه بیضه دار شده بطرف
آشیان خود متوجه می شوند که انجا رفته بیضه دهند اگر دران حالت بدام می
افتند از طپیدن بیضه ندکور در شکم جانور شکسته میشود بنابران زود رام نمیشود
و در اندک فربهی لغزی میکنند و بطلب زود نمی آید اما در هند بهاری را بسیار
دوست میدارند بجهت انکه وطن جانوران از هند دور تر است اگر بدام می افتد
بیضه دار نباشد شکم جانور بی خطر باشد بنابران بهاری و هنگامی نزد
هوسناکان هند یکسان باشد مگر جانوریکه در هند آشیان می سازند چنان که
شاهین و لگر و طولم تاپی هندی و بسره و شکره و مانند این باب چهاردهم
ترتیب صدا از خواندن جانوران و پله هریک جانور این مشتمل بدو فصل است

فصل ۲ فصل

اول ترتیب صدا خواندن جانوران — دویم دستور خواندن پلهٔ جانوران

فصل اول مشتمل — بدو قسم است

قسم ۲ قسم

اول ترتیب خواندن صدا از زرد چشم — دویم ترتیب خواندن صدا از سیاه چشم

قسم اول

قسم اول ترتیب خواندن صدای باز وغیره این نیز بدو نوع است نوع اول دستور
خواندن صدای باز وجره بدانکه باز وجره را باید بسیار خوانده باشد چونکه باز جانور
بزرگ و دور دو است زود زود نباید خواند و یک صدای آخر چنان موثر نماید که
بان صوت البته سیر کرده باشد تا بوقت ضرور بان صوت بی توقف
بیاید زنهار در آن صوت باز ی اند بد اگر در انصوت هم سیر نکند بار دیگر
بانصوت نیز نخواهد آمد ان صوت اینست که بوقت سیر کردن زود زود خوانده
سیر کرده باشد تا جانور را الیقین باشد که هر وقتی که زود زود میخواند البته بیتر
بااین گمان البته بانصوت زود می آید بیر شکار و انا البته این هنر پوشیده
میدارد تا بحضور حریفان خجالت نمی کشد نوع دویم دستور صدای خواندن
باشه بدانکه باشه را باید بسیار نباشد باز نخواند چونکه جانور ریزه است هر چند
که جلدتر باشد بهتر است باید که باشه را بصدای اوسط خوانده باشد و صدای
اخر را زود زود خوانده سیر کرده باشد و بجمیع جانوران ریزه را بهمین دستور
خوانده سیر کرده باشد تا بوقت شکار در آمدن درنگ نکند قسم دویم دستور
خواندن صدای شاهین وغیره این نیز بدو نوع است نوع اول دستور
خواندن صدای شاهین باید که در خواندن شاهین لغره را باید بسیار نکشد

دو رمیان دو نعره ساکت نباشد چراکه بغرا خوار سرعت نعره شاهین بپرواز
آمده جلد یا کاهل میشود اکثر میرشکاران که شاهین را کاهل و بدبر می سازند بواسطهٔ
همین که قواعد نعره نمیدانند باندک تغافل ضایع میشود وان واقف نیست
که بچه سبب بدبر و سست گردیده است و شاهین که استاد مستعد کرده باشد
اگر دیگری بنعرهٔ مد دار مثل چرغ بخوانند بدستور نخواهد آمد و پرش خود را فراموش
خواهد کرد و طولم تا هی ایر نیز بهمین دستور باید خواند و بجری شاهین رو را بدستور
صدای شاهین خوانده باشد و بجری فلک تاز را بصدای اوسط باید خواند
چونکه بجری فلک تاز اوج بسیار گرفته صید را میگیرد اگر بسهولت بپرد زود نفس
زده گردد نوع دویم دستور خواندن صدای شنقار و چرغ باید که نعره را بمد
بسیار کشد و آواز آهسته باشد تا شنقار و چرغ به بنیاد سست پریدن را
عادت گیرد بجهت آنکه این هر دو جانور کلان و کم پرانند اما اوج بسیار گرفته
بمحاربه تمام صید را بچانده میگیرند اگر از ابتدای جلد پریدن گیرند زود تر نفس
زده وامانده تر خواهند شد باز بان رسیدن دشوار خواهد شد شنقار
و چرغ که استاد آراسته باشد بر صید آهسته آهسته بر میپرند اما کار بسیار
میکند و نفس خود را ضایع نمیکند هر جانور که تیز پرد و کم پر بیشود از صدای تیز شکار

میشود اگر میرشکار دانا باشد بعضی جانور را اجلد طلبد و بعضی را اوسط و بعضی را
سست مقدار فراخور هر یک جانور طلبیده بدعا تیز یا اوسط یا سست میکند
تا در میرشکاری وی نقص پیدا نشد و صدای خواندن لکر فلک تاز مانند صدای
جرغ است ولکره نور در اصدای اوسط باید تا بوقت شکار مانده نفس
زده نکردد **فصل دویم** دستور بله جانوران این نیز بدو قسم است

قسم

اول دستور بله زرد چشم دویم دستور بلهٔ سیاه چشم

قسم اول بدو نوع است **نوع اول** بله باز و جره بدانکه باز را بمصافت
دو تیر اندازی بلکه زیاده از دورتر طلبیده باشد از طلبیدن دور فواید آن
باشد که جانور را عادت دوردوی حاصل میشود و نفس جانور درست میگردد
و هر یک جانور که دور دود نزدیک دود می شود بهمین سبب که میرشکاران کم همتی
خود جانور را از نزدیک می طلبند و از نزدیک تر بر صید می اندازد و همون
عادت میگیرد و چون از دور می اندازند دوران زمان کاهلی کرده از خواهش
تعقب نمیکند **نوع دویم** بله طلب باشه و کجنه بیسره و بی سره و جبتی سره
وشکره باید که بمصافت یک تیر اندازی بلکه کثری زیاده باشد بهتر است

قسم دویم بلهٔ طلب سیاه چشم این مشتمل به پنج نوع است نوع اوّل بلهٔ طلب شاهین باید که شاهین آشانی را بمصافت یک و نیم تیر انداز طلبیده باشد و شاهین دامی که بدستور اشانی گیرا سکنند بلهٔ آن دو تیر انداز باشد و شاهین دامی که فلک تاز باشد او را بمصافت سه انداز طلبیده سیر کرده باشد نوع دویم بلهٔ طلب بحری شاهین را بمصافت دو تیر انداز است و بلهٔ بحری فلک تاز بمصافت نعره است و بلهٔ شنقار نیز بمصافت نعره است نوع سیوم بلهٔ طلب چرغ را از نزدیک نطلبند هرچند که از دور تر طلبیده باشد بهتر بود چونکه جانور سرکش است بنابرآن استادان بلهٔ طلب چرغ بمصافت سه نعره مقرر کرده اند نوع چهارم بلهٔ طلب لگر باید که بمصافت نعره طلبیده باشد نوع پنجم بلهٔ طلب طولم تایی باید که بمصافت یک و نیم تیر انداز طلبیده باشد باب پانزدهم گیرا کردن باز این مشتمل بیست فصل است تمهید

چرغ

فصل ۱	فصل ۲
اوّل کشاییدن و گیرا کردن باز	دویم اموختن باز که بچه مرغابی در آب افتید
فصل ۳	فصل ۴
سیوم بست بر کردن باز	اوّل بد و قسم است

قسم ششم از قسم اول — قسم دویم

کشادن باز بدستور و تهیه این تدریب — کشایدن دستور و غلطانیدن بازخانه و تعلیم بازخانه

فصل کشادن کدام آن باز بدستور ایران و توران بدانکه چون باز بسته
آید ریسمان از چشم بر آورده تاغه پوشانیده تا سه روز بی و بی شب و روز
آسوده شده بود و بخوبی و غور باشد که باز تاغه نماند از دو خود نیز تاغه فرو نیارد اگر
تاغه فرو آرد باز بدخصلت و رمیده خواهد شد و این خصلت تا دم مرگ از طبیعت
باز جدا نخواهد شد بجهت آن احتیاط کما ینبغی باید کرد و از شب چهارم شب بیداری
شروع کند چنانچه تمام شب بخواب رفتن نشده بود در هشت پاس دو گهری بالا یا
زانو نشانده آرام داده همچنین بحجره بسر برده در شب ششم در حجره تاریک
پشت بدیوار کرده بنشیند و تاغه از سر باز فرود آورده دست خود را قرار داده
و چنان خاموش باشد که طپنچه هم نکند تا که باز بعد از ساعتی خاطر خود را جمع کرده
در روغنی شود و چون از روغنی فارغ گردد آهسته آهسته آواز دلاسای داده
باشد بدین طریق تمام شب بیدار دارد و چون دو گهری شب باقی ماند تاغه
پوشانیده بصحرا برده گشت داده از سه و نیم تا چهار گنجشک را ایدا ره خورانده بر زانو
نشانده آرام دهد چنانچه بالا ذکر شد و بوقت شام نیز همین قدر طعمه بدهد چون

از حوصله فرد برد قیاغو داده بدستور صدر رسیده دارد چون قیاغو مذکور بپرتاو فی
الفور ناشتاشکنی بکند ترتیب ناشتاشکنی در باب هشتم منقول است
و چند شب بعد از پاسی از شب گذشته دو دانه فلفل گرد و گاهی یک قلنفر
و گاهی اکبر خراتی بمقدار دانه نخود در لقمه گوشت پیچیده داده باشد که اشتها پیدا کند
بعده شب هفتم در صحن خانه چراغ روشن کرده چنان بدارد که شعاع آن
درون حجره مذکور نه افتد و خود بدستور سابق درون حجره نشسته بیدار باشد
چون پاسی از شب بماند مردمان را بگوید که در صحن خانه دور دور بگردند و باز را
روشنی از دور اندک نموده باشند چون هفت روز بدین طریق
بگذرد اگر باز ملایم شده باشد از درفش هر دو جانب نماغه را مقدار رسم
سوزن سوراخ بکند و هر شب اندک اندک سوراخ مذکور زیاده باشد و جوزهٔ
ماکیان را هر روز بوقت نماز عصر گیرانده باشد و بگذارد که بر پای جوزهٔ مذکور
بطور خود بجنبد از شور جوزهٔ ماکیان باز پیچ و تاب میکرد و بعده بسمل کرده خون
دل داده بکران مرغ مذکور بر آورده باز را بر آن چسبانده از مرغ جدا کرده
او را بای داده سیر کرده باشد تا که نیم چشم شود و بعده بینا و طلبیدن اندازد
بدستور صدر جوزهٔ ماکیان را در پای باز گیرانده بسمل کرده از مرغ مذکور جدا کرده

بولث

بدست گیرد وران مرغ مذکور نیز از پای باز کشیده پنهان کند چون باز بنجهای
خود را واکند از زمین نشانده ران مذکور بدست گرفته از نزدیک بنماید و آهسته
آهسته آواز داده بطلبد چون آمده بگوشت چسپد بدستور استاد انه آواز‌ها
داده یکدو لقمه چشانده بار دیگر نیز بر زمین انداخته بدستور صدر خوانده سیر نماید
بدین طریق روز بروز اندک اندک از دور طلبیده باشد تا که خود استاده باز را
بر زمین نشانده چند مرتبه گردانده بطلبد و در هر مرتبه اندک اندک طعمه چشانده
باشد بدین طریق هر روز افزوده باشد تا که پنجاه مرتبه رسد این قواعد را
باصطلاح هند بهوین پات میخوانند فواید این قواعد اینا شد که باز زود بیجاب
میگردد و نفس راست میشود و چون بملاحظه و بنده زنگ آمدن گرد بعده طعمه را
در مشت پنهان کرده دست خود را بالا کرده آواز داده بطلبد چون باز آمده
بر دست نشیند اندکی طعمه چشانده گردانده طلبیده باشد تا که خوی آمدن
بی طعمه بپذیرد واما هر روز سور اختیار تماغه را زیاده کرده باشد تا که چشم باز وا شوند
بعد ازان تماغه مذکور برطرف کرده چند روز بی تماغه بدستور سابق طلبیده
سیر نموده باشد بعده طناب دراز شکار بند باز بسته باز را بدست دست
کش داده الله از مسافهٔ چهار درع طلبیده سیر سازد بدین طریق هر روز از دور تر

طلبیده باشد تا که به پله رسد اما در یک مکان طلبیده باشد که جا شناس کردد باصطلاح
میرشکاران جای طلبیدن را سیرگاه میکویند اگر باز بلند پر باشد پس از ابتدا در حلقه
آهنی بطلبد ترتیب حلقه در فصل سیوم باب مذکور واضح خواهد شد چون باز
راست و درست بمدعا آمدن کیرد و پله راست کرد بعد ازان طناب دیگر بدرازی
هفت دست و کنده کی وی بمقدار انکشت خورد باشد از بند باز بسته از پله
بطلبد چون باز نزدیک رسد جوزهٔ خروس را بهوا پرتاو د چون باز جوزه
مذکور را کرفته برزمین آید بملایمت تمام نزدیک رسیده اوّل طناب باز بند
کور بدست کرفته جوزه را بسمل نموده بوجه احسن سیر سازد این قواعد را باصطلاح
میرشکاران کفتار میخوانند بدین طریق سه چهار مرغ بخورانند چون از کفتار فارغ شود
بعده چند روز در صحرا برده سیر نموده باشد که کاهی انجا نطلبیده باشد بعده دو سه
باو لی دراج و جرز داده سرکرم نماید ترتیب باو لی در باب بیست و ششم هویدا
خواهد کشت بعده مسهل داده طعمه داری کرده ما بین نماز ظهر و عصر باز را بر خرکوش
اندازد اگر میل نکند پس بر شارک اندازد چون خطا کرده بر زمین نشیند بملایمت
تمام از دور پیاده شده جوزهٔ خروس را بدست کرفته طلبیده سیر سازد بر خرکوش
و شارک انداختن فواید آن باشد که باز را عادت بر زمین نشستن می شود

سیم چهار

سه چهار مرتبه بر خرگوش و شارک انداخته بعده بر دراج انداخته سیر سازد و اندرون دست
کشی و شب بیداری نکند آسوون دهد تا باز بداند که بطال اینقدر تشویش کم میداد
برای صید بود بار دیگر تردد بیشتر خواهد کرد روز دیگر بدست گرفته بدستور سابق
دو سه روز طعمه داری دو دست کشی کرده باز بر دراج سیر کند بدین طریق دو سه
روز در میان داده باشتهای صادق آورده سیر کرده باشد اما تا که رغبت
صید گرفتن نه بیند بر صید نه اندازد و چون بر دراج سر گرم گردد بعده در تاریکی
صبح جای که آب اندک بود و پاره گیاه سبز داشته باشد آنجا بر مرغابی اندازد
اگر گیرد فهو المراد و گر میل نکند دو سه بادلی کبوتر جنگلی به ترتیب استادانه بدهد
اگر مرغابی پیدا شود پس احتیاج کبوتر نیست یکبادلی مرغابی داده بر مرغابی
سیر سازد چند دست بر مرغابی سر گرم نموده بعده بر سر خاب انداخته سیر
سازد لیکن مرتبهٔ اول بر هر جانور که اندازد باحتیاط تمام از قابو اندازد که خطا کرده
بیدل نگردد اگر چه همه باشد باز نو است مبادا که بوقت شکار وحشت گرفته
چرخ زدن گیرد پس تمام پرهای دم باز را یکجا کرده از بن تا سر بر ریسمان
خام پیچیده بر صید اندازد هرگز اوج گرفتن نتواند تا که دم جانور بهمین نشود
اوج نمیگیرد و باز نو را از یک دست زیاده نه اندازد تا که هر یک صید ده دوازده

سیر شده سرکرم کردد چون بدین طریق بر هر یک صید سیر کردد انچه خوبی باز است خواهد کرد
اما باز جوانه زاد در سال اوّل تا به جرز و سرخاب سیر نماید بر کلنگ و قاز نه اندازد لیکن
کشاله داده باشد چون خانه کریز کرده دراندک تلاش کلنگ کیر خواهد شد
اسودن و یکجا برداشته نشستن ندهد و کاه کاه یکماشه نبات سائیده در خون
خروس امیخته خورانده باشد تا در شکم باز غلازت پیدا نشود تا کیرا شدن
از هفت تا هشت کنجشک هر دو وقت داده باشد چون نیک کیرا کردد
از ده دوازده کنجشک مقرر نماید کنجشک را بسمل کرده پاک نموده وزن کرده شده است
ده و نیم ماشه میشود پس دوازده کنجشک را ده و نیم تولچه طعمه میشود اکر کوشت چهار
پایان باشد هر دو وقت بوزن نه تولچه داده باشد بجهت انکه طعمه چهار
پایان ثقیل تر و کم قوت است مدام نباید داد و طعمه مقرر بجهت این نوشته شد
که این کلیه نیست که همه جانور برابر خورند این موقوف بر طبیعت میرشکار است
اکر جانور را کرسنکی زیاده باشد طعمه زیاده بدهد و اکر کم باشد کم بدهد چنانکه
بر وقت طعمه جانور خود را حالی و صاف نموده باشد همان قدر مقرر نماید
و کیرا کردن جره نیز مانند کیرا کردن باز است تا کیرا شدن از شش تا هفت
کنجشک هر دو وقت داده باشد چون نیک کیرا کردد از هشت تا نه مقرر سازد

اما بازداران را لازم است که در خلته خود جوزهٔ مرغ مدام موجود دارد و احیاناً باز رسیده
کرده یا در آمدن توقف کند در آن زمان به جوزهٔ مذکور بخواند فی الفور خواهد آمد
~~اگر خواهد آمد~~ اگر خواهد که در جانورداری خطا نیابد پس قواعد استادانه را فراموش
نکند و در میرشکاران معروف و مشهور نیست که باز را از ابتدا به جوزهٔ ماکیان
میخوانند چون بوقت شکار از سبب آنکه باز بی دماغ شده چرخ زدن میکرد
یا بر درخت می نشنید در آن زمان هرچند که بر جوزه میخوانند و بهوای برقاو ند
هرگز نمی نگرد بهمین سبب که مدام بر جوزه طلبیده سیر کرده اند اگر از ابتدا بر گوشت
طلبیده آموخته باشند البته بوقت ضرور بر جوزه بی توقف خواهد آمد

قسم دویم کشائیدن و گیرا کردن باز بدانکه در خاندان اله بردی خان و حسین
علی خان بهادر عالمگیرشاهی اکثر اوقات باز را باین دستور نیز کشائیده
گیرا میکردند آن اینست که چون باز بدست آید از هفت تا هشت کنجشک
هر دو وقت را مقرر کند اما روز اول سه تولچه گوشت بزکه متصل استخوان
ران میباشد باب شسته بخوراند و آخر روز نیز همین قدر طعمه بدهد تا سه
روز چنین کرده روز چهارم بعد از تحلیل طعمه قیاغو بدهد چون علی الصباح برتاود
فی الفور ناشتا شنکی بکنند و گاه گاه قلنو و غیره بدستور صدر داده باشند اگر

باز دیر گرفته باشد باید که بروی خود رومال بسته تا غیهٔ باز دور کرده از سر نو چشم باز بدوز بر
بدوزد که باز نشناسد اگر رومال نه بسته باشند از میر شکار رمیده گردد باز بان
میر شکار رام شدن و شوار است و گاه گاه باز را گرفته هر دو بند چشم را گشاده
بینیه را باب و گلاب تر کرده انچه چرک گرد چشم جمع شده باشد دور نموده نشسته
باشد و شب و روز آسودن ویکبار برداشته نشستن بدهد و گشت بازار
و صحرا داده باشد تا یک هفته چنین کند چون هفتهٔ دویم رسد و باز را ملایم بیند
تا پاسی از شب گذشته در حجرهٔ تاریک پشت بدیوار کرده بنشیند و چراغ را
در صحن خانه روشن کند که شعاع آن درون حجره نه افتد و بینیه را باب
و گلاب تر کرده بالای چشم باز بند کور کردانیدهٔ باشد و اندکی ریسمان چشم
باز را سست کند که هشتم حصه چشم وا شود چون سه پاس شب بدین
طریق بگذرد مردمان را بگوید که در صحن خانه گردیده باشند چون صبح
دمیدن گیرد هر دو بند چشم باز را مستحکم کند که هیچ ننماید و لشب دویم نیز
بدین طریق بیدار داشته سیوم پشت بدیوار کرده در صحن خانه بنشیند
و چراغ دور داشته تمام شب بیدار دارد و آخر شب برخواسته گشت دهد
اگر باز را ملایم بیند پس ریسمان چشم را مستحکم نکند بمقدار هشتم حصه چشم وا گذارد

بتعده طعمه داده در بازار نشست بدیوار کرده تمام روز در چنان جا بنشیند که گذرگاه
مردم بوده وعقب وی راه نباشد چون شام کرده برخواسته در بازار با نیم شب
گردیده باشد بعد ازان آمده در روشنی چراغ بنشیند چون اندکی شب
بماند بدستور صدر گشت صحرا و بدابار وز بروز اندک اندک هر دو بند چشم
باز را شسته کرده باشد چون ششم حصهٔ چشم وا شوند بعد ازان جایکه نقاره
وشور مردم بسیار باشد انجا آتش روشن کرده بیدار داشته باشد چون
ربع چشم وا شوند و هفته سیوم رسد اگر باز را ملایم بیند بنیاد طلبیدن اندازد
چند مرتبه دست بدست طلبیده سیر نموده باشد تا که نیم چشم کرد چون هفته
چهارم رسد بدستور صدر جوزهٔ خروس را در پای باز گیرانده خون و دل داده
از جوزهٔ مذکور جدا کرده بزمین انداخته طلبیده سیر نموده باشد تا که سه حصه
چشم وا شوند چون هفته پنجم رسد بدست دست کش داده اندک اندک
هر روز از دور تر طلبیده باشد و چنان کوشد که تا اخر این هفته تمام چشم
باز وا گردند بعد ازان بله راست نموده گفتار و باولی داده بتدریج سیر نموده
باشد انشاء الله تعالی حسب المدعا گیرا گردد فصل دوم آموختن باز که همراه مرغابی در آب نافتد بدانکه در فن جانور داری این عیب بسیار شکار است

علاج آن است که چون باز مرغابی را گرفته در آب افتد فی الفور از پنجه او بسختی
و زجر کشیده جدا کرده بعد از ساعتی در خشکی بطریق باولی داده سیر کند
نوع دیگر چون همراه مرغابی باز در آب افتد باهستگی نزدیک باز رسیده
هر دو دست خود را بزیر آب برده هر دو پای باز را معه مرغابی گرفته زیر آب
چنان بکشد که باعث رسیدگی باز باشد بدین طریق چند مرتبه از مرغابی
جدا کرده ساعتی توقف نموده چند پر از بازوی مرغابی مذکور چیده پرانیده
در خشکی سیر نماید البته جا شناس کرده که در آب گرفتن مرغابی چنین مصیبت
میرسد و بر خشکی گرفتن چنین راحت است پس هرگز در آب نخواهد گرفت
بسبب افتادن در آب اینا شد که باز نو را بجهت گیرا کردن لماغ ساخته
با شتهای کمال می آرند بنابر آن از آب و آتش دریغ نمیدارد و کلنک
که باین بزرگی دارد و او را میگیرد هر گاه که فربه باشد از هیچ یکی از اینها میل نکند
فصل سیوم بست پر کردن باز بد انکه اگر باز بلند پرست بیارد و طناب بوزن
هفتده تولچه که هفت درع دراز باشد از بند باز بسته بدست دست کش دارد
در جای نشیب ایستاده خود بالای بلندی یا پشته ایستاده طلبیده سیر کرده
باشد چون باز هر روز از نشیب بالا خواهد آمد البته بست پر خواهد شد

نوع دیگر باید که طناب باریک و دراز در حلقهٔ آهنی یا نوه گیر کند رانیده هر دو سر طناب
مذکور بر زمین میخها کوفته به بندد و بعده ریسمان بند باز را از حلقه مذکور بسته طلبیده
سیر کرده باشد اما ریسمان بند باز را که بحلقه بسته اند هر روز مقدار یک انگشت
کم کرده باشد تا که بند باز بحلقه رسد و لبیت آمدن را خوی گیرد و بعد از آن ریسمان
بند باز را مقدار یک انگشت هر روز زیاده کرده باشد تا که سر ریسمان بند باز بحلقه
رسد بعده طناب و حلقه بر طرف نموده طناب دیگر بیارد و بدرازی هفت
هفت دست که کندگی وی مقدار انگشت خورد باشد به بند باز بسته چند
روز بر بلندی استاده بدستور صدر از نشیب طلبیده سیر کرده باشد چون
خاطرخواه لبیت تر آمده باشد بعد از آن هر روز از طناب مذکور مقدار یک انگشت
بریده باشد تا که طناب تمام شود و بعضی از ابتدای آموختن در حلقهٔ طناب
میطلبند این اولاتر است چونکه باین قواعد هرگز بلبند برنگردد چون بهمه وادی آراسته
گردد بر مرغانی بدستور استادانه اوغری سر داده سیر نموده باشد ترتیب
اوغری در باب بیست و ششم واضح خواهد گردید اگر باز بمرتبهٔ کمال گیرا شده باشد
باید که گاه گاه بر بودنه انداخته باشد فواید این آنست که باز جلدتر و لبیت بر نگردد
اما باز نو را بر بودنه نباید انداخت بجهت آنکه زود کلان گیر نمیشود باب بیست و دوم

کشایدن وکیراکردن باشه وکمند بیسره وغیره این مشتمل لبسه فصل است

فصل — فصل

اول کشایدن وکیراکردن باشه — دویم کشایدن وکیراکردن کمند بیسره وغیره

فصل — فصل

سیوم پروردن وکیراکردن بیسره وجتره — اول کشایدن باسه این لبسه قسم است

قسم — قسم

اول کشایدن باشه دریکروز — دویم کشایدن باشه پرور

قسم — قسم

سیوم مرغابی کیرکردن باشه — اول کشایدن باشه دریکروز

چون باشه بدست آید باین ادویه بکشاید کافور جوددانه یکماشه سرمار قشیشا یکماشه عاقرقرحا یکماشه ضلع یکماشه فرفتح یکماشه زرنبیخ یکماشه نشک یکماشه مومیایی نیم ماشه لل یکماشه این همه را باهم سایده یک لیموی کاغذی خالی کرده ادویه مذکور در وی پر نموده بالای آن پارچه کرباس سه توی کل اسپخته از حکمت بجبه در آتش سرکین دفن کرده تمام شب بدارد و علی الصباح ادویه مذکور از لیمون برآورده بآب لیمون حل کرده بمقدار دانه موتک حب بسته بدارد

بعده دو دو پر از هر دو بازو و تمام پرهای دم را با ریسمان خام پیچیده بسته چون چهار
گهری روز ماند یک حب در لقمه گوشت پیچیده بخوراند و وقتی که یک پنجه کلان کند
فی الفور یک گنجشک بسمل کرده پاک نموده بخوراند چون چراغ روشن شود هر دو چشم
باشه را با آب گلاب و آب لیمون این هر سه را باهم آمیخته شسته ریسمان
هر دو چشم باشه را او تیران گذاشته پشت بدیوار کرده از چراغ دور نشسته بدارد
چون دو گهری شب ماند از انجا برخواسته در چنان جا بنشیند که بلند و گذرگاه
مردم بود و از پس وی راه نباشد اما هنوز صبح کاذب باشد که یک حب دیگر بدستور
صدر داده بعد از ساعتی یک گنجشک زنده در پای باشه گیرانده خون و دل داده
از گنجشک مذکور جدا کرده دست بدست طلبیده اندک گوشت سینه
چشانده باشد ساعتی بدین طریق مشغول داشته بعده از ابداره گنجشک
سیر کرده تمام روز همانجا نشسته باشد اما انیقدر طعمه دهد که چون یکپاس روز
باقی ماند که خالی و صاف کرده اگر از گرسنگی بی طاقتی کند باید که بر بازوی تسار ک
مشغول دارد چون چهار گهری روز ماند یک حب دیگر بدست صدر داده
بعد از ساعتی طعمه خورانده تا شام بر بازو دای شارک مشغول دارد وقتی
چراغ روشن شود از انجا برخواسته تا نیم شب در بازار گردیده باشد بعده

بخانه آمده بدست دست کش داده نزدیک چراغ نشانده خود بخواب رود چون
چهار گهری شب باقی ماند برخواسته باشه را بدست خود گرفته در جای سابق بنشیند
و یک حب دیگر بدستور صدر داده سیر نماید اما درین سه روز قیاغو ندهد و ریسمان
از چشم باشه دور نکند همچنان او بران دارد و بعده بوقت نماز دیگر حب داده
شارک یا غوغائی در پای باشه گیرانده بگذارد که بطور خود بر پای آن بجنبد و شارک
مذکور را شور کردن دهد و خود نیز آواز دلاسا داده باشد بعد از ساعتی بسمل کرده
خون دل چشانده یکبازوی شارک مذکور برآورده باشه را بر آن چشانده
بدست گیرد چون یکدو لقمه بخورد بازوی شارک را کشیده جدا کرده پنهان کند
چون بنجهای خود را بگذارد با هستگی بر زمین نشانده طعمه نموده چند مرتبه طلبیده
سیر نماید وقتی که پاسی از شب بماند ریسمان از چشم و بازوی باشه بر
آورده بر طرف نماید اما ریسمان دم را نکشاید تا گیرا شدن همچنان بسته
ماند که سه روز چنین گذرانده روز چهارم بوقت نماز عصر بدستور صدر جانور
شور کننده در پای باشه گیرانده بسمل کرده یکبازوی او برآورده باشه را
بر زمین نشانده بخواند چون آید به طعمه چسپد یکدو لقمه چشانده باز بر زمین
انداخته بطلبد بدین طریق چند مرتبه دوانیده طلبیده سیر نموده قیاغو بدهد

چون علی الصباح قیاغو بر تاوه زود ناشتاشکنی بکند و هر روز اندک
از دو زتر طلبیده باشد چنان کوشد که در یک هفته به پله رسد اما هر روز جانور فربه باد
کننده در پای باشه گیرانده باشد از فربه یاد جانور باشه زود بی حجاب میگردد
چون بهمه وادی آراسته گردد بعده دو وال کرده یک باولی شارک داده طعمه
واری نموده مابین نماز ظهر و عصر بر شارک سیر کرده آورده بر جلس پایپوار بسته
بدارد این روز و شب دست کشی و شب بیداری نکند آسودن دهد تا باشه
بداند که تا حال اینقدر تشویش که میداد برای صید بود بار دیگر تردد بیش تر خواهد کرد
روز دیگر بدست گرفته بدستور سابق شب بیداری و دست کشی و طعمه واری
کرده دو سه روز در میان داده باز بر شارک سیر کند بدین طریق سه چهار مرتبه
سیر کرده سرگرم سازد بر شارک سیر کردن فواید آن باشد که باشه زمین
نشین میشود بعد از آن یکباولی دراج داده بصحرا رفته جای قابو در خاطر آورده
قال کرده بر دراج انداخته بوجه احسن سیر نموده بدارد آن روز و شب آسودن
دهد اما از یکدست زیاده بر دراج نه اندازد و بدست اول که بگیرد بوجه احسن
سیر ساخته باشد تا جا شناس گردد و آنچه خوبی باشه است خواهد کرد و یکپاس
روز برآمده و یکپاس شب گذشته آب و آرام داده باشد تا گیرا شدن

از سه گنجشک تا چهار گنجشک هر دو وقت داده باشد چون نیک گیرا کرده از
چهار تا پنج گنجشک موافق اشتهای باشه هر دو وقت را مقرر سازد و عادت
حب دادن بر طرف نماید اما یکبارگی نکند هر روز اندک اندک کم نموده باشد تا که
حب مذکور آخر شود و باید که هر باشه را که با دویه بکشاید هرگز مسهل ندهد همین ادویه
کار مسهل بیشتر میکند **نوع دیگر** یاقوت نما سال گذشته یک سرخ لعل یک سرخ مشک
یک سرخ کافور جو دانه ایضا فوق مصری ایضا مومیائی ایضا این هر شش چیز را
با هم سائیده در روغن باده گاو بخته بدارد بوقت احتیاج باشه را مقدار دانه مونگ
بدستور صدر داده باشد **نوع دیگر** جلیان زعفران کافور جو دانه مومیائی
ضلع فوق یاقوت نما سال گذشته لعل بصبر این هر نه ادویه را با هم حل کرده
از حرا اگر بهم نرسد از قند لیقون مقدار دانه مونگ حب بسته نگاهدارد و بدستور
صدر باشه را داده بکشاید **نوع دیگر** اول بوقت نماز عصر باشه را سفوف
زنجبیل داده بر پای بازو و دم را بدستور صدر از ریسمان خام بسته چهارم حصه طعمه
از معتاد کم داده چراغ روشن نموده باشه را در دست گرفته هر دو بند چشم وا کرده
آب و گلاب برابر با هم آمیخته و چهارم حصه از آب لیمون داخل کرده هر دو چشم
باشه مذکور از آن آب مرکب که موجود نموده است شسته بعده چرک از بالای

زبان

زبان خود بر آورده از انگشت خورد و در هر دو چشم باشه یکشد و تا پنج شش گهری
در بهشت گرفته نزدیک چراغ بنشیند بعد ازان بر دست نشانده پشت بدیوار
کرده بنشیند که کسی از عقب او نگذرد و پی در پی آب مرکب مذکور بر چشم
باشه چکانده باشد که سر باشه خشک نگردد چون در روغنی شود دست خود را
قرار دارد و وقتی که از روغنی فارغ شود و یک گنجشک زنده را در پای باشه
گیرانده بسمل کرده خون و دل چشانده از گنجشک مذکور بدستور صدر جدا کرده چند
مرتبه دست بدست طلبیده اندک گوشت سینه چشانده باشد .
تمام شب بدین طریق بیدار دارد چون صباح شود پشت بدیوار کرده بر سر
بازار بنشیند و بر بازوی شارک از مفاصلهٔ یکدرع طلبیده تا دو پاس
بدین نمط مشغول داشته از اندازه سیر نماید لیکن اینقدر نخوراند که در یک پاس
خالی شود و آخر روز نیز بدستور یکه مذکور شد طلبیده سیر نماید بدین طریق بد
ستور صدر شب بیداری و طعمه واری کرده گیرا کند نوع دیگر بعضی از دوشتی
چراغ میکشایند اول از سو تا چهارم حصه طعمه کم داده بدارد چون چهار گهری
شب بگذرد باشه را قباچه پوشانده در روشنی چراغ بنشیند اما چهار
فتیله روشن کرده چشم باشه را کشاده لمحه لمحه آب مرکب بدستور صدر بچشم

باشه مذکور چکانده باشد پنج شش کهری چنین کند اما احتیاط بیشتر باید کرد که
مرکان باشه شوخته نشود و کل چراغ در چشم باشه نه افتد بدین طریق بر دست نشانده
خبردار باشد چون از روغنی فارغ کرده بدستور صدر دست بدست طلبیده
کیند چنان کوشد که در یک هفته کیرا کرده نوع دیگر بعضی از دعای کشاید دعای
معظم این است بسم الله الرحمن الرحیم فَاسْتَبْصِرُوْا بِمَا قِيْمِ الَّذِيْ هٰؤُلاَءِ
اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ چون باشه بدست آید تمام روز بدست داشته دست
کشی و طعمه داری کرده چون دو کهری شب بگذرد این دعا را هفت مرتبه با بسم الله
خوانده بر چشم راست بدید و هفت مرتبه خوانده بر چشم چپ بدید و هفت
مرتبه خوانده بر بازوی راست دمیده تمام بر نای بازو را یکجا کرده بر ریسمان
خام به بندد همچنان هفت مرتبه خوانده دمیده بر نای بازوی چپ بندد و هفت
مرتبه خوانده بر دم باشه دمیده تمام پر ها را یکجا کرده از ریسمان خام بسته بر هر دو
بند چشم باشه مذکور کشاده در جای تاریک بر دست نشانده بنشیند
واز دور روشنی چراغ بنماید و یک آدم را بگوید که قریب چراغ کرده باشد
بدین طریق آهسته آهسته نزدیک چراغ رسد و تمام شب بیدار دارد چون
صبح کردد یک کنجشک بسمل کرده خون و دل چشانده بر بازوی کنجشک دست بدست

طلبیده سیر کرده بدستور صدر در رهگذرگاه مردم تمام روز بنشیند و بر بازوی شتارک
مشغول دارد بعده طعمه اخر روز داده بعد از نماز مغرب سر بار بر پشت بدیوار کرده
ایستاده باشد چون یکپاس شب بگذرد گردیدن گیرد بعده بخانه آمده نزدیک
چراغ نشسته تمام شب بیدار دارد علی الصباح بدستور سابق همانجا نشسته
باشه را بر زمین نشانده چند مرتبه طلبیده سیر سازد سه روز بدین طریق
گذرانده از روز چهارم از دورتر طلبیده باشد تا که بپله رسد بعده باولی داده
سیر نماید اگر باشه خام کشاد باشد این دعای معظم نیز خوانده بدستور
عمل نماید امید است که آراسته گردد نوع دیگر ازین دعا نیز کشاده میگردد
اما بر هر یک اعضا یازده مرتبه بخواند و بر گلاب نیز یازده مرتبه خوانده
دمیده بر چشم باشه چکانده باشد بدستور صدر شب بیداری و طعمه داری
کرده بگشاید و گیرا گردد دعای معظم این است بسم الله الرحمن الرحیم فَسَيَكْفِيكَهُمُ
اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قسم دیگر کشادن باشه بمرور چون باشه
بدست آید شب و روز بخواب رفتن ندهد و از دست جدا نکنند و شب
دویم آب و گلاب برابر و آب لیمون چهارم حصه گرفته با هم آمیخته چشم
های باشه مذکور آلوده شسته اندکی چیلک داده تمام شب بیدار دارد

چون صبح کاذب کردد هردو چشم باشه را استحکم کند که هیچ نه بیند بعده طعمه داده
تمام روز دست کشی کرده ورشب سیوم اندکی وا نموده بیدار داشته علی
الصباح پارهٔ بند هردو چشم باشه را سست کند ودر شب چهارم اندکی وانموده
تمام شب بیدار داشته علی الصباح پارهٔ جهلک بدهد یعنی اندکی روشنائی
بیند بدین طریق هرشب اندک اندک زیاده کرده باشد تاکه نیم چشم کردد
بعده بنیاد طلبیدن اندازد و باید که یک کنجشک زنده در پای باشه گیرانده
بگذارد که بطور خود برپای کنجشک مذکور بجنبد بعده بسمل کرده خون و دل داده
از کنجشک جدا کرده دست بدست طلبیده سیر نماید دو سه روز چنین طریق
طلبیده بعد ازان برزمین نشانده بطلبد لیکن از زمین چند مرتبه کردانیده طلبیده
باشد تاکه به پنجاه مرتبه رسد و بوقت سه پهری جانوری فریاد کننده در پای
باشه گیرانده باشد که دفع حجاب کردد چون بی ورزنک و بی ملاحظه آمدن گیرد
بعده طعمه را بدست پنهان نموده طلبیده باشد و در هر مرتبه که بیاید اندک
اندک گوشت چشانده باشد تاکه بی طعمه خوی آمدن گیرد بعد ازان بی
طعمه هر روز از دورتر طلبیده باشد تا بپله رسد لیکن مثل میرشکاران دهر بدست
راست بپله پوشیده بدست چپ طعمه گرفته هردو دست را بالا کرده بطلبد

باید که

باید که بدست راست بهله پوشیده طعمه را نیز در مشت راست پنهان نموده
دست راست خود را بالا کرده باواز اوسط بخواند و دست چپ را بنماید
چون آمده بر دست نشیند بوجه احسن سیر نموده باشد بدین طریق آموختن
باشه فواید آن باشد که بوقت شکار محتاج طعمه نباشد هر وقتی که بر صید
خطا کند البته بی طعمه بیاید اما هر روز اندک اندک چشم باشه را نیز وا نموده
باشد چنان کوشد که از مدت پانزده تا بیست روز تمام چشم باشه مذکور
وا کرده چون بهمه وادی خاطر جمع کرده بعده یکبار دلی شارک داده دو روز
توقف نموده روز سیوم تمام بر پای دم باشه بر ریسمان خام بحیده مابین
نماز ظهر و عصر بر شارک انداخته سیر نموده بدستور صدر آرام دهد بر شارک
سیر کردن فواید آن است که باشه زمین نشین و بی حجاب میکردد اگر
کسی بدین دستور بکشاید هرگز خطا نیاید اما تا گیرا شدن یکبار بر داشته نشستن
و آسودن ندهد بوقت یکپاس روز برآمده و یکپاس شب گذشته
دو گهری بالای زانو خود نشانده آب و آرام داده باشد و در کشادالش
باشه اضطرابی نکند بجهت آنکه عجیب خاصیت باشه است که در اندک
محنت کردن رام میشود چنانکه دارنده را یقین کمال میکردد که باشه من رام

شده است باین کلان ریسمان از چشم مذکور برآورده بر طرف میکنند اما نمیدانند
که آخر حصلتهای بد پیدا خواهد کرد چنانچه بوقت شکار چون بر درخت بلند
می نشینند از طلبیدن زود نمی آید و رسیدگی پیدا میکند این عیب از اختلالی
پیش شکار حادث می شود قسم سوم مرغابی گیر و چرز گیر کردن باشه استادان
این فن میگویند که اگر کسی خواهد که باشه مرغابی و چرز را مثل باز بله کرده بگیرد
باید که در کشائیدن شتابی نکند هر چند که دیرتر کشاید دور دور و پر همت
و آراسته تر میگردد و این نیز مقرر کرده اند که باشه و مرغابی گیرا کم از چهل روز
نکشاید و فربه وار دور از راه و دور پیشتر طلبیده باشد وقتی که بله راست
گردد بهمه وادی خاطر جمع شود یکدو باولی کبوتر بر روی آب داده بعده یک
باولی مرغابی بدهد و دو سه روز در میان داده طعمه داری کرده باشتها
آورده بر آب تنک که پارهٔ گیاه داشته باشد از قابو انداخته سیر سازد
اما گاهی از مرغابی جدا نکند چون بگیرد بدست اول سیر کرده باشد تا مثل باز
تردد خواهد کرد و جانور ریزه هرگز ننماید باشه زود کشاد هرگز کلان گیرد و دردو
نخواهد شد اکثر تجربه نموده شده است و بعضی از هوسناکان دیده شده که
چون باشه را بر صید می اندازند وقتی که باشه خطا کرده بریدن می گیرد

قبل از

قبل از نشستن از هوای طلبند چون برگشته بدست می آید خوشوقت میشوند
و میدانند که خصلت نیک پیدا کرده است اما نزد یک استادان این هنر نیست
بلکه عیب است چونکه اگر بواسطهٔ هوای گرم یا از چیزی رمیده باشد بر دست
نه آید چرخ زدن گیرد و آن زمان خوف عقاب و رمح باشد یا برای هوا
خنک چرخ زده بآسمان غایب شود و بنا بر آن میگویند که باشه هر چند
کز زمین نشین شود بهتر باشد لیکن باشه دار را لازم است که گنجشک زنده
و طناب باریک با خود داشته باشد در حالتی که باشه چرخ زدن گیرد و یا رمیده
باشد فی الفور در پای گنجشک مذکور ریسمان بسته بهوا برتاود البته خواهد آمد
مجرب است فصل دویم کشانیدن و گیرا کردن کهنه بسره و غیره چو کهنه بسره
بدست آید باید که طعمه داری و دست کشی و شب بیداری کردن گیرد و شب
و روز آسودن نذهد و یکجا برداشته و بیک چشم خواب رفتن نذهد و تماغه
بپوشاند و هر روز اندک طعمه را با آب تر کرده داده باشد چون
اشتهای کمال پیدا کند دو سه روز دست بدست طلبیده بعده بر زمین
نشانده بدستور باسه طلبیده باشد تا که به پنجاه مرتبه رسد بعد از آن بدست
دست کش داده از مقاصلهٔ چهار ورع طلبیده سیر نماید بدین طریق هر روز

از دوز تر طلبیده باشد تا که بپله رسد بعده دوال کرده یکبار ولی شارک داده
مسهل بدهد چون از مسهل فارغ شود دو سه دست بر شارک سیر کرده
بعده یکدو باولی دراج با اشتهای کمال (داده) آورده بصحرا رفته بر دراج انداخته
سیر نموده بر پیتو ز نشانند از روز و شب دست کشی و شب بیداری بکنند
تا جا شناس گردد بعد از آن دو سه روز در میان داده بر دراج سیر کرده
باشد تا که اشتهای صادق و رغبت صید بکمال نباشد هرگز بر صید نه اندازد
تمام هنر همین است تا گیرا شدن از یک تا یک و نیم گنجشک صباح و یک و نیم
بشام داده باشد چون نیک گیرا گردد از سه تا چهار گنجشک هر دو وقت را
ستور سازد و گیرا کردن سکره و بکسره نیز همچو گیرا کردن کهنه بیره است فصل سیوم
پروردن و گیرا کردن بیسره و جتره چون بچه بیسره بدست آید بوجه احسن
پرورده کنند هر روز طعمه زنده یا زبیده ماده گاو آلوده کرده سه نوبت داده باشد
بدین طریق چون سه ماه بگذرد در ماه چهارم بدست گرفته شب بیداری
و دست کشی و طعمه داری شروع کند چنانچه شب و روز آسودن نه دهد چون
اشتها کامل حاصل گردد و بنیاد طپیدن انداز د بدین طریق اول طعمه را
در پای بیسره بگیراند چون یکدو لقمه بخورد طعمه مذکور کشیده پنهان کنند وقتی که

بنجهای خود را بکذارد و جند مرتبه دست بدست طلبیده بتدریج بله راست
نماید جون بهمه وادی آراسته کرده باشتهای صادق آورده باولی شکار
داده بدستور باشه سرکرده آن روز و شب آسوده دهد و دو سه دست
بر شکار سیر نموده یکدو باولی دراج داده بر دراج سر کنند اکر اشتها نداشته
باشد مسهل داده بعد ازان بر صید اندازد و نوع دیکر اکر خواهد که بیسره دراج را
مثل باشه بکیرد پس باولی شکار ندهد باولی دراج داده جای قابو دیده بر
دراج سیر نماید اما احتیاط بیشتر باید کرد که کاهی بیسره خالی نه افتد یک
دراج همواره باخود داشته باشد جون بوقت شکار بیسره خالی افتد دران
زمان دراج مذکور که همراه است جنان در بیشه پنهان نموده برانیده بکیراند
که بیسره بداند که من دراج صحرائی کرفته ام و از یکدست زیاده بر دراج سیر
نکرده باشد تا مثل باشه بله کرده خواهد کرفت این احتیاط در سال اوّل بکند
جون بوزم تولک کرده دو سه دست سیر کرده باشد اما هر وقتی که خونی کرده
بکیرد دران زمان البته سیر نماید تا در خوبی کردن تفاوت نخواهد کرد تا کیرا
شدن از یک تا یک و نیم کنجشک صباح و از یک تا یک و نیم کنجشک شام داده باشد
جون نیک کیرا کردد از سه تا جهار کنجشک هر دو وقت را مقرر نماید و کیرا کردن

چینه نیز همچو کیرا کردن پیسره است اگر بوجه احسن فربه داشته مستعد نماید چینه نیز بقرینه کهنه پیسره کار میکنند ویکپاس روز برآمده ویکپاس شب گذشته آب و ارام داده باشد باب ۱۴ شانزدهم بر پروردن وکیرا کردن شکره این مشتمل بدو فصل است

فصل ۱ فصل ۲

اول بر پروردن وکیرا کردن شکره آشیانی دویم کشاینده وکیرا کردن شکره دامی

فصل اول پروردن وکیرا کردن شکره آشیانی چون بچهٔ شکره بدست آید هر روز سه نوبت طعمهٔ زنده بازبدهٔ ماده کاو یا بروغن سیر پخت آمیخته داده باشد چون سه ماه کامل بگذرد چند روز طعمه را باآب شسته داده باشد چون پارهٔ اشتها پیدا کند بدست گرفته واشت کردن شروع کند و کاهی از دست جدا نکند چنان یار سازد که دارنده را بشناسد بعده با شتهای صادق آورده بدستور صدر بله راست نماید چون بی ملاحظه و بی درنگ آمدن گیرد بعد ازان طعمه را در مشت پنهان کرده دست مذکور بالا کرده با واز بلند بطلبد چون بیاید بکید ولقمه گوشت خورانده باز بر زمین نشانده بطلبد چند روز بدین طریق طلبیده سیر نموده باشد تا که بی طعمه خوبی آمدن گیرد بعده بر زمین نشانده از بله طلبیده باشد چون بی توقف بیاید بعد ازان

چنانچه

چنانچه شکره را بر صید می اندازند همچنان در مشت گرفته بهوا انداخته باواز بلند
بخواند چون بر گشته بدست آید اندکی طعمه چشانده باز بهوا انداخته بدستور
صدر سیر کند بدین طریق روز بروز زیاده کرده باشد تا که بیست مرتبه
رسد اعتماد کامل گردد که بر درخت نخواهد رفت بعد ازان باولی شارک
بدهد اگر اشتهای کمال داشته باشد بهتر والا چاشنی نمک سنگ داده بعده
باولی بدهد چون از باولی فارغ گردد مابین نماز ظهر و عصر بر شارک اندازد
اگر گرفت فهو المراد وگرنه هر روز بر شارک انداخته باشد تا که سیر گردد روزیکه
سیر شود بوجه احسن سیر نموده آورده بر تیوا زبه ببندد و آن روز و شب
دست کشی و شب بیداری نکند تا شکره بداند که اینقدر تشویش که حال
میداد برای صید بود بار دیگر تردد بیشتر خواهد کرد و علی الصباح بدست گرفته
بدستور صدر داشت کردن گیرد و دور و زطعمه داری و دست کشی کرده
روز سیوم بر صید انداخته سیر نموده باشد اگر هر روز بر صید اندازد به عنبت
تردد نخواهد کرد استادان تجربه کرده اند اگر خواهد که شکره مانند باشه دراج را
تعقب کرده بگیرد باید که از دور تر طلبیده باشد و بجز دراج بر هیچ جانور
نه اندازد و از یکدست زیاده گاهی سیر نکند چون بدست اول دراج را

بکیرد سیر نماید تا خاطر خواه دراج کیرد اما همه کیرا هر جانوریکه پیش آید انداخته باشد
خواه باولی داده باشد یا نه لیکن از باولی زود تر کیرا میشود تا کیرا شدن از
یک تا یک و نیم کنجشک صباح و از یک تا یک و نیم شام داده باشد چون نیک
کیرا کرد از سه تا چهار کنجشک هر دو وقت را مقرر نماید بدستور صدر هر دو وقت
آب و ارام داده باشد فصل دویم کشائیدن و کیرا کردن شکره دامی چون
شکره بدام افتد سه روز هیچ واشت نکنند از روز چهارم واشت کردن
کیرد سه شب بی دربی بیدار داشته طعمه داری و دست کشی نموده شب
چهارم هر دو چشم شکره را باب شسته اندکی وا نموده تمام شب بیدار
دارد بوقت صبح هر دو بند چشم شکره را مستحکم کند چنانچه هیچ نه بیند سه شب
بدین طریق بیدار داشته بشب هشتم بدستور سابق وا نموده بیدار داشته
اندکی چهلک بدهد که پارهٔ روشنیی ببیند همچنین هر شب اندک اندک وا نموده
باشد چنان کوشد که در مدت پانزده روز وا کرد بروز شانزدهم هر دو ریسمان
چشم شکره را ویران داشته روز هفتدهم ریسمان مذکور بر طرف نکنند
در بنیاد طلبیدن انداخته طلبیده ابله راست کند چنانچه شکرهٔ آشنائی بیان
کرده اما شکرهٔ دامی را مثل آشنائی درشت کرفته بهوا انداخته نطلبد شکرهٔ

دامی این خاصیت عجیب است چنانچه بباشه نوشته لیکن برزمین نشانده
از دورتر طلبیده باشد بعده دوال کرده سهیل داده باولی شارک بدهد چون
از سهیل وباولی فارغ کرد بعده مابین نماز ظهر وعصر بر شارک انداخته سیر نموده
امروز و شب آرام بدهد لیکن مرتبهٔ اوّل از قابو اندازد که خطا کرده بیدل نکرده
سیر شکار و اناما که قابونی ببندد شکره رانمی اندازد تمام سیر شکاری شکره همین است
که بیدل نکرده باب ۱۹ نوزدهم گیراکردن شاهین این باب مشتمل بسه فصل است

فصل ۱	فصل ۲
اوّل پروردن وگیراکردن شاهین آشنائی	دویم ره نورد وفلک تاز کردن شاهین دامی
فصل ۳	فصل ۴
سیوم آموختن شاهین که همراه قاز نه افتد	اوّل گیراکردن شاهین این بدو قسم است
قسم ۱	قسم ۲
اوّل پروردن وگیراکردن شاهین آشنائی ودامی	دویم کشاییدن وگیراکردن شاهین دامی

قسم اوّل بدو نوع است نوع اوّل چون بچهٔ شاهین بدست آید هر روز
سه نوبت طعمه زنده باز بدهٔ ماده گاو یا بروغن شیر بخت آمیخته داده چون
سه ماه بگذرد در ماه چهارم بدست گرفته شب بیداری وطعمه واری دوست

کشیی کرده تماغه بپوشانند و طعمه را هر روز از آب شسته خورانده باشند چون
برغبت بخورد چند روز ابداره متواتر بدهد تا که اشتهای صادق حاصل کرده
بعده بنیاد طلبیدن اندازد و بدین طریق اول یک کنجشک زنده بر دلبه بسته
شاهین را بدست دست کش داده بدست خود دلبه مذکور گرفته نشسته نعره
کرده کنجشک ودلبه را بنماید چون آمده بدلبه چسپد لقمهٔ چند از کنجشک مذکور خورانده
بالای آن ابداره که بوزن دو و نیم توله گوشت رمهٔ گوسفند که ساخته است
داده بعده کنجشک باقی مانده را خوراینده تماغه پوشانده بدست گرفته ساعتی
توقف کرده تماغهٔ مذکور باز فرود آورده بپوشانند چون طعمه را از حوصله فرو
برد قیاغو از بازوی کنجشک بدهد چون علی الصباح قیاغو مذکور برتابد فی الفور
ناشتا شکنی بکنند سه روز بدین طریق گذرانده روز چهارم یک وجب دست
از زمین بلند داشته بمفاصلهٔ دو درع هر دو ساق شاهین مذکور بدست
گرفته بر دلبه انداخته سیر نماید اما از خواننده سر و هنده استاد تر باید بدین
طریق هر روز اندک اندک از دورتر طلبیده باشند تا که مقدار یک گز اندازه
آمدن گیرد اگر بلند آید بحلقهٔ طناب بطلبد ترتیب حلقهٔ طناب در باب
گیرا کردن باز در فصل منقولست سبب بلند پری شاهین این بود که فربه می طلبید

١٢١٤١

اگر لاغر کرده باشند او را وده بطلبد هرگز بلند بر نگردد اگر بعد از آسته شدن گاهی
بلند آید گرداننده بطلبد تا که بدعا بنا بید سیر نکند بعده هفت دست طناب
که کند یکی او برابر انگشت خورد باشد بدوال شاهین بسته بر دست نشانده
هر دو بند شاهین مذکور مستحکم گرفته و چنداول کشیده باهستگی سر دلبه اندازد
که شاهین تشویش نرسد بدین نمط بلبه راست نماید اما مثل چرغ مردمان دیگر نخوانند
یک آدم کاهی غیبت اگر دیگران نخوانند پس بدستور نخواهد آید و راست آمدن را
فراموش خواهد کرد چون بلبه رسد هر روز از طناب مذکور مقدار یک انگشت
بریده باشد و زنده بر دلبه کشته ابداره در شکم او برکرده خون آلوده داده باشند
ترتیب ابداره در باب ششم منقول است چون طناب برطرف شود
بعد از آن چند روز بر دلبه گردان بطلبد چون شاهین نزدیک رسد دلبه را بهوا
بر تاود که شاهین مذکور جسته چسبیده باشد اما در میرشکاران معروف و مشهور
این است وقتی شاهین را میخوانند چون نزدیک لبه میرسد در آن زمان
دلبه مذکور را بر زمین می اندازند بنا بر آن بخاطر جمع خود را نگاهداشته باهستگی
آمده بر دلبه می نشیند این کاهلی در طبیعت شاهین جا میکند و بجهت آن
شاهین زود نمیگردد ضایع میشود اکثر دیده که میرشکاران برای این جفاها

بر

کشیده اما هیچ سود نکرده استادان این مقرر کرده اند که چون شاهین قریب
یک گز اندازی مانده باشد که دلبه را بهوا بر تاود درین صورت شاهین سرگرم
شده بجلدی تمام جسته خواهد چسپید و این جلدی و شتابی در طبیعت
شاهین جاگیر و بنابران زود میکرد و بسن بهوا بر تافتن دلبه بهتر است بعده
باوز لغره بی دلبه از دورتر طلبیده باشد بدین طریق باید که شاهین را بپله
فرستاده لغره کرده دلبه را بگرداند چون آمدن گیرد دلبه را پنهان کرده لغره کرده
باشد تا که قریب نصف راه را طی کند بعده دلبه را باز بگرداند چون قریب
یک گز اندازی رسد بهوا بر تافته سیر نماید بدین طریق هر روز اندک زیاده
کرده باشد تا که خوی بی دلبه آمدن گیرد تا چهل روز بی دلبه انداخته بدستور صدر
بر دلبه چسپانده سیر نموده باشد اما سگ را نیز همراه شاهین بیاموزد باید که
چون شاهین را بطلبد سگ را نیز حاضر دارد و بوقت سیر کردن شاهین سگ را
نیز چند لقمه کباب نمکی خورانده باشد تا شاهین سگ را بشناسد و سگ نیز
شاهین را یار خود داند و پندارد که میسر شدن کباب سبب همراهی شاهین است
خواندن بی دلبه از دورتر طلبیدن این باشد که اگر کلنگ رمیده باشد که بپله
رسیدن نمیدهد از دور رفتار دلی کرده میبرد و انزمان بر کلنگ نشسته از دورتر

انداز د کلنکا از شاهین دیده باشد یا نه بعقاب و راه جلد خواهد دوید چون نصف راه را طی کرده باشد در آن زمان اگر کلنکان ببرند باسانی خواهد گرفت لیکن سگ اموخته را همراه سر باید داد که تا رسیدن میر شکار کلنگ را گرفته خبردار باشد که بشاهین تشویش نرسد چون بهمه وادی درست کرد و بعده کبوتر صحرایی آورده از یکطرف سه شهپر او بسته در چشم راست بری کند رانده لنگری در پای کبوتر مذکور بسته بطریق باولی بدهد سه کبوتر در خشکی خوراننده سه کبوتر بروی آب داده سرگرم نماید بعد ازان ده بودنه در خشکی داده بودنه بروی آب بدهد بعده قیا غوی مصالح داده بصحرا رفته برشارک انداز د چون بشارک مذکور را بر زمین زند لغره کرده ولبه را نگر داند چون برگشته بدلبه چسپد زنده برولبه کشته خون ودل داده ابداره در شکم او برکرده بوجه احسن سیر نموده از فرا سود شان و بعد بعد ازان هر روز بدین طریق برشارک ونوده یا کبوتر انداخته کردانیده باشد اما در هر مرتبه که برگشته بدلبه چسپید زنده بسمل نموده خون ودل داده باز انداخته کردانیده باشد بدین طریق چند مرتبه هر روز گردانیده سیر نموده باشد چون خوی برگشتن گیرد بعده یک مرتبه تا پهر روز گردانیده بوجه احسن سیر نموده باشد و شب کشائه کلنگ وقاز کرده باشد ترتیب کشاله در باب بست

ونیز واضح خواهد کردید وگاه گاه فتیلهٔ حرف پنبه داده باشد تا از بعضی علل محفوظ ماند
بعد از ان بصحرا رفته بر کارونک یا بر قسقلدار انداخته سیر نماید اگر اشتهای
کمال نداشته باشد پس سهیل داده سیر نماید چون سیر کرده تا ده مرتبه یک یک
دست سیر کرده باشد زنهار دو مرتبه در یکروز بر صید نه اندازد و حرص را کار نفرماید
بعده باودلی کلمرغ بدید چند دست بر کلمرغ سیر کرده بر قرقره اندازد اگر گیرد فهو المراد
و اگر رفته دست کرده برگشته بدلبه خسپد پس بداند که فردا البته خواهد گرفت
و اگر مطلق میل نکند یکدو باودلی قرقره داده سیر نماید بعضی برکاروانک قسقلدار
نمی اندازد چون شاهین همه وادی اراسته بیکردد دوسته باودلی موشگیر
یا غلیواز داده بر غلیواز انداخته ازین ترتیب زود کلان گیر میشود و چون
دوسته دست بر غلیواز سیر کرد بعده باودلی کلمرغ و قرقره داده درجه بدرجه
سیر نماید اول کلمرغ یا بر قرقره بعده کلنک اما روزیکه بر کلمرغ یا بر قرقره سیر شود
باید که بوجه احسن سیر کرده آورده بر تغل نشانده ارام و بدانروز و شب دست
کشی و شب بیداری نکند تا شاهین بداند که این قدر تشویش که تا حال میداد
بجهت صید بود پس بار دیگر بخواهش تمام تردد کرده خواهد گرفت روز دیگر
بدست گرفته دست کشی و طعمه داری نموده با شتهای صادق آورده دوسته

روز در میان داده باز بر صید انداخته سیر سازند و بدین طریق سه چهار روز
بی توقف سیر نموده باشد لیکن تا رغبت کمال و اشتهای صادق نه بینند
نه اندازد تمام میر شکاری شاهین همین است اما شاهینچی را لازم است که
گاهی دو فلفل کرد ناکوفته و گاهی اکبر خراسانی مقدار دو سرخ و گاهی زنجبیل
بر ورده با سی از شب گذشته در لقمهٔ گوشت پیچیده داده باشد تا اندرون
شاهین صاف باشد و شب و روز از دست کشتی و طعمه داری غافل نباشد
پیوسته بدستور مالش نموده باشد تا بدعا خواهد برید دیگر بدانکه شاهین را
در جوش اول که گرسنگی کامل حاصل شده باشد در آن زمان بر صید انداخته
سیر کنند اگر در آن جوش اول احتمال کنند و آن جوش فرو نشیند باز از
جفای بسیار و محنت بیشمار بآن اشتها میرسد استادان بدینها مشقت
میکشند و خون جگر میخورند که یکمرتبه اشتهای خاطر خواه بشاهین حاصل شود
در آن اشتهای صادق بر هر جانور که اندازد هرگز رو نگرداند چون آنوقت
و آن نشه از دست برود باز شاهین را گیرا کردن دشوار است اکثر دیده
که عاجز گشته رها داده اند تا گیرا شدن از ششم هفت گنجشک هر دو وقت داده
باشد چون نیک گیرا گردد از هفت تا نه گنجشک هر دو وقت را مقرر نماید اگر

شاهین یک خورده باشد تا گیرا شدن القدر آبداره داده باشد که در تماغهٔ شاهین
بکنند چون نیک گیرا گردد چهارم حصه زیاده کنند و گیرا کردن شاهینچه نیز همچو گیرا کردن
شاهین است تا گیرا شدن از پنج تا ششم گنجشک هر دو وقت داده باشد
چون نیک گیرا گردد از شش تا هفت گنجشک هر دو وقت را استوار نماید پاسی
از شب گذشته و پاسی از روز برآمده آب و آرام داده باشد نوع دویم در توشک
خانه اله بردی خان و حسن علی خان بهادر در عالمگیرشاهی بعضی میرشکار بدین طریق
نیز گیرا میکردند چون شاهین بدست آید چند روز دست کشی و شب بیداری
کرده دو تولچه و هفت ماشه گوشت رانِ گوسفند پایز که شب گذشته باشد
آورده ورقهای تنک تراشیده از آب شسته پارچه پیچیده چون یکپاس
شب باقی ماند در آب انداخته بدارد علی الصباح بخوراند و آخر روز سه گنجشک
پاک نموده ساعتی در آب واداشته چهار روز چنین کنند روز پنجم قیاغوی بازوی
گنجشک بعد از تحلیل طعمه بدهد و سه شب متواتر بعد یکپاس شب گذشته دو
دانه فلفل پرورده و گاهی اکبر خراسانی با کوفته بمقدار سه سرخ در لقمهٔ گوشت بخوراند
دو هفته بدین طریق گذرانند در هفتهٔ سیوم مابین نماز ظهر و عصر گنجشک بر دلیه
بسته بدستور صدر لغزه کرده طلبیده سیر نموده باشد تا که بمقدار یک گز اندازی

رسد بعد ازان بوزن هفتده تولچه طناب که هفت دزع دراز باشد از بند
شاهین بسته بطریق برابر بردلبه از دور تر انداخته طلبیده سیر نموده باشد چون دلبه
راست کرد بعد بر دلبه کردان از راه دور طلبیده دلبه را بهوا بر تافته جشانده
سیر نموده باشد اما روزیکه دستور نو انداز و اثر روز البته یکخوره بکند که جاشناس کرده
چنانچه روز طناب کنده بستن و بر دلبه کردان طلبیدن و روزیکه طناب مذکور
بریدن شروع کند و روزیکه طناب اخر شود هذالقیاس ترتیب یکخوره در
باب بیست و چهارم هویدا خواهد کشت چون بدستور بیست آمدن کیرد بعد
ازان هر روز از طناب مذکور بمقدار یک انکشت بریده باشد تا که آخر شود بعده بدستور
صدرخوی آمدن بی دلبه انداخته مستعد نماید چون بهمه وادی ار آسته کرد بعد
ازان قیاغوی مصالح داده بر شارک و لقوه یا انداخته کرداینده بدستور صدر
باد لی کلنرغ و قوقوه داده فیتله بدهد چون بحالت اصلی آید بعجا رفته بر صید انداخته
سیر نموده کیرا کند قسم دویم کیرا کردن شاهین دامی همچو کیرا کردن شاهین
اشیانی است لیکن شاهین دامی را بوده نباید داد چونکه بوده جانور خورد
تربیت اگر بسبب اشتها کرفته بکریزد بدخصلت میکردد و این عادت انکیختن
در طبیعت شاهین جامیکرد بجهت آن بوده دادن مناسب نیست باید که

بله راست نموده چند کبوتر دم کنده بدستور صدر باولی داده از هر دو بازی شاهین
سه شهپر بر ریسمان خام بسته بر شارک یا الفوة با انداخته چون برگشته بدلبه خوی
آمدن گیرد و خاطر جمع کرده که اکنون از حد زیاده تعقیب نخواهد کرد بعده بر پای
شاهین وا نموده تا بیست روز کرده و اینده با شتهای کمال آورده باولی
مرغابی و سرخاب داده بدستور شاهین آتشانی انداخته گیرا کنند لیکن
بر مرغابی وغیره انداخته بدستور طیل کرده سیر نموده باشد فصل دویم
ره نورد و فلک تاز کردن شاهین و این بدو قسم است

قسم ۲	قسم ۱
دویم فلک تاز کردن شاهین	اول ره نورد کردن شاهین دامی

قسم اول چون شاهین بدام افتد سه روز داشت کنند از روز چهارم داشت
کردن گیرد چنانچه تمام شب بخواب رفتن ندهند بعد پنجم از آب و گلاب
آمیخته هر دو چشم شاهین شسته عقد ریسمان چشم را کشاده در جای تاریک
بنشینند چون چشم خود را از بازو پای خود مالیده فارغ شود بعده هر دو بند
چشم شاهین مستحکم کرده در روشنی چراغ نشسته تمام شب بیدار داشته
مالش داده باشند و ساعت بساعت تا غفه دود آورده سرش را درشت گرفته

درود خوانده بر هر دو چشم شاهین دمیده باشد غصهٔ شاهین فرو نشیند درود
معظم این است بسم الله الرحمن الرحیم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ
كُلِّ ذَرَّةٍ اَلْفَ اَلْفَ مَرَّةٍ و بشب ششم اندکی داده تمام شب
بیدار داشته علی الصباح باز محکم کند بشب هفتم اندکی چهلک داده تمام شب بیدار
داشته همچنان بگذارد و بدین طریق هر روز اندک اندک وا نموده باشد احتیاج
بلیغ کند که از چیزی نترسد و خام گشاد نیز نگردد چنان کوشد که در مدت
پانزده روز یکشب او چون رام گردد بنیاد طلبیدن اندازد و باید که روز اول یک گنجشک
خانگی بر دلبه بسته از مفاصلهٔ یکدرع بنماید و آهسته آهسته نعره کند چون آمده
بر دلبه چسپد بسمل کرده نیم گنجشک خورانده بالای آن ابداره داده بعده گنجشک
باقی مانده نیز خورانده تا غه بپوشانند بدست گیرد همچنین هر روز بتدریج از دورتر
طلبیده باشد تا که نیم بله گردد بعده گنجشک بر دلبه نه بندد و بر دلبه خالی طلبیده زنده
که مثل کبوتر یا فاخته باشد بسمل کرده خون چشانده ابداره در شکم گشته مذکور
بر کرده سیر نموده باشد تا که بیله رسد بعده دوال کرده چند روز از دورتر طلبیده
سیر نموده سر گرم نماید بعد ازان مابین نماز ظهر و عصر شاهین را از بله بطلبد چون
نزدیک رسد دلبه را بر زمین اندازد و وقتی که شاهین بخواهد که بر دلبه چسپد بجلدی

تمام نکشده که چسپیدن نتواند چون خطا کرده برگشته بار دیگر بیاید بدلبه چسپانده
بوجه احسن سیر نماید این قواعد را باصطلاح هر سه ستونه میگویند روز دویم بدستور
صدر طلبیده دو سه ستونه بدهد روز سیوم چهار پنج ستونه بدهد بدین طریق
روز بروز افزوده باشد تا آنکه به پنجاه ستونه رسد اما کبوتر و طناب دراز با خود هم
موجود دارد بجهت آنکه احیاناً بوقت طلبیدن النجری کرده سوی دلبه نه بیند
در آن زمان در پای کبوتر مذکور طناب باریک بسته بهوا بپرتاند فی الفور
خواهد آمد چون بیاید کبوتر نذهد بر دلبه چسپانده بوجه احسن سیر نماید چون
از ستونه آراسته کرد دبعده بدستور صدر طلبیده یک ستونه بدهد دلبه را
پنهان کند وقتی که یکدو مرتبه چرخ زده بالای سر بیاید دلبه را بهوا بپرتاند چون
بدلبه چسپید فی الفور کبوتر یا فاخته بر دلبه بسمل کرده بوجه احسن سیر نموده بخوره
کرده انروز باره آسودن دهد روز دویم نیز بدین طریق طلبیده دلبه را پنهان
کند چون پنج شش چرخ زده بالای سر بیاید دلبه را بهوا بپرتافته چسپانده
بدستور صدر زنده بسمل کرده سیر نماید بدین طریق روز بروز طلبیده دلبه
بهوا بپرتافته سیر نموده باشد تا که خاطرخواه بلند شده بر سر قرار گیرد دبعده قیا
عوی نصالح داده باشتها آورده بادلی مرغابی و کاروانک داده خاطر خود راجمع

کرده بصحرا رفته بر کاروانک ایستاده کند وقتی که خاطر خواه بلند شده بالای کاروانک
بیاید در آن زمان دو دیده کاروانک مذکور را بپراند الله ریز خود یافته خواهد گرفت
چون بگیرد بوجه احسن بکجوره کرده بر تعل بسته از روز و شب دست کشی و شب
بیداری بکند آسودن دهد علی الصباح بدست گرفته دستکشی و طعمه داری کرده بدستور
صدر دو سه روز در میان داده باشتهای کمال آورده بر صیده انداخته سیر نموده
باشد اما مثل لکر شاهین را گاهی کبوتر پرانیده ندهد بجز بر دلبه بسمل کرده نافع باشد
قسم دوم فلک تار کردن شاهین بدانکه بدستور صدر کشانیده بطلب راست
نموده ستونه داده باولی بزه بدهد چون بهمه وادی آراسته و مستعد گردد بعد از آن
فتیله داده بحالت اصلی آورده بصحرا برده جائیکه بزه تنها یا جفت باشد زیاده از این
نباید لقا بو آمده ببیند از دیدن تردد کرده بگیرد بوجه احسن سیر نموده بکجوره کرده
از روز و شب آسودن دهد الا شاهین فلک تار را فربه باید داشت مانند
آشیانی ابداره ندهد باید که نصف ابداره خون آلوده و نصف گوشت زنده
داده باشد تا فربه و قوت ناک باند اگر لاغر گردد همراه بزه اوج گرفتن نتواند اما
اول شاهین را بهر جانوران ریزه سیر نموده بعد از آن باولی بدهد ترتیب
سیر کردن در باب بیست و پنجم خواهد آمد تا گیرا شدن از شش تا هفت

کنجشک هردو وقت داده باشد چون نیک کیرا کردد از هفت تا نه کنجشک هردو وقت را سیر نماید لیکن در جوشش اول سیر باید کرد اگر در آن وقت معطل کند آن جوشش فرو نشیند باز بمدعا کیرا کردد فصل سیوم آموختن شاهین که قاز را کرفته بر زمین نیفتد بدانکه شاهین را از قاز خطر عظیم است از کلنک هیچ خوف نیست بجهة آنکه کلنک جانور دراز و قوت ناک است و دیر بر بعد از کرفتن بطریق پرواز بر زمین می آید بنابر شاهین هیچ آسیب نمیرسد و قاز جانور کوتاه و ثقیل است وقتی که شاهین بلند جسته فرو می آرد قاز مثل سنک بر زمین می افتد در آن زمان اگر شاهین زیر قاز آید خطر عظیم باشد پس شاهین را باید که همراه قاز نیفتد آن هنر اینست که قاز را بضرب تمام ببندازد چون که قاز جانور ثقیل است مثل کلنک خود را محافظت کردن نتواند بر زمین چنان بضرب می افتد که سنکدانه او پاره پاره میکردد اگر باین دستور بکیرد هیچ نقصان بشاهین نرسد اما از راه دور نه اندازد چون که از دور انداختن بر زمین نیرسد قاز ندکور خود را از میان راه راست ساخته کریزان میکردد باز شاهین را رسیدن دشوار است باید که از مسافت ده درع یا دوازده از زمین بضرب تمام ببندازد که برسیدن زمین کار قاز آخر کردد چون بر زمین رسد باید که فی الفور شاهین نیز رسید

تام کار

تمام کار بحری پیر شکاری اینست که شاهین قارکیر را فربه دارد و از دست کشی بسیار ملول و شکست نسازد تا از روی نشاط و استغنای متوجه صید کردد و بقواعد شکار کرفته باشد باب نوزدهم کشاییدن و کیرا کردن بحری این باب مشتمل بدو فصل است

فصل ۱ فصل ۲

اول کشاییدن بحری شاهین رو دویم کشاییدن و کیرا کردن فلک تاز

فصل اول چون بحری بدام افتد هر دو چشم او دوخته در جای محفوظ بنشانند تا در وز بدست یکرد از روز سیوم داشت کردن شروع کند بدین طریق چون قریب دو کهری شب بکذرد با آب و کلاب هر دو چشم بحری را شسته ریسمان کشاده چرک که کرد چشم بحری جمع شده باشد از پرچه تنک دور کرده باز ریسمان چشم بحری را مستحکم نموده تمام شب بیدار دارد و چون پاسی از شب بماند اندکی جهلک داده کوشت و بهد روز دویم تمام روز دست کشی کرده بوقت شام سه کنجشک را پاک نموده باب شسته بخورانند بعده بدستور صدر تمام شب بیدار داشته نیم چشم کند اما تماغه بحری بساعت بساعت فرو آورده باشد لشب سیوم تمام چشم کشاده بیدار دارد و امار ریسمان چشم بحری را برطرف نکند همچنان او بران دارد و بدین نمط شب چهارم بیدار داشته ریسمان از چشم بحری بر آورده مابین نماز ظهر و عصر کبوتر یا فاخته زنده بر دو لبه بسته

از مفاصله یکذرع بنماید واهسته اهسته نعره کرده باشد چون آمده بدلبه چسپید
زنده ولبه را بسمل کرده خون ودل داده ابداره درشکم او برکرده سیر کند بدین دستور
هر روز اندک اندک از دور طلبیده باشد تا انکه بمفاصله نه ذرع سکندری آمدن
گیرد بعد ازان طناب بدرازی هفت ذرع که کنده گی وی مقدار انگشت خورد بود
از بند بجری بسته طلبیده سیر نموده باشد تا که بپله رسد اما هیچ وقت از دست
جدا نکند و یک پا برداشته نشستن و بیک چشم خواب رفتن و آسودن نهد
چون پله راست کرده نشب کناله کلنک و بیقار کرده باشد بعد ازان طناب
کنده دور کرده ریسمان تنک و دراز بسته دو سه روز طلبیده دوال کرده باولی
بیقار بدهد و از روز و شب آسودن دهد لیکن اول بجریرا از جانوران خورد سیر
نموده بعده باولی بدهد که اخر بد است نکشد علی الصباح بدستور سابق دست
کشی و طعمه داری کرده دو سه روز درمیان داده یکبا دلی قرقره بدهد چون برغبت
تمام بگیرد باید که بسمل داده بحالت اصلی آورده یکبا دلی قرقره تازه داده بدستور
شاهین از قابو انداخته سیر نماید از روز و شب بدست نگیرد و آسودن دهد علی
الصباح بدست گرفته سه چهار روز دست کشی و طعمه داری کرده باز قرقره سیر کند
تا که رغبت کامل نه بیند بجریرا بر صید نه اندازد چون دو سه دست بر قرقره سیر

نشده

شده سیر گرم کرده بعد ازان بر کلنگ اندازد اگر گیرد فهو المراد وگرنه یکبار دیگر کلنگ نیز داده سیر کند روز دیگر بر کلنگ سیر کرده یکخوره کرده بر تغل بسته انروز و شب آسوده دهد تا بجری بداند که اینقدر تکلیف که تا حال میداد برای کلنگ بود و شکار بحری را لازم است که در گیرا کردن بحری احتمال بکند هرچند که زودتر گیرا کند خاطر خواه گیرا کرده اما بحری را طعمهای گرم داده باشد چنانچه در باب هفتم منقول است تا گیرا شدن از چهار تا پنج گنجشک صباح و از چهار تا پنج شام داده باشد چون نیک گیرا کرده یک فاخته صباح و یک شام داده باشد قسم دویم فلک تار کردن بحری باید که بدستور صدر گسایده طلبیده بله راست نماید اما طناب کنده بسته نطلبد از روز اول ریسمان تنک دور از بسته طلبیده باشد چون بله راست کرده دوال کرده ستونه دادن شروع کند روز اول یک ستونه بدهد روز دویم دو سه ستونه بدین طریق روز بروز افزوده باشد تا که بسی ستونه رسد بعده سه بادلی قرقره بدهد اگر میل بکند قیاغوی مصالح داده بادلی بدهد چون از بادلی فارغ شود بصحرا رفته جائیکه قرقره تنها یا یکجفت باشد انداخته سیر نموده بدستور صدر آسوده دهد بدین طریق چند دست سیر کرده بعد ازان بر کلنگ سیر نماید اما در هر مرتبه از دور تر انداخته سیر نموده باشد که بفلاک اوج گرفته بجیده بگیرد لیکن سگ آموخته همراه باید که

بحری را تشویش نرسد ترتیب آموختن سگ در باب گیرا کردن شاهین منقول است
و بحری فلک تاز را از یک دست زیاده بر صید نه اندازد بجهت آنکه از محنت بسیار
اوج گرفته با کلنگ محاربه کرده بجیده میگیرد اگر حرص کرده بار دیگر اندازد اغلب است
که تردد و کمال نخواهد کرد بلکه در اندک محنت تنزل خواهد کرد و سبب این است که بآسمان
در آمده محنت کرده با محاربه تمام کلنگ را گرفته فرود آورده است و بجبر و ستم کشیده
از کلنگ جدا کرده اند دویم آنکه از سبب ماندگی اوج گرفتن نتوانند بنا بر کاهلی کرده
تنزل میکند پس بحری را هرگز از کلنگ جدا نباید کرد چون مرتبه اول که کلنگ را بگیرد البته
سیر نماید تا آنچه خوبی و تعریف بحری است همچنان خواهد برید اگر کسی خواهد که
بحری را برور گیرا کند ضایع خواهد شد و صید کردن و تغافل کرده اوج گرفتن و قطع
کردن باد تند است و بلند شدن را فراموش خواهد کرد اما که تجربه کار اند بحری را زود کشاده
گیرا میکنند بجهت آنکه بحری زود کشاده همراه صید بآسمان اوج گرفته بجید بجلدی
تمام میگیرد و بحری دیر کشاده و دیر مانده و خانه گیر بحری بسیار اوج نمیگیرد و باندک محنت
تنزل میکند اکثر دیده که بحری دیر کشاده و دیر مانده و خانه گریز کند شده جلدی
و اوج گرفتن را فراموش کرده است و در بحری عیبی که هست اینست و قتی که
کلنگ را اوج گرفته طبانچه زده ببرد و بسیار زبون ساخته فرود می آرد و در آن زمان

اگر جانور ریزه پیش آید کلنک مجروح را گذاشته تعقب جانور ریزه میکند درین
صورت محنت میرشکار ضایع میگردد بلکه این عیب بحری نیست عیب میر
شکار است چونکه میرشکار دانا و کار افتاده اول بحری را از جانوران ریزه سیر ساخته
خاطر خود را جمع کرده بعده با دلی داده گیرا میکند ترتیب سیر و ساختن در باب
کشاله بظهور خواهد آمد اما گاه گاه یکپاس شب گذشته دو فلفل گرد و گاهی
یک قلنق و گاهی قریم ناکوفته و گاهی اگر خوراسانی با شنکو به مقدار دانه جوار ز
کارد تراشیده در لقمه گوشت پیچیده داده باشد چون اشتهای صادق
حاصل گردد بعده بدهد و طعمه داری بدستور صدر بکند اگر اشتهای کمال نداشته
باشد باید که فتیله با جاشنی یا لقمه با مسهل داده سیر نماید و بحری دار را لازم است
که در شب بیداری و دست کشی کردن کاهلی نکند لیکن استخوان دم نباید مالید
بجهت آنکه بوقت اوج گرفتن و جستن دم دخلی تمام دارد و پیوسته کبوتر صحرائی
و طناب تنک با خود داشته باشد چون بوقت شکار اگر دور رفته باشد
با غیغوی نکند در آن زمان در پای کبوتر ریسمان دراز بسته بهوا پراند فی الفور
خواهد آمد این است طریق گیرا کردن بحری باب بیستم کشانیدن و گیرا کردن
شنقار چون شنقار بدست آید فی الفور تا غه بوشانیده دست کشی

وشب بیداری کرده روز سیوم از چشم شنقار ریسمان برطرف نموده بنیاد
طلبیدن اندازد وبدین طریق کبوتر صحرایی آورده بر دلبه از مفاصلهٔ دو ذرع دلبه را
بر زمین انداخته بجنباند وآهسته آهسته لغزه کند چون آمده بدلبه چسپید زنده
ندکور بسمل کرده خون ودل خورانیده ابداره درشکم او برکرده واده تماغه بپوشانده
بدست گرفته باز فروز آورده سیرگاه نموده بپوشانده هر روز بدین طریق
کبوتر یا فاخته بر دلبه بسته اندک از دور طلبیده باشد تا که بمقدار یک کز
اندازی رسد بعد ازان ریسمان که یازده ذرع دراز باشد وپری دی بمقدار
انگشت خورد بود از بند شنقار بسته طلبیده باشد تا اگر بپله رسد بمقدار پله در
باب چهاردهم منقول است اما شنقار را ستونه نه بند چون بهمه وادی آراسته
کرده بعده بادلی سقار وغیره درجه بدرجه بدهد چون خاطرجمع کرده بعده بسمل داده
یک بادلی کلنک چنان بدهد که شنقار بداند که کلنک صحرایی گرفته ام بعد ازان
با شتهای کمال آورده بطریق شاهین از قابو بر کلنک اندازد چون بگیرد بوجه
احسن سیر نموده بر تغل بسته از روز وشب آسوده دهد علی الصباح بدست
گرفته دست کشی وشب بیداری کرده دو سه روز در میان داده با شتهای
صادق آورده باز بر صید انداخته سیر کرده باشد تا گرا شدن ابداره بمقدار نیم

تا شش کنجشک صباح و از پنج تا شش کنجشک شام داده باشد چون نیک
گیرا کرد یک کبوتر صباح و یک شام داده باشد زنهار بر اشتهای شنقار اعتبار
نکنند مدام از جاشنی و رسانیدن و فیتله شکم شنقار صاف دارد تا که سهل
نهد بر صید بنشیند از جوان بهم وادی خاطر جمع کرد و بعده بوقت عصر بقدر سه
کنجشک ابدا به داده نگاه دارد وقتی که پاسی از شب بگذرد سنگریزه بر ورده را
در آتش بریان کرده از کار و صاف نموده مانند تخم ترباهن ساخته و لقمه گوشت
پیچیده بخوراند علی الصباح چون قیاغو بر تاد و فی الفور کبوتر یا فاخته بسمل کرده
خون و دل داده بصحرا رفته بر صید انداخته سیر نماید و گاه گاه بدین طریق اکبر
خراسانی داده بر صید انداخته سیر نموده باشد و ریسمان دراز کبوتر با خود
موجود داشته باشد و گیرا کردن شنقارچه نیز چنین است تا گیرا شدن از شش
تا هفت کنجشک هر دو وقت داده باشد چون نیک گیرا کرد و از هفت تا نه
کنجشک مقرر نماید **باب بیست و یکم** کشاییدن و گیرا کردن چرغ این باب مشتمل بر چهار فصل است

فصل ۱ اول کشاییدن و گیرا کردن چرغ

فصل ۲ دویم نوروز کردن چرغ

فصل ۳

فصل ۴

سیوم فلک تاز کردن چرغ   چهارم کیرا کردن کهل چرغ

فصل اول چون چرغ بدست آید شب و روز دست کشی و شب بیداری داده
باشد چنانچه هیچ وقت آسودن ندهد چون سه شبان روز بدین طریق بگذرد
بشب چهارم با آب شیرگرم هر دو چشم چرغ شسته والموده انچه چرک گرد
چشم منجمد شده باشد دور کرده باز ریسمان چشم را مستحکم نموده بیدار دارد
بدین طریق دو سه شب گذرانده بشب هفتم اندکی جهلک داده بیدار دارد
بدین نمط هر شب اندک وا نموده باشد که در مدت ده یا دوازده
روز تمام چشم وا شود اما ساعت بساعت تماغه فرو آورده دست کشی نموده
باشد چون واکرده چند روز پاسی از شب گذشته گاهی اکر خراسانی و گاهی
سنگوپر پرورده و گاهی فلفل کرده و قلغز بدستور شنقار داده باشد چون
اشتهای کمال حاصل کرده بنیاد طلبیدن اندازد و بدستور شنقار کبوتر
یا فاخته بر دلبه بسته طلبیده باشد تا که بپله رسد چون بهمه داوی آراسته
کرده باید که اهوبره بهم رسانیده در سیرگاه از گاه خانه ساخته اهوبره را در آن خانه
ببر وره که خانه را بشناسد بعد از آن پوست خام اهو آورده مقدار سر اهوبره
بریده و آن پوست مذکور سوراخ کرده هر دو گوش او از سوراخ گذرانده برو

اهوبره

آهوبره مذکور کشیده ببندد که بر زوق آهوبره جراحت نشود بعده از مفاصلهٔ
هفت ذرع بنماید چون چرخ بر سر آهوبره بچسبد آهوبان بزانگوید که آهوبره را
مستحکم بگیرد که بی طاقتی کردن نتواند تا چرخ دل زده نگردد اما سگ آموخته را
خاطر دارد کبابی چند فی الفور بخوراند که سگ نیز بداند که میسر شدن کباب بهمراهی
چرخ است بدین طریق هر روز از دورتر بر آهوبره انداخته سیر کرده باشد هرگاه
که بر آهوبره سرگرم شود بعده هر روز آهوبره از خانهٔ او دورتر برده بگذارد که جانب
خانه راست دور است روان گردد اگر در ابتدای کار منحرف رود چرخ بیدل میشود
قاعدهٔ خانه ساختن این است که آهوبره راست بسوی آنخانه روان شود
چون آهوبره را در میدان گذاشته چرخ را می اندازند چون چرخ آمده طپانچه
میزند گاهی آهوبره از ضرب طپانچه می افتد و بعضی اوقات چرخ گرفته خود همراه
نیز می افتد اما در دست راست آهوبره طناب تنگ دور از باید بست
چون اگر چرخ آهوبره را انداختن نتواند در آن زمان طناب مذکور را کشیده
آهوبره را انداخته سیر کرده باشد چون خاطر جمع گردد که آهو بواقعی سرگرم شده است
بعده از چرخ آهوگیر بار ساخته مسهل داده یک ماده لی آهوی صحرائی همراه چرخ
کامل داده دو سه روز توقف کرده همراه چرخ کامل بر آهو صحرائی انداخته بوجه احسن

سیر نموده از روز و شب آسوده ن دهد بدین طریق دو سه دست بر آهو همراه
چرغ کامل سیر کرده بعد ازان همراه سگ آموخته سر داده سیر نموده باشد
اگر چرغ کامل حاضر نباشد پس باد لی آهوی صحرائی را نیز همراه سگ آموخته
داده گیر اکنند اما مرتبه اوّل جای قابو دیده بر آهوی تنها انداخته متصل سگ را سر داده
سیر کند که سگ نیز گرفته خبردار باشد که آهو طاقتی کردن نتواند و گاه گاه
فتیله در سایه ن و جاشنی داده باشد که اندرون چرغ از بلغم پاک و صاف باشد
تا بوقت صید سرکشی نکند فصل دویم در نور دادن چرغ چون بطلب راست
کرده ستونه دادن شروع کند روز اوّل یکدو ستونه روز دویم سه چهار ستونه
بدین طریق روز بروز افزوده باشد تا که بحمل ستونه رسد بعده از پله طلبیده
دلبه را پنهان کند چرغ چرخ زدن گیرد کبوتر خانگی دم کنده در چشم راست آویزه
کند رانده بهوا پرانده بدهد چون آمده بجنب بسمل کرده خون دل داده اندازه در
شکم او پر کرده بدهد سه چهار کبوتر بدین طریق داده سرگرم کرده بعده باد لی هقار
و لک لک و کلنگ درجه بدرجه بدهد چون از باد لی فارغ کرد بعد ازان بسمل
داده باشتهای کمال آورده بصحرا برده اوّل بر هقار استاده بکند چون بلند
شده بالای هقار بیاید و آن زمان هقار مذکور را بپراند البتّه خواهد گرفت

چون سیر کرده از روز و شب آسوده و به بدین طریق دو سه روز در میان داده
سیر نموده باشد اگر خواهد که کلنک و قاز گیر کرده باید که یکبار ولی بشکار داده دو سه
بار ولی کلنک چنان بدهد که چرغ با ولی شناس نکرده احتیاط کمال باید کرد و بجز کلنک
و قاز بر جانور دیگر نباید انداخت **فصل سیوم** فلک تار کردن چرغ اول بدستور
صدر طلبیده دوال کرده در سیرگاه سه خانه از کاه سازد و هر یک خانه از یکدیگر
چندان تفاوت داشته باشد که نعرهٔ آدم برسد بعده سه کس را با دولبه تعینات
آن سه خانه نماید که هر یک دولبه بدست گرفته قریب هر یک خانه استاده باشد
اول آنکه از چرغ نزدیک‌تر است دولبه را گردانیده نعره کند چون نزدیک او رسد
دولبه را پنهان کرده خود نیز درون خانه پنهان شود بعد از آن آنکه در میان است
او دولبه را گردانیده نعره کند چون نزدیک وی رسد او نیز بدستور صدر درون خانه
پنهان شود بدین طریق سیمی نیز طلبیده پنهان کرد بعده شخصی چهارم که از همه
آخر است او دولبه را گردانیده نعره کرده بطلبد چون آمده بر دولبه چسپید کبوتر صحرائی
بر دولبه بسمل کرده بوجه احسن سیر نماید بدین طریق تا بیست روز طلبیده کبوتر بر دولبه
بسمل کرده انداره در شکم او پر کرده داده باشد اما چرغ در نشیب فرستاده
مردمان طلبنده بالای پشته و کوه درجه بدرجه ایستاده باشند تا چرغ را استعمال

بالادوی حاصل کرده و هرچند که بر دلیه جانوران زنده بیشتر نجورانند بهتر باشد و قاعدهٔ
از دور طلبیدن آن باشد که چرغ جانور سرکش است اکثر اوقات تعقب کلنگ
وقاز کرده از نظر غایب میکردد اگر از دور نطلبیده باشد ممکن نیست که بیاید دیگر آنکه
چرغ جانور سست پر است هرچند که دوردوی را استعمال شود در اوج گرفتن مانده
نگردد چون همه وادی بستعد کردد بعده قیاغوی مصالح بدهد وقتی که اشتهای
کمال حاصل کرده یکدو بادولی سقار داده یکدست بر سقار سیر کرده بدارد و بعد از آن
یکبادولی کلنع داده یکدست بر کلنع نیز سیر کرده نگاهدارد اما احتیاط بسیار کند
که بادولی شناسن نگردد عجب خاصیت چرغ است که بادولی ازود میفهمد و بوقت
شکار بر صید نمی رود و بنابران استادان فرموده اند که چرغ را بسیار بادولی نباید
داد چون یکدست بر کلنع سیر کرده بعده سهل داده چند بادولی کلنگ بدهد
ترتیب بادولی در باب بیست و ششم بظهور خواهد آمد چون بر کلنگ سیر کم کرده
با اشتهای صادق آورده کلنگ را نر اقبال کرده چرغ را انداخته سیر نموده از روز
و شب بدست نگیرد آسوده و هد علی الصباح بدست گرفته بدستور سابق
طعمه واری و شب بیداری کرده سه چهار روز توقف نموده با اشتهای کمال
آورده بر کلنگ دو سه دفعه از انداخته سیر کرده باشد اما تا که اشتهای صادق

از نشد

ور غبت کمال نه بیند بر صید نه اندازد و چون خواهد که چرغ را بر قاز اندازد و باید که اول سینه
شپه از هر دو بازوی چرغ را بریسمان خام بسته خود را پوشیده بقا برسیده چرغ را
نمائیده سر دهد عجب خاصیت قازست که چون چرغ را ببیند کردن خود را از کوه پیش
می آید درین صورت چرغ باسانی می گیرد و چون بگیرد باید که خود را بجلدی تمام
برساند و گر نه قارهای دیگر آمده چرغ را زده قاربند کور را خلاص خواهند او چرغ
بیدل خواهد شد بار دیگر بان رغبت بر قاز نخواهد رفت اگر بوقت سر دادن چرغ
نظر قاز بر شکار افتد پرواز نموده چنان بیکریزد که چرغ رسیدن نتواند بجهت
آن استادان مقرر کرده اند که بغیر پربسته چرغ را بر قاز نباید انداخت چونکه قاز جانور
تیز پرست اگر پرهای چرغ بسته اندازد تعقیب کردن نتواند ناچار بر زمین نشیند
اکثر دیده شده است که بغیر پربسته بر قاز انداخته اند چرغ تعقیب کرده رفته است
فصل چهارم گیرا کردن کهل چرغ باید که بوجه احسن کشاید فا بدستور صدر طلبیده
بله راست نماید اما بر یک دو چرغ را طلبیده سیر کرده باشد که با یکدیگر یار شوند
چون همه و اوی آراسته کردند باولی کلنک و قوقه و اوده سهل بدهد وقتی که از
باولی و سهل فارغ کرده بعد از آن بصحرا رفته کلنکانرا قال کرده جمیع چرغها را
بیکبار کی اندازد و درین صورت بعضی کلنک را یک چرغ و بعضی را دو چرغ بدین

طریق خواهند چسبید اگر بر قاز اندازد باید که بدستور صدر برهای جمیع چرغها ببت بناه
غرابه صید کرفته یکبار کی سر دهد چون چرغها بسوی قازها روان شوند چرغها را
دیده تمام قازها کردن خود ها را دراز کرده برای زدن چرغها استقبال خواهند کرد و درین
صورت بآسانی بعضی قاز را یک چرغ و بعضی را دو چرغ خواهند چسبید بجز کرفتن
قازها را بسرعت تمام برسانند که قارها زدن نتوانند چون مرتبه اول بر صید سیر
کرده از روز و شب آسودن دهد بدین دستور سه چهار روز در میان داده باشتهای
کمال آورده سیر کرده باشد لیکن کاه کاه فتیله و جاشنی در سایین داده باشد
تا شکم چرغ پاک و صاف باشد تا گیرا شدن از شش تا هفت کنجشک
صباح و از شش تا هفت بشام داده باشد چون نیک گیرا کردد یک کبوتر
صباح و یک شام سقور نماید و گیرا کردن چرغیله نیز چنین است اما تا گیرا شدن از هفت
تا هشت کنجشک هر دو وقت داده باشد چون نیک گیرا کردد از هشت تا ده کنجشک هر دو
وقت را سقور نماید باب ۲۳ بیست و دویم کشائیدن و گیرا کردن لگر این مشتمل بچهار فصل است

فصل ۱ فصل ۲

اول بزه گیر کردن لکر دویم ره نورد کردن لکر و جهکر

فصل ۳ فصل ۴

سیوم خرگوش گیرا کردن لگر   چهارم گیرا کردن لگر در صحرا

فصل اوّل کشانیدن و بره گیرا کردن لگر چون لگر بدام افتد فی الفور هر دو چشم

او دوخته تماغه پوشانده در جای محفوظ بنشانند تا سه روز بدست بگرد شب سیوم

بدست گرفته تمام شب بیداری بیدار داشته آوده علی الصباح ابداره بدهد بدین

طریق در یکهفته شب بیداری و دست کشی کرده ریسمان از چشم لگر برطرف

نموده بنیاد طلبیدن اندازد و اول بر دولبه کلان بطلبید که از بازوی بره یا کلمرغ باشد

باید که بر چه گوشت بر دولبه بسته از مفاصله یکدرع نموده آهسته آهسته نعره کند

چون آمده بدولبه چسپید بگیرد و لقمه خورانده تماغه پوشانده از دولبه جدا کرده باز دیگر

طلبیده یک گنجشک بسمل کرده باحتیاط تمام سینه گنجشک مذکور چاک نموده زیر

دولبه پنهان کرده لقمه چند کم کم بخورانند که لگر گنجشک را نشناسد بعده آبداره داده

بالای آن گنجشک باقی مانده را خورانیده تماغه پوشانده بدست گرفته بار فرود

آورده بپوشانند بدین طریق هر روز از دورتر طلبیده باشد اما گنجشک زنده بسته

دولبه نه بندد و گاهی هیچ زنده ننماید تا آنکه ببله رسد بعد ازان دوال کرده طلبیده باشد

چون آمده بدولبه چسپید کبوتر یا فاخته بر دولبه چنان بسمل نماید که لگر نشناسد بعده

خون دول داده ابداره در شکم او پر کرده خورانده باشد چون سرگرم کرده دستونه

داده گیرد روز اول یک ستونه روز دویم سه چهار ستونه بدین طریق افزوده باشد
تا که بصد ستونه رسد بعد از آن قیاغوی مصالح داده بادلی بره داده خاطر خود را
جمع ساخته فتیله با مسهل بدهد چون از بادلی و مسهل فارغ شود و بحالت اصلی بیاید
با اشتهای صادق آورده بصحرا رفته جائیکه بره تنها باشد بقابو آمده سر دهد چون
تلاش کرده بگیرد بوجه احسن سیر نموده آورده بر تغل بسته از روز و شب آرام دهد
علی الصباح بدست گرفته بدستور سابق دست کشی و شب بیداری کرده سه چهار
روز در میان داده بر بره تنها سیر نماید بدین نمط تا ده مرتبه بر بره تنها انداخته
سرگرم ساخته بعد از آن هرچند که انبوه بره اندازد نخواهد گذاشت لیکن از یکدست
زیاده گاهی بر بره نه‌اندازد بجهت آنکه اگر همراه بره اوج بسیار گرفته و محنت بی شمار
کرده میگیرد بنابر آن مانده میگردد اگر حرص کرده بار دیگر اندازد اغلبست که اندک
اوج گرفته تنزل نماید و خالی برگردد چون بدین طریق دو سه مرتبه خالی افتاده
بیدل گردد باز تعقب بره از ته دل نخواهد کرد اما اگر بره گیراتش درست باید داشت
که وقت اوج گرفتن کاهلی نکند و تا که اشتهای صادق و رغبت کمال نه بیند
بر بره نه اندازد تا گیرا شدن از شش تا هفت گنجشک داده باشد چون نیک
گیرا گردد از هفت تا نه گنجشک بر دو وقت دستور نماید و چرغ را البته گیر کردن باید که

بدستور صدر طلبیده ستونه داده از بادلی و تسهیل فارغ شده باشتهای کمال
آورده بصحرا رفته بر لبکه انداخته سیر نماید اما از یکدست زیاده نه اندازد و تا روز
بروز خوبی با خواهد کرد اگر دو جگر را با هم یار کرده گیرا کند بر لبکه و بشرک تماشای عجیب
میشود و زود بدست می آید اگر جگرین را دو سه مرتبه بر لبکه و بشرک اندازد هیچ
مضایقه نیست چونکه باسانی زود تر بیگیرند تا گیرا شدن از چهار تا پنج گنجشک
هر دو وقت داده باشد چون نیک گیرا گردد از پنج تا شش گنجشک مقرر نماید

فصل دویم ره نورد کردن لگر چون بدام افتد و در روز هیچ واشت نکند روز سیوم
محنت کردن شروع کند تا سه شب پی در پی خواب رفتن ندهد شب چهارم
چشم لگر از آب نشسته اندکی واگذاشته بیدار دارد و بدین طریق هر شب
اندک اندک وانموده باشد بان کوشد که در مدت ده دوازده روز تمام چشم
لگر وا گردد بعده بنیاد طلبیدن اندازد و باید که بر دلبه گنجشک زنده بسته از مسافه یک
درع نموده کرده بنماید چون آمده بچسپد لقمه چند از گنجشک مذکور چشانده ابدا ره داده
بالای آن گنجشک باقی مانده را خورانده تماغه پوشانده بدستور صدر کلاه داری
کرده نگاه دارد و بدین طریق هر روز طلبیده پله راست نموده ستونه داده تا به صد
رسانده بعد ازین بوقت طعمه شام لگر را از پله طلبیده یک ستونه داده دلبه را زیر

دامن خود پنهان کرده استاده باشد چون لگر دیده بالای سر بیاید کبوتر صحرائی را
از یکطرف سه شهپر کنده در چشم راست بری کند رانده ریسمان دراز در پایش بسته
سر دهد چون لگر تعقب کرده بگیرد باید که خود نشسته باهستگی نزدیک رسیده
ریسمان کبوتر بدست گرفته کشیده نزدیک خود آورده بسمل نموده خون دل
داده ابدار ه در شکم او پر کرده خورانده سیر ساخته تاغه بپوشانده بر زمین نشانده
بعد از ساعتی بدست گرفته تاغه وزور آورده سیر گاه را بلکر نموده باز بپوشاند
بدین طریق یکروز ایستاده کرده کبوتر داده روز دیگر بره ولبه طلبیده سیر نموده باشد
تا که موافق مدعا بلند شدن گیرد بعد ازان لگر را ایستاده کرده کبوتر بدست گرفته
خود راه رفتن گیرد روز اول مقدار یک انداز رفته کبوتر بدهد روز دویم
مقدار یک تیرانداز رفته بدهد بدین دستور روز بروز زیاده کرده باشد
تا که مقدار نیم کروه رسد بعد ازان قیاغوی مصالح داده بجوابر ده اول کاروانک را
عین کرده لگر را ایستاده نموده بیارد چون لگر چرخ زده بالای کاروانک بیاید و دیده
بپراند صید را زیر خود یافته البته خواهد گرفت وقتی که بگیرد باهستگی تمام نزدیک
رسیده اول کاروانک را گرفته بعده دوال بسته بوجه احسن بلخوره کرده از روز
وشب بدستور صدر آسودن دهد بدین نمط دو سه روز درمیان داده باشتهای

طال

بکمال آورده سیر نموده باشد چون برکار و انک و دراج سرگرم گردد بعد ازان بر چرز
و مرغابی استاده کرده سیر کند لیکن هر وقتی که بخوبی بگیرد البته سیر نماید و حرص را
کار نفرماید تا جا شناس گردد بار دیگر تردد کرده بخوبی تمام خواهد گرفت اما کبوتر در ریسمان
دراز با خود موجود داشته باشد تا اگر چرخ زده در آسمان غایب شدن نتواند
در آن زمان بکار آید پیوسته دست بر سینه و بغل دران لگر دوانیده باشد و گاه
گاه جاشنیی در ساین و سنگتاب داده باشد بجهت آنکه سینه و شحم و بغل دران از مالش
بر طرف میگردد و بهم اندرون از ساین و جاشنیی و فتیله و مسهل وقع میشود و هر چند
که لگر گیرا گردد از دست کشتی و شب بیداری کاهلی نکند باید که مدام چون پاسی از شب
بماند برخواسته لگر را بدست گرفته در روشنی چراغ تا دم صبح نشسته باشد چون
قیاغوی بر تابد تا شناسا شنکنی گرده بعده بدست هرکه داند بدهد **فصل سیوم**
خرگوش گیر کردن لگر چون لگر را دست کشتی و شب بیداری کرده بگشاید باید که
سگ را بنزدیک بدارد که شب و روز سگ و لگر یکجا باشند چون لگر را طلبیده بر
دلبه سیر کند سگ را نیز کبابی چند خورانده باشد تا سگ بداند که سیر شدن کباب
بهمراهی لگر است عجب خاصیت سگ است که در جمیع طعام چنانچه کباب را خوش میکند
طعام دیگر را نمیخواهد دیگر نیز از سگ رام میگردد چون بدین طریق بطلب راست

کرده بدستور صدر ستونه داده بادلی خرکوش بدستور استاد انه بدهد چون از
بادلی فارغ کرده فتیله یا سهل داده بحالت اصلی آورده مابین نماز ظهر و عصر بر خرکوش
انداخته سک را نیز بکذارد چون تردد کرده بکیرد خود را بجلدی تمام رسانیده بسمل نموده
بوجه احسن سیر کرده آورده بر تخل بسته بیدار دارد روز و شب اسوده دهد علی الصباح
بدستور صدر طعمه داری دو دست کشتی کرده دو سه روز در میان داده بر خرکوش
سیر کرده باشد اما تا ده خرکوش یک یک دست سیر نموده باشد چون خوب
سرکرم کرده بعد از ان دو سه دست سیر نموده باشد اکر بجخت بسیار کرفته باشد
در آن زمان بر خرکوش اول البته سیر باید کرد تا جا شناش کرده فصل چهارم
کیرا کردن لکر در صحرا باید که اول جای سکونت تحقیق نموده کبوتر یا فاخته را در چشم
وی پری کذرانده با خود داشته هر صباح آنجا حاضر باشد چون لکر اجی آفتاب
خورده بپرواز آید کبوتر بند کور را بهوا براند چون لکر کبوتر را کرفته بر زمین نشیند خود
دورتر استاده باشد بدین طریق سه کبوتر داده روز چهارم کبوتر را بهوا برانیده
نعره کند چون کرفته بر زمین نشیند آهسته آهسته نعره کرده باشد تا که سیر شده
بر درخت نشیند بعد از ان هر وقت حاضر باشد چون شب کردد تمام شب
زیر درخت آتش سوخته آواز داده باشد چند روز بدین طریق کذارنده بعده
البسمان

ریسمان دراز در پای کبوتر بسته بهوا پرانند چون رفته بر زمین نشیند از دور نشسته
ریسمان مذکور بدست گرفته آهسته آهسته جنبانیده نعره کرده باشد تا که سیر گردد
بدین طریق دو سه کبوتر خوراند بعده بوقت چاشت بدستور صدر در پای
کبوتر ریسمان بسته بهوا پرانند چون لگر نزدیک رسد بطریق ستون یکه و جرئه
کشیده بهوا پرانیده بدهد چون رفته بر زمین نشیند خود نعره کنان گردد لگر دیدن
گیرده دو سه کبوتر بدین طریق داده بعده چون لگر بکبوتر چسپید خود نشسته ریسمان
کبوتر را بدست گرفته نعره کرده جنبانیده باشد تا که نیم سیر گردد بعد از آن کشیده
از لگر جدا کرده تمام شب بیدار دارد و باین دستور دو سه کبوتر داده بعده سرکه
انگوری که بسیار تند باشد چندان بخوراند که حوصله کبوتر پر گردد بعد از ساعتی ریسمان
در پای کبوتر بسته ریسمان مذکور بدست گرفته کبوتر را بگذارد که بطپید و خود را
بر زمین زند چون سرکه در تمام بدن کبوتر در رود بعده بدستور سابق بهوا پر
رانیده بدهد که بطور خود بخورد چون اسهال شده سست گردد روز دیگر بوقت
زوال کبوتر بدست گرفته بنماید چون لگر آمده ایستاده گردد خود دراه رفتن گیرد
و ساعت بساعت نموده باشد وقتی مقدار یک گز اندازی برود بهوا پرانیده
بدهد چند کبوتر بدین دستور بخوراند تا آنکه همراه رفتن گیرد و استعمال یک اده

تا یک و نیم کرده کرد اما هر روز از کبوتر کشیده جدا کرده باشد و نظر بر قیاغو داشته باشد
تا که قیاغو نه اندازد کبوتر ندهد و در هفته یک مرتبه رساین را در آب صمغ عربی
بقدار تخم خرما حب بسته کنجشک را خوراینده چند بر از بازوی کنجشک مذکور چیده بهوا برا شده
بدهد البته تمامی را بمعه روده خواهد خورد چون بعد از ساعتی رساین اثر کند طعمه
کنجشک را خواهد برتافت از روز بار دیگر بدستور سابق کبوتر یا فاخته داده سیر نموده
باشد اشتها قایم ماند چون بهمه وادی خاطر جمع کرد بعده بادلی چرز د کاروانک داده
گیرا کند بدین طریق کبوتر بدست گرفته بدستور سابق بلکر نموده روان کرد لکن نیز
همراه خواهد رفت اما سواران و پیادها را بگوید که صف بسته برابر بروند باین
دستور در شکارگاه آهسته آهسته بگردیدن گیرند چون چرز یا دراج خواهد برید
البته خواهد گرفت وقتی که بگیرد کسی را نزدیک رفتن ندهد خود نزدیک ایستاده
او از دولا سادا داده باشد تا که بطور خود سیر شده برود بدین دستور تا ده مرتبه
یک یک دست سیر کرده باشد بعد از آن اگر خواهد که یکدو دست دیگر هم سیر نماید
چون صید را گرفته بر زمین نشیند باید که دویده نزدیک او برود البته خواهد گذاشت
چون گذاشته برود بار دیگر بدستور صید را آورده سیر کرده بیاید بدین طریق مدام
سیر نموده باشد لیکن بی استاد این عمل بانجام رسانیدن دشوار است تا که همراه استاد

یکمرتبه بطریق طعمه داری وغیره بندیده باشد باب سیوم کشاییدن وگیرا کردن تولم تاییی این مشتمل بر فصل است

فصل ۱ | فصل ۲

اول کشاییدن وگیراکردن طولم تاییی خراسانی | دویم گیراکردن تولم تاییی بحری و دیگر

فصل ۳ | فصل

سیوم گیراکردن تولم تاییی هندی | اول مشتمل بدو قسم است

قسم ۱ | قسم ۲

اول لبکه گیر کردن تولم تاییی | دویم همه گیر کردن تولم تاییی

قسم اول چون تولم تاییی خراسانی بدام افتد سه روز بدست بگیرد واز روز
چهارم طعمه داری وشب بیداری شروع کند باید که سه شب پی در پی بخواب
رفتن نه دهد واحتیاط تمام کند که بدیماغه وخام کش دیگر دلعده بدستور شاهین
هر روز اندک وافزوده باشد چون نیم شب خشم شود بنیاد طلبیدن اندازد
اول از بازوی سبزک یا شارک دلبه ساخته چوب شاخ درخت بدر از سیی
بکدست آورده که پری وی مقدار انگشت شبابه باشد از کارد صاف نموده
ودلبه مذکور بآن چوب اویخته چنان به بندد که مقدار چهار انگشت اویزان باشد
این دلبه را خواندنی میگویند باید گنجشک بسمل کرده پاک نموده وخواندنی بسته

تولم تایی را نموده نغره کند چون آنده بخواندنی چیده بر دو سینهٔ گنجشک مذکور خورانده
ابداره داده بالای آن گنجشک باقی مانده خورانیده بدست گیرد بدین طریق روز
بروز اندک اندک دور طلبیده باشد و هر شب ریسمان چشم تولم تایی را نیز سست
نموده باشد که در مدت ده دوازده روز گشاده کرد و چون بپله رسد دوال کرده
ستونه دادن شروع کند روز اول یک ستونه روز دیگر دو سه ستونه بدهد بدین
طریق روز بروز افزوده باشد تا که به بیست ستونه رسد وگاه گاه مانند شاهین
بعد از تحلیل طعمه باشی از شب گذشته قلنبو و اگر خراسانی و سنگو نیز داده باشد
که اشتهای صادق پیدا کند چون بهمه وادی اراسته کرد بعده قیاغوی مصالح
داده باول سبزک و لبکه بدهد چون از باولی فارغ شود مابین نماز ظهر و عصر جایکه
سبزک تنها باشد از نزدیک تر رسیده انداز د چون تردد کرده بگیرد بوجه احسن
سیر کرده بر جا بسته ان روز و شب اسوده دهد روز دیگر بدست گرفته بدستور
سابق دست کشی و شب بیداری کرده دو سه روز در میان داده بر لبکه و
سبزک انداخته سیر نموده باشد از یکدست زیاده نباید انداخت تا نخوبی تمام
خواهد گرفت اما تولم تایی را بر دلبه زنده بسمل کرده بوشیده بسیار داده سر
گرم باید ساخت چونکه تولم تایی جانور تند تر است در اندک پرزدن مثل برق

از چشم

از چشم غایب میشود چون زنده بسیار بر دلبه خورده باشد یاد کرده بدلبه بسجید
وگر زنده بر دلبه نداده باشد پس باز آمدن وی دشوار است میر شکار توولم تاییی را
لازم است که ریسمان دراز و جانوری زنده با خود داشته باشد تا بوقت
ضرور بکار آید تا گیرا شدن از یک و نیم تا دو گنجشک صباح و از یک و نیم تا دو گنجشک
بشام داده باشد چون نیک گیرا گردد از چهار تا پنج گنجشک هر دو وقت را مقرر
نماید و باسی از روز بر آمده و شب گذشته آب و آرام داده باشد **قسم دوم**
همه گیر کردن توولم تاییی باید که بدستور صدر کشاینده طلبیده دوال کند اما ستونه
ندهد چون همه واوی خاطر جمع کرد بعده مسهل و باولی داده باشتهای
صادق آورده بصحرا رفته جایکه بیشه و گاه بسیار نباشد دراج را قال کرده اندازد
چون تعقب کرده بگیرد بوجه احسن سیر نموده از روز و شب آرام داده دو سه
روز توقف کرده باز بدستور صدر سیر نموده سرگرم نماید بعد از آن باولی
جوز و مرغابی داده بر چرز انداخته سیر نماید **فصل دوم** کشاییدن و گیرا کردن
توولم تاییی بحری و ریگی یعنی دوری چون بدام افتد بدستور صدر طعمه و ارسی
و دست کشی و شب بیداری کرده در هفت روز کشاید طلبیده ستونه
داده مستعد نماید بعده قیاغوی مصالح داده باولی سنرک بدهد چون از

بادلی فارغ کرده و دو سه روز طعمه داری نموده باشتهای کلیل آورده بدستور تولم تائی خراسانی بر سبزک انداخته سیر کند اگر جفت دوری را باهم یار ساخته بر سبزک اندازد تماشای عجیب میشود که بنظاره کردن تعلق دارد تا کیر اشدن از یک تا یک و نیم کنجشک صباح و از یک تا یک و نیم کنجشک شام داده باشد چون نیک گیرا گردد از یک و نیم تا دو کنجشک صباح و از یک و نیم تا دو کنجشک بشام سقور کند اگر اشتهای کمال نداشته باشد پس سهل داده بر صید اندازد که کاهل نکند اما بوقت اشتهای کمال احتیاط بسیار باید کرد بجهت انکه چون تولم تائی گرسته میشود با پای خود را جراحت کرده غذای خود می سازد چون زخم میشود باز علاج آن دشوار است بلکه بهمان مرض هلاک میشود و بهتر آن است که بهش تماغه پارچه سختیان که عرض وی مقدار یک انگشت باشد بدوزد تا جراحت کردن نتواند فصل سیوم کشائیدن و گیرا کردن تولم تائی هندی که اهل هند ترمتی میخوانند این مشتمل است بچهار قسم

قسم ۲	قسم ۱
دویم لیکه و سبزک گیر کردن تولم تائی	اول بزه گیر کردن کبل تولم تائی
قسم ۴	قسم ۳

سیوم همه کیر کردن قورتی   چهارم بوتی بارکیر کردن تولم تایی

قسم اول باید که چهار تولم تایی بیشنک بهم رساینده بدستور صدر شب
بیداری و طعمه داری نموده بکشاید و احتیاط کند که بد تاغه نگردد بعده بنیاد
طلبیدن اندازد و باید که ولبه از بازوی بزه ساخته از پرچه کوشت بسته از مسافه
یکذرع نموده آهسته آهسته لغره کند چون آیده بدلبه چسپید سیر نماید
بدین طریق هریک را جدا جدا طلبیده سیر نموده باشد تا که مقدار یک کز
اندازی رسد بعده دو تولم تایی را باهم طلبیده سیر کرده باشد که با یکدیگر یار
شوند چون بیله رسد دوال کرده بردلبه کروان طلبیده ستونه داده مستعد
نموده قیاغو مصالح داده بال بزه بدهد چون بربال سرگرم گردند چند روز
طعمه داری کرده با شتهای صادق آورده ما بین نماز ظهر و عصر جائیکه بزه تنها باشد
بقایو آنده هر چهار تولم تایی را یکمرتبه اندازد و چون تردد کرده بکیرند بجلدی تمام
خود را رساند که بتولم تایی تشویش نرسد بوجه احسن سیر کرده آورده بمه
پیتوار بسته از روز و شب آسودن و بعد علی الصباح بدستور سابق بدست
کرفته دست کشی و طعمه داری کردن کیرد بدین طریق دو سه روز در میان
وادده با شتهای کمال آورده بر بزه تنها انداخته سر کنند تا ده دست بر بزه تنها

سیر نموده سرگرم نماید بعد ازان هر چند که انبوه بزه باشد البته خواهند گرفت
لیکن در انبوه بنباید انداخت بجهة آنکه اگر پراکنده شده هر یک جدا جدا تردد
کرده بچینند البته تشویش خواهد رسید، این احتیاط لازم است تا گیراشدن
از یک و نیم تا دو گنجشک صباح و از یک و نیم تا دو شام داده باشد چون
نیک گیرا گردد از چهار تا پنج گنجشک هر دو وقت را مقرر نماید قسم دویم
لیکه و سنرک گیرا کردن تولم تایی باید که جفت تولم تایی که بشینک باشد
بهم رسانیده بدستور صدر کشیده برخواندنی طلبیده سرگرم نموده دوال
کرده ستونه داده مستعد نماید بعده قیاغوی مصالح داده باشتهای کمال آورده
باولی لیکه و سنرک داده بصحرا برده بر لیکه تنها انداخته سیر نموده آن روز
و شب آسودن دهد بدین طریق دو سه روز در میان داده باشتهای صادق
آورده سیر کرده باشد اما لیکه و سنرک بر دیگر جانور نه اندازد چنانچه دراج
و کاروانک است اینچنین صید باسانی بدست می آید بنابران همراه سنرک
در اوج رفتن کاهل کرده تنزل میکند تولم تایی لیکه گیر را هرگز بر دراج و غیره
نه اندازد و مثل شاهین گاه گاه بکخوره کرده باشد قسم سیوم همه گیر کردن
تولم تایی باید که بدستور صدر کشیده برخواندنی طلبیده سرگرم نماید

لیکن

لیکن ستونه نه بدهد جهت آنکه از ستونه دادن عادت خطا کردن میگیرد
اگر ستونه نه بدهد اغلب است که خطا کم کند چون بطلب مستعد گردد دوال کرده
باولی دراج باو داده باشتهای صادق آورده بر دراج انداخته سیر کند
آن روز و شب آرام دهد بدین طریق دو روز در میان داده بر دراج
سیر نموده باشد چون بر دراج سرگرم گردد یک باولی کاروانک آورده
دو سه دست بر کاروانک سیر کرده سرگرم نموده یک باولی چرز داده باشتهای
کمال آورده بر چرز انداخته سیر کند چون بر چرز سیر گردد باید که پی در پی تا ده مرتبه یک
یکدست سیر کرده باشد که عاشق چرز گردد زنهار از چرز جدا کرده بار دیگر نه
اندازد و چون بر چرز خوب سرگرم شود بعد از آن بر مرغابی اندازد اگر گیرد
بهتر والا یکدو باولی مرغابی داده سیر نماید قسم چهارم بوتیمار گیر کردن
تولم تایی بدانکه تولم تای بدست آورده بدستور صدر کشاییده بر دو لبه
بازوی بوتیمار طلبیده تا که به پله رسد بعده دوال کرده بر دو لبه روان طلبیده
ستونه داده سرگرم نموده باولی کبوتر و بوتیمار داده مسهل بدهد چون
از مسهل فارغ شود بحالت اصلی آورده یک بوتیمار تازه که فی الفور
گرفته باشد از دور بپراند چون خبردار شده روان گردد تماغه تولم تای فرو فر

آورده نموده سر دهد چون تردد کرده بگیرد بوجه احسن سیر نموده آن روز و شب آسوده دهد علی الصباح بدست گرفته طعمه داری و شب بیداری کرده دو سه روز در میان داده مابین نماز ظهر و عصر جاگه بوتیمار سرخ رود در مواشی باشند اول بوتیمار را بپرانند که از مواشی دور رود بعده تو مالم تائی را اندازد وقتی که بگیرد سیر نموده بدستور صدر یکشبان روز آسوده داشته دو سه روز دست کشتی طعمه داری کرده با شتهای صادق آورده بر بوتیمار انداخته سیر نموده باشد اما برای تولم تائی بیر شکار دانا باید کار هر خام خیال نیست که بدعا گیرا کند بعضی از استادان بر زغن ستعد میکنند چون سر میدهند فراز شده با وج آسمان رفته بجیده میکرد شرط گیرا کردن این است لیکن در فن جانور داری استاد گرفتن لازم است بی استاد بکمالیت نخواهد رسید اگرچه صد باز نامه خوانده باشد مشهور است که جای استاد خالیست باب بیست و چهارم یک خوره کردن جانوران این مشتمل بدو فصل است

فصل ۱ — اول طریق یکخوره کردن جانوران
فصل ۲ — دویم در مالش یکخوره کردن جانوران

فصل اول یکخوره کردن جانوران بدانکه جمیع سیاه چشم را گاه گاه یکخوره

کردن لازم است چون خواهد که یکخوره کشد باید که آخر روز جانور را نیم سیر نموده بدارد
علی الصباح برد لبه طلبیده کبوتر یا فاخته بسمل نموده خون دل داده ابدار ده و در شکم
او بر کرده خون آلوده بدهد و بالای آن لقمه چند از زنده مذکور خورانیده سیر نموده
بدارد اما از معتاد هر دو وقت مقدار یک کنجشک کم بدهد چون طعمه افزوده
قیاغو داده بدارد و بدین طریق گاه گاه یکخوره کرده باشد فصل دویم
در مانع یکخوره بدانکه جانور در دو چشم را یکخوره نقصان کمال دارد و حدوث
علت آرد چنانچه سنگ شکم و باد شکم و ناگواری و مانند این سیر شکار
دانا هرگز در دو چشم را یکخوره نمیکند مگر در هنگام گریز که آنجا بی اختیار است چونکه
در موسم گریز از غایت فربهی گاه گاه طعمه را نمی خورد از ناخوردن طعمه در موسم
گریز هیچ آفتی و ضرری نمیرسد بجهت آنکه اندرون جانور چرب باشد
باب بیست و پنجم کشاله کردن و سر ساختن جانوران این مشتمل بدو فصل است

فصل ۱	فصل ۲
اول طریق کشاله کردن جانوران	دویم طریق سر و ساختن جانوران

فصل اول طریق کشاله کردن مشتمل بدو قسم است
قسم ۱ قسم ۲

اوّل کشاله کردن درد چشم دویم کشاله کردن سیاه چشم

قسم اوّل چون باز جوانه برغابل وغیره سیر کرده بعده بوقت طعمه صباح از راتب چهارم حصه کم داده دست کشی نموده مابین نماز ظهر وعصر کشته کلنگ وقاز آورده کردن وبازوی کشته مذکور بدست گرفته بنماید چون آمده بچسپد یک کنجشک بسمل کرده بالای کشته مذکور یکدو لقمه خورانیده از کشته جدا کرده بدین طریق دو سه مرتبه چسپانده برکشته کلنگ زنده بسمل نموده سیر کرده باشد کساله باشه وغیره نیز چنین است اما اینها را بدست گرفته بنماید کشته را اهو برتافته داده باشد قسم دویم کشاله کردن سیاه چشم چون شاهین وغیره بطلب آراسته کرده مابین نماز ظهر وعصر از راتب طعمه چهارم کم بدهد وقیاغو از روز بنا ید داد چون پاسی از شب بماند جانور مذکور را بدست گرفته مشعلها روشن کرده کلنگ آورده کردن ویک بازوی او از یکطرف بگیرد وبازوی دیگر را از دست دیگر گرفته از مسافه دو ورع بنماید چون میل گرفتن کند چسپانده کنجشک بسمل کرده سینه چاک نموده یکدو لقمه چشانده تماغه پوشانده از کلنگ مذکور جدا کرده بعده از ساعتی باز بکلنگ چسپانده بدستور صدر جدا کرده بدست گیرد بدین طریق سه چهار

مرتبه یک گنجشک بسمل کرده هر دو سینه او خون آلوده داده تماغه بوشانده
بدارد و دو سه روز در میان داده کشاله کرده باشد تا که بجه در گرفتن تماغه نیلی
توقف بجسپد تا بداند که بر کشاله سرگرم شده است بعد ازان بادلی داده
سرگرم نموده گیرا کند فواید کشاله آن است که تمام روز جانور در تماغه تصور
کشاله میکند چون را میبیند کشاله پنداشته برغبت تمام بی توقف میجسپد
وشاهین و بحری که بکلنک زود نمیجسپد سبب اینست که بی کشاله بادلی
میدهند یکبارگی که جانور بزرگ را می بیند می ترسد بجهة ان کشاله بسیاه
چشم لازم است فصل دویم چون شاهین وامی و بحری وغیره سیاه
چشم بطلب آراسته کرده باید که از هر دو بازوی جانور سه سه شهپر از ریسمان
خام بسته چند روز پی در پی بر جانوران ریزه چنانچه کبوتر و فاخته وشارک
ومانند این انداخته سیر کرده باشد یقین است که رسیدن نتواند خالی
افتاده خجل شده برگشته خواهد آمد چون بر کرد لغره کرده بدلبه جیبانده سیر
ساخته باشد هر روز چند مرتبه بدین طریق کردانیده بر دلبه چیبانده سیر نموده
باشد تا که مطلق بسوی جانوران ریزه میل نکند هر چند که از جانوران میوه
بیدل کرده بهتر باشد چون خاطر جمع کرده که اکنون هرگز تعقیب جانور ریزه

طریق آراده ساختن جانوران

نخواهد کرد و بعده پرهای بسته را کشاده بادلی کلان داده سیر نماید اغلب است که صید خود را
گذاشته تعقب جانور ریزه نخواهد کرد و بدین طریق جمیع سیاه چشم را
سیر ساختن لازم است چنانچه شاهین و بحری را از کبوتر و فاخته و لبکه و طوطی
و مانند آن سیر نماید و شنقار و چرخ را از بوتیمار و واق و زاغ ایل مانند آن
و لگر را از شارک و غوغای و بونه و لاوه و مانند این سیر نماید و تولم تای را از
و بدراز و کنجشک و فاخته خورد و شارک و غوغای و مانند آن سیر نموده بعده
بادلی داده کیر اکنند تا تعقب صید ریزه نخواهد کرد **و باب پنجم در**
طریق بادلی دادن جانوران و انداختن بر صید این مشتمل بر دو فصل است

فصل **فصل**

اول طریق بادلی دادن جانوران — دویم دستور بر صید انداختن جانوران

فصل اول طریق بادلی جانوران این بر دو قسم است

قسم **قسم**

اول طریق بادلی در چشم — دویم طریق بادلی سیاه چشم

قسم اول طریق بادلی در چشم این چهار نوع است **نوع اول** چون
باز بهمه وادی مستعد کرده بعده جرز آورده در سیرگاه برده بپای او ریسمان

دراز و باریک بسته و در چشم راست او بری گذارنده باز را نموده بپرانند وقتی
که بپریدن گیرد و اشتهائی نکند دست خود را قرار داشته بسهولیت اندازد
چون تعقب کرده بگیرد بوجه احسن سیر کرده از روز در پاس اول بدست نگیرد
آسودن دهد وقتی که پاسی از شب باقی ماند برخواسته بدست گرفته
در روشنی چراغ بنشیند دو سه باولی بدین طریق داده سر رام کرده سه
چهار روز بصحرا رفته باز را طلبیده سیر نموده باشد که گاهی الجا نکرده باشد
بعد ازان یکباولی در صحرا چنان بدهد که باز بداند که جرز صحرائی را گرفته ام باید که
جرز تازه بدست آورده یک آدم را بگوید که در بیشه پنهان شده بنشیند
بعده باز را بدست گرفته بر اسپ سوار شده بدستور صید کردن روان
کرده و مردمان پیاده بدست خود چوبها گرفته بیشه ها را زدن گیرند بدین
طریق صف زده آهسته آهسته روان شوند و یکایک جرز بند کور را
از دور بپرانند چون پریدن گیرد باز را سر دهد وقتی که ترود کرده بگیرد بوجه
احسن سیر نموده از روز و شب آسودن دهد علی الصباح بدست گرفته
بدستور سابق طعمه داری و شب بیداری کرده دو سه روز در میان
داده بر جرز صحرائی انداخته سیر نماید اما باولی مرغابی را بدین طریق بدهد

باید که اوّل کبوتر صحرائی رام کنند چند پر از بازوی او چیده بروی آب تنک سر
تاریکی صبح چنان پوشیده پرانده بدهد که باز کبوتر را نشناسد بدین طریق
دو کبوتر داده بعده مرغابی آورده در چشم راست او پری گذرانده در تاریکی
صبح پرانده بدهد اگر مرغابی پیدا نشود پس کبوتر بدهد هر سه بار ولی مرغابی را
بدستور صدر چنان بدهد که باز بداند که مرغابی صحرائی گرفته ام چون سرگرم گردد
دسته دست بروی آب تنک سیر کرده بعده بروی آب گشاده انداخته
سرگرم نماید چون مرغابی سرگرم گردد بعده بر سرخاب انداخته سیر کند
اما مرتبه اول از قابو باید انداخت که خطا کرده بیدل نگردد چون باز بر مرغابی
در سرخاب دچرز سرگرم شده خانه گیر گردد بعده با شتهای صادق آورده
چند روز کشاله کرده قوقه آورده از مفاصله چهار ذرع بنماید چون آمده بچسپد
کبوتر یا فاخته بسمل کرده سیر نماید و دو سه روز در میان داده قوقهٔ دیگر آورده
چشم دوخته منقار بسته از مفاصلهٔ بیست ذرع بنماید چون رغبت
گرفتن کند بهوا پرانیده باز را سر دهد چون تعقب کرده بگیرد بسمل کرده
خون دل داده سیر نموده پارهٔ از روز آسودن دهد بدین طریق سه
چهار روز توقف کرده با شتهای کمال آورده قوقهٔ سیوم آورده چند پر

از بازي او چيده منقار بسته در ميدان از كاه خانه ساخته شخصي قرقرهٔ مذكور را
گرفته در آن خانه بنشيند بعده بر اسپ سوار شده باز را بدست نشانده
بند و چغاول كشيده بطريق صيد كردن قريب آن كاه خانه بيايد بعده
انكه درون خانه است باهستگي تمام قرقره را چنان بگذارد كه باز معلوم نكند
كه اين باولي است وقتي كه قرقره كوبيدن گيرد اسپ را جلد كرده قرقره بيايد
چون پريدن گيرد باز را بدستور اندازد چون دنبال كرده بگيرد خود را بجلدي
تمام رسانيده قرقره را مستحكم گيرد كه طپيدن نتواند بعده بسمل نموده بوجه احسن
سير كرده از فردا شب دست كشي و شب بيداري نكنند علي الصباح
بدست گرفته بدستور صدر دست كشي و طعمه داري كرده باشد نوع دويم
طريق باولي باشه چون باشه بهمه وادي آراسته كرد و بايد كه شارك آورده
در پاي او ريسمان باريك دور از بسته منقار شكسته چند پر از بازوي راست
چيده در ميدان هنجي بگذارد كه باشه معلوم نكند كه اين باولي است چون شارك
مذكور كوبيدن گيرد باشه را نموده انداخته سير نموده بدستور باز آرام داده
دو سه روز طعمه داري و شب بيداري كرده بر صيد اندازد و باولي مرغابي
بدستور باز بدهد نوع سيوم طريق باولي كهند بسيره وغيره بايد كه دو باولي

شارک بدستور باشه داده سرکم نموده بعده دراج آورده در پای او ریسمان
بدرازی سه درع بسته چشم دوخته ریسمان مذکور بدست گرفته بکمند بپره
بنماید چون رغبت گرفتن کند بهوا پرانده کهنه پیره را سر دهد چون دنبال کرده
بگیرد بوجه احسن سیر نموده پاره آرام داده باز دست کشی و شب بیداری
کرده دو سه روز توقف نموده بصحرا رفته در چشم راست دراج بری گذرانده
در بیشه چنان پنهان نموده بدهد که کهنه پیره نداند که باین بادلی است چون
بگیرد بدستور صدر سیر نموده دو سه روز در میان داده با شتهای کامل آورده
یک دراج تازه که فی الفور باشد در پای او بدرازی سه درع ریسمان
بسته مابین نماز ظهر و عصر کهنه پیره را گرفته بر اسپ سوار شده در بیشه
بطریق صید کردن درآمده صف بسته آهسته آهسته روان گردد و مردمان
پیاده بیشه ها را از چوب زدن گیرند در آن حالت دراج را چنان پرانده کهنه
پیره را سر داده سیر کند که کهنه پیره بداند که این دراج صحرایی گرفته ام بوجه
احسن سیر کرده از روز و شب آسودن دهد علی الصباح سبکی گرفته دو سه روز طعمه وار
و شب بیداری کرده سیر نموده باشد و بادلی سکیره و میکره و بپره و جیتره
نیز چنین است اگر خواهد که بپره شل باشه دراج را بگیرد پس بدین طریق ده بادلی

دراج داده سرگرم نموده گیرا کنند نوع چهارم طریق باولی شکره باید که شارک آورده

منقار زیرین و دو ناخن انگشت عقب شکسته و چند پر از بازوی او کنده شکره

مذکور را در شب گرفته شارک مذکور را بهوا پرانیده شکره را نیز انداخته بدستور

کهنه بپره سیر ساخته یکدو روز در میان داده یک شارک دیگر بهم رسانیده

بدستور صدر منقار و ناخن شکسته در صحرا بکذارد که دیگر بار دو بعده شکره را

در مشت گرفته از قابو انداخته سیر نموده تا یکپاس ارام داده بدست گرفته

دو سه روز طعمه داری کرده با شتهای کامل آورده بر شارک صحرائی سیر کرده

سرگرم نموده بعده باولی لبکه و کاروانک و بوتیمار بدین طریق باولی داده

گیرا کنند چون خواهد که شکره دراج را مثل باشه بگیرد باید که جانور دیگر ننماید

چون بهمه وادی اراسته کرد دو دراج آورده چشم دوخته ریسمان باریک

و دراز در پایش بسته چند پر از بازوی او چیده بهوا پرانیده شکره را دست

رو سر داده سیر کرده تا یکپاس آرام داده باز بدست گرفته دو سه روز طعمه داری

کرده با شتهای صادق آورده دراج دویم را پاره چیلک داده بدستور صدر

پرانیده سر نماید بعده دراج سیوم را نیم چشم کرده مقدار سه ورع

ریسمان باریک دراز بپای دراج مذکور بسته در بیشه پنهان کرده شکره را

بدست نشانده بر اسپ سوار شده بطریق صید کردن در بیشه درآمده مردمان
پیاده را بگوید که بیشها را زدن و غوغا کردن گیرند در آن حالت دراج مذکور پر
اینده شکره را دست رو انداز و چون تعقب کرده بگیرد بوجه احسن سیر نموده
از روز و شب بدست بگرد آسودن و به بدین طریق دراج چهارم آورده
در چشم راست او بری گذارند به دستور صدر در بیشه بر اینده بدهد اما در
هر مرتبه از دور تر انداخته باشد چون خوب سرگرم کرده بعده بسمل داده بر صید
انداخته سیر نموده باشد قسم دویم طریق باولی سیاه چشم این مشتمل
بهفت نوع است نوع اول چون شاهین بهمه داوی آراسته کرده باید که
کلمرغ آورده منقار و پنجها را بریسمان پیچیده مستحکم بسته مابین نماز ظهر و عصر
در سیرگاه رفته از یک دست کردن و یکبار زوی کلمرغ گرفته بازوی دیگر را بدست
دیگر نیز گرفته از مفاصلهٔ چهار پنج درع بنماید چون آمده بچسپد فی الفور کبوتر صحرائی را
در بغل کلمرغ مذکور پنهان کرده بسمل نموده سینه چاک کرده اندازه در شکم او بر
کرده بوجه احسن سیر نماید که شاهین بداند که گوشت کلمرغ خورده ام دو سه روز
طعمه داری نموده بدستور صدر منقار و ناخن کلمرغ بسته هر دو بازوی کلمرغ
بدست گرفته پشت بنماید چون قصد گرفتن کند تماعه پوشانده بار دیگر هر دو بازوی

بکلمرغ مذکور بدست گرفته بنماید چون متوجه شود بهوا بر تابد چون آنده بجهید
بدستور صدر کبوتر بسمل کرده سیر نموده دو سه روز در میان داده بدستور
صدر از مفاصلهٔ یک گز اندازی براننده شاهین را انداخته سیر سازد چون
سیر کم شود قیاغوی مصالح داده یک کلمرغ تازه که فی الفور گرفته باشند بدستور
صدر منقار و ناخن بسته در چشم راست او پری گذرانده بهوا سر دهد چون
بر زدن گیرد تماغه فوز آورده بطریق استادانه انداز د چون تر دو کرده بگیرد
کبوتر را در بغل کلمرغ پنهان کرده بسمل نموده بوجه احسن سیر نموده سه چهار روز
در میان داده مسهل با فتیله بدهد چون بحالت اصلی بیاید بجا رفته بر کلمرغ
سیر نماید چون چند دست سیر شده سر گرم گردد بدین طریق باولی قرقره و
کلنگ بجهید باید که پرچه گوشت بر پشت کلنگ بسته بجهاند نوع دویم طریق
باولی شاهین دامی چون شاهین فلک کار را استونه داده سیر نموده فارغ
کرد بعده قیاغوی مصالح داده بره آورده منقار بسته چشم دوخته از مفاصلهٔ
سه چهار درع گردن و بازو بدست گرفته بنماید چون آنده بجهید کبوتر پافاخته را
در بغل بره پنهان نموده بسمل کرده سیر نماید بدین طریق یکدو روز در میان
داده باز بره آورده از مفاصلهٔ دو گز اندازی ریسمان دراز در پای او بسته بنماید

چون قصد گرفتن کند بهوا پرناو و چون آمده بچسبد بوجه احسن سیر نموده دور زور طعمه
داری کرده بدستور سابق بزه را اندک جهلاک داده بپرانند چون بر بدین کیرد تماغه
فروز آورده باندازد و چون تردد کرده بگیرد بوجه احسن سیر کرده سه چهار روز طعمه داری
و دست کشتی کرده فتیله داده بعده بزه تازه اورد مابین نماز ظهر و عصر بصحرا رفته بزه
مذکور را بپرانند چون خبردار شده پارهٔ دور برود و بعد ازان شاهین را باندازد
تعقب کرده و بالای شده بگرد سیر نموده انروز و شب بدست بگیرد آسودن
دهد علی الصباح بدست گرفته بدستور سابق دست کشی و شب بیداری کرده
باشد اگر شاهین ره نورد باشد باید که در سیرگاه شاهین را استاده کند
وقتی که خوب بلند کرده جز مافر عالی را بگذارد چون آمده تردد کرده بگیرد بوجه احسن
سیر کرده انروز و شب آسودن دهد بدین طریق دو سه باولی داده سرگرم نماید
نوع سیوم طریق باولی بحری چون کشاله کرده سرد ساخته فارغ شود بعده بقاله
آورده منقار بسته چشم دوخته بر زمین بر تافته بنماید چون آمده بچسبد بسمل نموده
بوجه احسن سیر نموده دو سه روز در میان داده باریک بقار ریسمان باریک دور
از در پای او بسته از مفاصلهٔ ده[۱۰] دوازده[۱۲] ذرع ریسمان مذکور بدست گرفته دیگری
آورده در چشم راست او پری گذارنده بهوا پرانند چون بر بدین گیرد بجریرا انداخته

بدستور صدر رسم نموده سه چهار روز توقف کرده قیاغوی مصالح داده با اشتهای
کمال آورده باولی سیوم بدهد باید که هقار تازه بهم رسانیده هر دو چشم او
وا نموده در سیرگاه سر دهد چون خبردار شده بریده پاره دور برود لعبده تماغه
بجبر افروز آورده بنماید چون رغبت گرفتن کند سر دهد وقتی که تردد کرده بگیرد
بسمل نموده بوجه احسن سیر کرده بر تغل بسته از روز و شب بدست بگیرد
آسوده و بهد بدین طریق دو سه روز در میان داده بر هقار انداخته سیر نماید
اگر کلنک بگیرد کند باید که از یکباولی هقار زیاده نه دهد لعبده دو باولی قرقره
بدستور صدر داده با اشتهای صادق آورده سیر نماید چون بر قرقره
سرگرم گردد بدین نمط یکدو باولی کلنک نیز داده گیرا کند **نوع چهارم**
طریق باولی شنقار چون شنقار بهمه وادی آراسته گردد باید که هقار
آورده بدستور بجری یکباولی داده دو سه روز در میان نموده قرقره آورده
نیم چشم کرده پای او ریسمان دراز بسته در سیرگاه رفته شنقار را نموده بپراند
چون رغبت گرفتن کند انداخته سیر نماید بدین طریق دو سه روز توقف
کرده قیاغوی مصالح داده باولی سیوم را چشم گشاده در صحرا بگذارد وقتی
که بریده پاره دور برود تماغه ور آورده سر دهد چون تعقب کرده بگیرد بسمل کرده

بوجه احسن سیر نموده از روز و شب آسودن دهد بعده مسهل داده بر قوقرهٔ
صحرائی اندازد **نوع پنجم** باولی دادن چرغ فلک تاز چون بهمه وادی ارا
آدد باید که بهقار یا کلمرغ آورده چشم دوخته از دور بنماید چون رغبت گرفتن
کند بهوا براینده چرغ را سر دهد وقتی که تردد کرده بگیرد سیر نموده دو سه روز
درمیان داده یکبا ولی قوقره بدین طریق داده سیر نموده دو سه روز
توقف کرده قیاغوی مصالح داده با شتهای صادق آورده یک قوقره دیگر
بهم رسانیده چشم کشاده در سیرگاه بگذارد چون بریده خبردار شده روان
کرده چرغ را نموده سر دهد چون تردد کرده بگیرد بوجه احسن سیر نموده سه چهار روز
توقف نموده یک قوقرهٔ تازه که فی الفور گرفته باشد در صحرا رفته بگذارد
چون پریده دور برود در آن زمان چرغ را سر دهد چون ته و بالا شده محنت
کرده بگیرد بوجه احسن سیر نموده سه چهار روز درمیان داده با شتهای صادق
آورده بر قوقره صحرائی اندازد اما در باولی دادن احتیاط بسیار باید کرد که
باولی شناس نگردد عجب خاصیت چرغ است که باولی را زود می فهمد چون
باولی را میگذارد تعقیب کرده میگیرد و بر صید صحرائی نمیرود خصوصا در باولی
های آخر احتیاط بسیار باید کرد اکثر دیده که از چرغ باولی شناس تردد کرده

عاجز گشته انوا اما هیچ سود نکرده بنابرآن استادان فرموده اند که چرغ را
چنان باولی بدهد که چرغ بداند که صید صحرائی گرفته ام بهمان کال کلنک
صحرائی را تر دو کرده پیکر دو چرغ ره نورد را نیز بدین طریق باولی بدهد اما
استاده نموده باحتیاط باولی داده سرگرم نماید نوع ششم طریق باولی
دادن لگر فلک تاز چون بهمه وادی اراسته گردد باید که اول قیاغوی
مصالح داده با شتهای کال آورده بزه بهم رسانیده چشم دوخته
ریسمان دراز در پایش بسته از مفاصله هفت ورع بنماید چون آمده
انجید یک کنجشک بسمل کرده سینه چاک نموده دو سه لقمه گرم گرم خورانیده
تماغه پوشانده از بزه مذکور جدا کرده بدست گرفته باره توقف نموده بار
دیگر از دورتر بهوا برتاده چون برزمین افتد لگر را سر دهد چون آمده بگیرد
محکم گیرد که بزه طپیدن نتواند بعده بسمل کرده سیر نموده امروز باره آرام دهد
بعده یکدو روز طعمه واری نموده باولی دویم بدهد باید که بزه دویم را نیم چشم
کرده ریسمان دراز در پای او بسته از دورتر برده بازوی بزه مذکور بدست
گرفته بهوا برتافته لگر را بنماید اگر خواهش وطپیدن زودتر تماغه پوشانده بار دیگر
بدستور صدر هردو بازوی بزه بدست گرفته لگر را نموده بهوا برتابد وقتی که

خبردار شده بر بدین کیرد لکرا سر و هد چون تعقب کرده بکیرد اسیر کرده و دوست
طعمه داري نموده باولی سیوم آورده در چشم راست او نبري کذرانده مقدار
یک شبر پارچه را از خون آلوده نموده در پای بزه بسته در سیرگاه بکذارد چون
بر بدین کیرد لکرا از دور تر نموده باندازد وقتی که تردد کرده بکیرد بوجه احسن سیر کرده
انروز تا یکپاس آرام داده بدست کرفته چهار و پنج روز بر دلبه خوانده قباغوی
مصالح داده باشتهاي صادق آورده باولی چهارم بدهد بدین طریق باید که
بزه تازه بهم رسانیده کلاه پوشانده بدارد و چشم او نه دوزد و آب و آرام
داده بعد ازان مابین نماز ظهر و عصر در سیرگاه رفته بدستور صدر بکذارد که خبردار
شده بپرواز آمده روان کرد و بعده لکرا تماغه فوز آورده سر و هد چون همراه بزه
ته و بالا شده تردد کرده بکیرد بجلدی تمام خود را رسانیده بوجه احسن سیر ساخته
بر تغل بسته انروز و شب آرام داده چهار پنج روز طعمه داري نموده بر بزه تنها
انداخته سیر نماید طریق باولی خرگوش چون لکر بهمه وادی آراسته کرد
باید که سبل داده بحالت اصلی آورده خرگوش را در سیرگاه از مسافۀ هفت
ذرع بنماید چون آمده بچسپد محکم کیرد که لکر دل زده نکردد و سک را نیز حاضر دارد
بعده ران خرگوش مذکور چاک کرده یکدو لقمه خورانده تماغه پوشانده ز خرگوش

جلد ۱۲

جدا کرده پارهٔ توقف نموده بار دیگر از مفاصلهٔ ده ذرع بنماید چون آمده بگیرد
بسمل کرده سیر نموده آنروز تا یکپاس آرام بدهد روز دیگر بر دلیه خوانده طعمه
داری کرده روز سیوم یک خرگوش دیگر آورده هر دو دست وی بطناب مستحکم
بسته در سیرگاه گذاشته لگر را سر دهد چون آمده بگیرد به دستور صدر محکم گرفته
بسمل کرده سیر نموده دو سه روز درمیان داده خرگوش سیوم آورده هر دو
دست او بر ریسمان محکم بسته در صحرا گذاشته لگر را سر دهد که گاهی آنجا سیر
نکرده باشد چون لگر تعقب کرده دو سه ستونه کند بعده سگ را بگذارد
که بدو لگر بکند چون ترود بگیرد بوجه احسن سیر کرده آنروز و اول شب آرام
بدهد چون پاسی از شب بماند برخواسته بدست گرفته در روشنی چراغ
بنشیند بدین طریق سه چهار روز بر دلیه خوانده با شتهای صادق آورده
خرگوش چهار می را دست و پا گشاده در صحرا بگذارد وقتی که خبردار شده
گریختن گیرد لگر و سگ را باهم متصل سر دهد چون محنت و ترود بگیرد بوجه احسن
سیر ساخته آنروز و شب بدست بگیرد آسودن دهد بعده دو سه روز
درمیان داده با شتهای صادق داده بر خرگوش صحرائی انداخته
سیر نماید نوع هفتم طریق بادلی تولم تائی چون بهمه وادی آراسته کرده

سنبرک بالیکه آورده چشم دوخته ریسمان تنک ودراز در بالش بسته ریسمان
مذکور بدست کرفته دور ایستاده تماغه تولم تای فرو آورده بادلی را بهوا برانیده
بنماید چون برغبت بطپید فی الفور تماغه پوشانیده ساعتی توقف کرده بار
دیگر بدستور صدر بهوا برانیده تولم تای را سر دهد چون تعقیب کرده بکیرد باستکی
تمام نزدیک رفته بسمل نموده سیر کرده از روز تا یکپاس آرام داده دو سه روز دست
کشی و طعمه داری کرده سنبرک دویم را آورده در چشم راست او بری کذارند
ریسمان بدرازی هفت دست در بالش بسته از دور رها کرده تولم تای را
نموده سر دهد چون تردد کرده بکیرد بدستور صدر بسمل کرده دو سه روز دیا
بیان داده باشتهای کمال آورده سنبرک سیوم که فی الفور کرفته باشند
در صحرا کذاشته تولم تای را نموده سر دهد چون تردد کرده فراز نشیب شده
بکیرد بسمل کرده بوجه احسن سیر کرده از روز و شب آسوده و بعده چهار
روز در میان داده بر سنبرک صحرای انداخته سیر سازد **طریق** بادلی دراج
وغیره دادن باید که دراج آورده در چشم او بری کذارانده بهوا برانیده بدل.
چون بکیرد بوجه احسن سیر کرده دو سه روز در میان داده دراج دیکر آورده
هر دو چشم او کشاده در صحرا کذاشته تولم تای را نموده سر دهد چون تعقیب

کرده بگیرد و بتوجه احسن سیر کرده از روز و شب بدست بگیرد و آسوده ن دهد بعده
دو سه روز در بیابان داده بر دراج صحرای اندازد طریق باولی کهل تولم تای
بندی چون بهمه وادی آراسته شوند قیاغوی مصالح داده بره آورده بر
پشت او پارچه گوشت بسته از مفاصل پنج در یخ هر دو بازوی بره مذکور گرفته
تولم تای‌ها را بنماید چون رغبت گرفتن کنند یکبارگی سیر دهد وقتی آنده بچسبیده
باید که بجهت هر یک تولم تای یک یک گنجشک جدا جدا بسمل کرده بزیر بازوی بره مذکور
پنهان کرده چنان سیر نماید که تولم تای‌ها بدانند که گوشت بره خورده‌اند بعده
دو سه روز بر دلیه طلبیده سرگرم نموده با اشتهای کامل آورده بدستور صدر
بره را بنماید اما گوشت بر پشت بره نه بندد و چون آمده بچسبید فی الفور بسمل کرده
سیر نموده دو سه روز طعمه واری کرده بره سیوم را چشم دوخته از دور بنماید
چون تولم تای‌ها بسوی بره پریدن گیرند باهستگی بهوا پرید وقتی که آمده
بچسبید بدستور سابق سیر نموده دو سه روز توقف کرده بره چهارم آورده
نیم چشم کرده در صحرا گذاشته تولم تای‌ها را سر داده سیر نموده از روز تا یک پاس
آرام داده دو سه روز طعمه واری کرده بعده بره پنجم بهم رسانند که فی الفور گرفته
باشند هر دو چشم او گشاده مقدار چهار انگشت پارچه کرباس را از خون آلوده

کرده بر پشت بزه مذکور بسته بصحرا رفته بکذارد وقتی که بزه بیده خبردار شده روان
کردد بعده تماغه تولم تائی کرفته یکبارکی سر داده اسب را بتازد چون نه و بالا شده
تردد کرده بکیرند بجلدی تمام خود را رسانیده بزهٔ مذکور را مستحکم کرفته بسمل کرده
بوجه احسن سیر نموده از روز و شب بدست بکیرد و آسودن ندهد بدین طریق سه
چهار روز شب بیداری و طعمه داری نموده بر بزهٔ صحرائی اندازد و کیر کردد طریق
باولی دادن بوتیمار چون تولم تائی بهمه وادی اراسته کردد باید که کبوتر سفید
آورده دم کنده در پای او ریسمان دراز بسته دور ایستاده ریسمان بدست
کرفته کبوتر را بهوا پرانیده بنماید چون بطپید تماغه پوشانده ساعتی توقف
نموده بار دیکر بنماید وقتی که تولم تائی بسوی کبوتر پریدن کیرد کبوتر مذکور را بپراند
چون تعقیب کرده بکیرد سیر نموده دو سه روز در میان داده یک کبوتر بدستور
صدر داده دو سه روز بر ولبه خوانده قیاغوی مصالح بدهد بعده بوتیمار آورده
هر دو چشم او دوخته منقار شکسته ریسمان دراز در پایش بسته از دور بنماید
چون آمده بچسبد فی الفور کنجشک بسمل کرده سینه چاک نموده دو سه لقمه بخوراند
تماغه پوشانده از بوتیمار جدا کرده ساعتی توقف کرده از دور بنماید چون تولم
تائی بریدن کیرد بوتیمار را بهوا براند درین صورت سرکرم شده خواهد کرفت

چون

چون بگیرد بسمل کرده سیر نموده از روز تا یکپاس آرام داده دو سه روز طعمه داری
کرده باشتهای کامل آورده بوتیمار تازه بهم رساینده چشم کشاده منقار شکسته
بپراند وقتی که پریدن گیرد تولم تای را سر دهد چون لتعقب کرده بگیرد بوجه احسن
سیر کرده از روز و شب بدست نگیرد آسودن دهد بدین طریق دو سه روز
در میان داده باشتهای صادق آورده بر بوتیمار صحرائی اندازد فصل دویم
دستور انداختن جانوران بر صید این مشتمل بر دو قسم است

قسم ٢	قسم ١
دویم دستور انداختن سیاه چشم	اوّل دستور انداختن زرد چشم

قسم اول بدانکه باز را بر صید چنان اندازد که از پنج باز دار بدم اسپ رسد
و باشه را بر صید چنان اندازد که اگر بیضه در بغل داشته باشد نه افتد چون خواهد
که باز را بر دراج اندازد هر گاه که دراج بپرد باید که دست خود را نگاهداشته آهسته
اندازد و اشتر بی کرده بازی نخورد تا که بلند شده بیک طرف مائل نشود هرگز نه
اندازد و اگر بعد مایل شدن بیکطرف باز را اندازد هرچند که دراج میل بحضیض کند
باز نیز بمقدار آن فرو رفته بی تشویش باسانی تمام جسته خواهد گرفت
اگر اشترابی کرده بر دراج اندازد دراج مذکور واقف شده چندان اوج میکرد

که بازبان بلندی رسیدن نمیتوانند بعضی ناتجربه کار بجود بریدن دراج بازرا
سر رسیده هند بجهت انکه رود بگیرد امامیدانند که اکر باین دستور صد مرتبه اندازد یکدست
هم سیر شدن دشوارست مکر انکه بنه کنند دستوریکه استادان بسته اند هر چند
که از دورتر اندازد اغلب است که خطا کم کند لیکن باشه را از دور انداختن
لازم نیست جونکه جانور سبکترست بهر طریق که اندازد البته میکیرد بخلاف باز
تاکه میدان نباید جستن نتوانند اما مقصود صید باز سرخاب و مرغابی است
لیکن باز نو را مرتبه اول در آب صاف نباید انداخت جونکه جانور کوهی است
از اب صاف می ترسد جنان اب میباید که پاره کیاه داشته باشد در کیاه
مرغابی را دیده متحرک رغبت کرفتن بیشتر دارد و استادان دیرینه مقرر کرده
اند که باز بلند پر را بوقت شکار پیش از انکه مرغابی از روی آب بپریده باشد
که باز مذکور را سر دهد این قواعد را باصطلاح میرشکاران اوعزی میکویند
چون باز نصف راه را طی کند از زمان نواختن طبل شروع کند درینصورت
باز بالضرورت در ته مرغابی در آمده میکرد هر کاه که باز را از راه دور سر داده
باشند فواید آنست که دور دور لیست بر میکیرد وقتی که باز کیرا شده سرکرم کردد
باید که کاه کاه بر بودنه انداخته باشد فواید اینها آنست که جلدتر دولیست بر میکیرد و تمام

خونی باز

۵۱

خوبی باز انباشد که لیت بریده بلند جسته صید را بگیرد و باید که این چند قواعد
استادنه را یاد دارد تا در میان حریفان ممتاز باشد **باب دویم** دستور بر صید
انداختن سیاه چشم بدانکه شاهین را در انداختن دست را بر فرق سر برداشته
از میان دو گوش اسپ بزور تمام اندازد و چنان تصور کند که از زمین مقدار
هفت قد کمان بلند جسته بصید چسبد و بحری شاهین رود شنقار را المصافت
قد کمان تصور کند و قصد آن باشد که صید را السنان نیزه بگیرد و بحری و چرغ
و لکر فلک تار را مصافت مقرر نیست از هر جا که اندازه خواهد گرفت و تولم تایی
لیبکه و سنرک گیر را لمصافت یک گز اندازی اندازد که قریب دیده اند رغبت
بحال تردد کرده بگیرد **باب سیوم** طریق سهل جانوران این مشتمل بدو فصل است

فصل ۱	فصل ۲
اول طریق سهل ورد چشم	دویم طریق سهل سیاه چشم

فصل اول سهل باز و جره و غیره این مشتمل بسه قسم است

قسم ۱	قسم ۲
اول طریق سهل باز و جره	دویم طریق سهل باشه و غیره

قسم ۳	قسم

اوّل طریق مسهل باز و جره　　　سیوم طریق مسهل شکره

این نیز بدو نوع است **نوع اوّل** بدانکه در مسهل دادن فهمیدگی بسیار باید
چونکه اوّل تمیز بکنند که باز جوانه است یا تاشتولک یا در خانه زبده و روغن
بسیار خورده از کریز فربه و توانا برآمده است باانکه در عین کریز زبده و روغن
کم یافته عاجز برآمده است بدین طریق تمیز کرده بعده مسهل بدهید اگر باز تاشتو
لک یا خانه کریز توانا ست پس تا هفت روز پی در پی علی الصباح زبدهٔ ماده
گاو بمقدار تخم خرما ساخته بیش از طلوع افتاب در حلق باز فرستاده بعد از
تحلیل اندازه داده باشد بعده روز هشتم مسهل بدهد انیست بلح جبل و
شش سرخ نبات بیست سرخ بلغم شکسته چهار سرخ این هر سه را باهم
سائیده از اب صمغ عربی دو حب ساخته اوّل رومال باریک بروی خود بسته
باز را بدست دیگری گیرانده آب نیم گرم دو سه قطره در حلق باز ریخته یک
حب خورانده بالای آن دو سه قطره اب بدستور صدر ریخته بدین طریق
حب دویم نیز داده بر دست نشانده در گرمای افتاب نشسته خبردار باشد
که قی نکند وقتی که یک بنجال کلان انداز د بعده قی کردن دهد چون قی کرده
فارغ شده یک بنجال دیگر کند بعده آب نیم گرم سنکو برآمیخته در کاسهٔ

بچینی بشتی

چینی پیش باز بدارد که بطور خود پوشیده باشد اما احتیاط کند که ناخن باز از اب
تر نگردند خصوصاً در هوای ابر و کوهستان احتیاط بیشتر باید اگر ناخن باز در
اب تر شوند خوف قیصر باشد تا که پنجال باز مقدار درم سفید و مقدار دولیده
عدس سیاهی در سفید ظاهر نباشد طعمه ندهد امروز فاقه دهد علی الصباح شش
سینه سه گنجشک دهد اخر روز هشت سینه چهار گنجشک روز دویم علی الصباح ده سینه
پنج گنجشک بوقت شام پنج گنجشک بی استخوان داده روز سیوم کبوتر با خروس
بسمل کرده خون و دل داده بوجه احسن سیر نموده بدارد اگر سفیدی و سیاهی
پنجال موافق دستور است پس روز اول چهار سینه دو گنجشک علی الصباح
شش سینه سه گنجشک اخر روز هشت سینه چهار گنجشک باز علی الصباح
ده سینه پنج گنجشک بشام پنج گنجشک بی استخوان داده روز چهارم بدستور صدر
زنده بسمل کرده خون و دل خورانیده سیر نموده بوقت شام اندازه داده بدارد
چون پاسی از شب بماند بدست نشانده در روشنی چراغ نشسته بنشیند
چون قیا غو اندازد و باشتا شکنی کرده برچیده اندازد و اخضا نبات سه ماشه
نمک سنگ چهار سرخ تنکار بریان دو سرخ جوز بویه یک سرخ صابح یک
سرخ قافله کراتی یک سرخ سکون اسود باد دستح لصان العصافیر تلخ پنج دانه

این قلم را با هم سائیده قند سیاه مقدار دو نخود آمیخته حب بسته خون سیاه شان
بوزن یکسرخ بالای حب مذکور انداخته پیش از بر آمدن آفتاب بدستور صدر
داده از آب و تاب خبردار باشد نوع دویم مسهل باز جوانه و خانه گیر نا قوت
که از گرسنگی عاجز بر آمده است نمک سنگ آورده مقدار نخود از کارد تراشیده صاف
نموده کرده ساخته بعده نبات بوزن چهار ماشه گرفته ریزه ریزه کرده مقدار فلفل
کرده الها ساخته در پارچه کرباس پیچیده خوب بمالد که صاف و هموار کرده بعده چند
قطره آب شیر گرم در حلق باز ریخته نمک مذکور در حلق باز فرستاده بالای
آن نبات انداخته بانگشت خورد در حوصله باز فرستاده بدستور صدر
بعد از قی کردن آب داده طعمه داری کرده خون داده سیر نماید قسم دویم
طریق مسهل باشه وغیره این مشتمل سه نوع است نوع اول طریق مسهل
باشه جوانه نمک سنگ یک سرخ نبات شش سرخ نبات را مقدار فلفل
کرده ریزه ریزه کرده صاف نموده بدستور باز داده بدست نشانده در آفتاب
نشسته بعد از قی کردن آب بدهد چون سفیدی و سیاهی بیخال و
موافق دستور باشد روز اول دو سینه یک گنجشک بدهد علی الصباح
چهار سینه دو گنجشک از شام شش سینه سه گنجشک روز سیوم زنده بسمل کرده

بو جا حسن سیر نموده بوقت شام آیداره داده علی الصباح برصیبه اندازد نوع سیم
تاشتولک وخانه زیر بر قوت است ملح جبل دو سنح نبات هشت سنح
بدستور صدر بدهد نوع دویم طریق سهل کند بسره وغیره اگر جوانه باشد بدین
نمط بدهد نمک سنگ یکسنح نبات شش سنح بدستور باشه داده سیر نموده
بدارد طریق سهل کند بسره تاشتولک وخانه زیر بر قوت و توانا این است
نمک سنگ یک و نیم سنح نبات شش سنح ضلع نیم سنح فلفل گرد یا دو سنح
قند سیاه یک نخود این هر سه را باهم سائیده حب بسته بالای آن پسوزن یک
سنح بقم شسته اندوده بدهد چون قی کرده فارغ گردد آب داده دو سه روز
طعمه داری کرده خون بدهد قسم سیوم طریق سهل شکره این نیز دو نوع است
نوع اول اگر شکره تاشتولک یا یوزم تولک باشد این سهل بدهد بقم شسته
یکسنح ملح جبل یکسنح قند سیاه یکسنح فلفل گرد یا دو سنح قلنفو یا دو سنح
این هر شش را باهم سائیده سه حب ساخته یک حب از آن در حلق شکره
فرستاده بر دست نشانده در گرمای افتاب بنشیند چون یکپنجال کلان انداز
بدستور باشه آب شیر گرم رنجبیل آمیخته در کاسه بدهد نوع دویم سهل شکره
جوانه نمک سنگ یکسنح نبات چهار سنح قند سیاه بمقدار نخود این هر سه را

نمک ملک چهار سرخ سکون اسود نیم سرخ قیم پرورده نیم سرخ نبات چهار ماشه
این هر چهار را باهم سائیده بوزن چهار سرخ قند سیاه آمیخته حب بسته بعده
مصبر بوزن دو سرخ آورده حب مذکور را شکافته در و پنهان نموده باز حب را
سخت کرده بالای آن بوزن یک سرخ خون سیاه وشان اندوده بشاهین
داده بدستور صدر آب داده طعمه واری کنند اگر شاهنچه باشد باید که سه حب
ساخته دو حب بدهد و بدستور شاهین آب و طعمه بدهد قسم دویم نیز
بدو نوع است نوع اول سهل بحری خانه کرز که فربه و بر قوت برآمده است
خون سیاه وشان چهار سرخ مصبر دو نیم سرخ ملح جبل هفت سرخ
تنکار بریان دو سرخ اکر هندی دو سرخ قیم یک سرخ فلفل گرد یک سرخ تخم بلیه
یک سرخ زنجبیل سه سرخ مومیای یک سرخ این ده چیز را باهم سائیده باب لیمون و سمح
عربی دو حب ساخته یک حب بدستور شاهین بدهد اگر بسیار فربه باشد تا یک
و نیم حب داده بعد از قی کردن بدستور شاهین سه چهار مرتبه اب از ناچه بدهد
چون سفیدی و سیاهی بنجال موافق بدستور باشد دو سینه یک کنجشک بدهد
علی الصباح چهار سینه دو کنجشک بشام هشت سینه چهار کنجشک باز علی الصباح
دوازده سینه شش کنجشک اخر روز شش کنجشک بی استخوان داده بدارد

روز

روز چهارم زنده بسمل کرده سیر نماید نوع دویم مسهل بحری جوانه نبات چهار سنه
ملح جبل سه سرخ تنکار بریان دو سرخ قاقله پنج دانه ضلع یکسرخ جوز بویه نیم سرخ
لسان العصافیر تلخ دو سرخ قریم پرورده نیم سرخ سوسیای نیم سرخ جلبان یکسرخ
این ده چیز را باهم سائیده مقدار دو نخود قند سیاه آمیخته حب بسته بوزن یکسرخ
بقم شسته انداخته بدستور داده از آب و تاب خبردار باشد قسم سیوم
مسهل شنقار خانه زاد ملح جبل چهار سرخ نبات هشت سرخ فلفل گرد یکسرخ
تخم بلیه سه سرخ بقم پرورده پنج سرخ تنکار بریان دو سرخ مصبر یکسرخ سوسیای
دو سرخ نشک دو سرخ نوشادر سرخ این هر ده ادویه را باهم سائیده باب
لیمون دسمع عربی هند تخم خرما دو حب ساخته چند قطره آب شیر گرم در حلق شنقار
ریخته یک حب خورانیده چند قطره آب بالای آن نیز ریخته حب دیگر بدهد چون
حلقه بهم انداخته یک بیخال کلان انداز و بعده اب از ناچه سه چهار مرتبه بدهد وقتی
که بیخال موافق دستور کند یعنی سفیدی مقدار دو درم و سیاهی در و مقدار عدس
باشد آن زمان چهار سینه دو کنجشک بدهد علی الصباح هشت سینه چهار کنجشک
بوقت شام ده سینه پنج کنجشک روز سیوم بوقت صبح دوازده سینه شش
کنجشک اخر روز شش کنجشک بی استخوان داده بیدار و علی الصباح زنده

بسهل کرده سیر نماید اگر شنقار چه باشد یک حب داده از آب و تاب جنجر دار باشد نوع دوم
سهل شنقار جوانه نبات ده سرخ نمک سنگ یکماشه قریم بریورده نیم ماشه این هر سه را
باهم سائیده مقدار نیم ماشه قند سیاه آمیخته حب بسته بالای آن برزن دو سرخ
بقیم انداده بدستور صدر داده از آب و تاب خبردار باشد قسم چهارم
سهل چرغ این نیز بدو نوع است نوع اول سهل چرغ خانه گریز که روغن
و زنده خورده پر قوت و توانا بر آمده است بلح جبل دوازده سرخ اکبر هندی
سه سرخ قریم چهار سرخ فلفل گرد دو سرخ مصبر سه سرخ نوسادر یکسرخ خون سیاه
وشان پنج سرخ سومیائی دو سرخ نشک نیم سرخ تنکار بریان سه سرخ این
هر ده ادویه را باهم سائیده بآب لیمون و سمغ عربی مانند تخم خرما دو حب ساخته بدهد
نوع دوم سهل چرغ جوانه نمک سنگ هشت سرخ نبات شش سرخ اکبر
هندی دو سرخ قریم بریورده یکسرخ فلفل گرد نیم سرخ مصبر یک و نیم سرخ نشک
یکسرخ سومیائی یکسرخ این هر هشت را باهم سائیده مقدار دو نخود قند سیاه
آمیخته حب بسته بوزن یکسرخ بقیم انداده بدستور صدر داده از آب و تاب خبردار باشد
چون خلته شهم انداخته فارغ کرده مانند شنقار طعمه داری کرده روز چهارم زنده دهد
قسم پنجم سهل لگر این بدو نوع است نوع اول سهل لگر تا ستولک وخانه

ارز

کرنز توانا نمک سنگ یکسنرخ خستهٔ ابیض نوبت دورکرده یکسنرخ قریم یکسنرخ شب یمانی بجته
یکسنرخ مصبر را دو سنرخ تخم بلیه دو سنرخ ضلع یکسنرخ نقم شسته چهار سنرخ سنگونز
دو سنرخ نوساد نیم سنرخ تنکار بریان یکسنرخ قند سیاه شش سنرخ نبات چهار
سنرخ این سیزده چیز را باهم سائیده مقدار تخم خرما حب ها ساخته یک حب لکررا
بدهد چون حلقه سیهه انداخته فارغ کرده آب از پاچه داده بدارد چون بحالت اصلی بیاید
دو سینهٔ یکنجشک بدهد علی الصباح چهار سینهٔ دو کنجشک اخر روز شش سه کنجشک
اخر روز شش سه کنجشک روز سیوم بوقت صبح هشت سینهٔ چهار کنجشک بوقت
شام چهار کنجشک بی استخوان داده بدارد روز چهارم زنده بسمل کرده سیر نماید
ایضاً نوساد آورده مانند تخم خرما تراشیده بوقت برآمدن افتاب اول قدری
زبدهٔ ماده گاو خورانیده بالای آن حب نوساد که ساخته شده است داده باز مقدار
تخم خرما زبده داده بر دست نشانده در گرمای افتاب بنشیند چون حلقه انداخته
فارغ کرده باید که فی الفور یک کبوتر بسمل کرده خون و دل بمع سینه خورانیده نیم سیر
نموده بدارد چون صاف کرد بوقت یک کبوتر دیگر بسمل کرده بوجه احسن سیر سازد
علی الصباح نیز کبوتر بسمل کرده بدستور صدر سیر ساخته بدارد و بشام آبداره داده
علی الصباح برصید اندازد اگر نوساد پرورده باشد بوزن دو سنرخ کافی است

بدستور سهل و یک آب نه بدار آب کم جانور میرود بر صید جستن و تیجی کردن نمی تواند
انچه ترتیب نوشته شده است یکسر مو تفاوت نکند طولم تایی را **نوع دویم** سهل
لکر جوانه نمک شنک دو سنخ صلح یک سنخ زنجبیل دو سنخ بقم شسته دو سنخ نبات
چهار سنخ اکر هندی دو سنخ تنکار بریان یک سنخ شب یمانی پخته دو سنخ قند
سیاه چهار سنخ این همه ادویه را باهم سائیده بمقدار تخم خرما حبها ساخته
یک حب بدهد وقتی که قی کرده فارغ کرده یک بنجال کلان انداز و بدستور صدر از آب
و تاب خبردار بوده سه روز طعمه داری نموده روز چهارم بوقت چاشت زنده بسمل کرده
خون و دل داده ابداره ور شکم کشته پر کرده القدر خون آلوده بخوراند که تا وقت
نماز ظهر خالی و صاف کرده بعده اینقدر ابداره داده بدارد که درود پاس شب
خصم کرده خالی و صاف کرده چون پاسی از شب بماند بر دست نشانده در روشنی
چراغ نشسته بیدار دارد وقتی که بطریق پرتافتن قیاغوسه بجنباند فی الفور
کنجشک بسمل کرده هردو سینه او داده تماغه پوشانده بدارد بخ صد تماغه فرو بیارد
قسم ششم سهل تولم تایی این بدو نوع است **نوع اول** سهل تولم تایی
تاشتولک و خانه ایز توانا نمک شنک سه سنخ بقم یک سنخ سنکو یزه دو سنخ
اکبر هندی دو سنخ صلح نیم سنخ مومیایی نیم سنخ نشک نیم سنخ نبات چهار

سنخ

سرخ خستهٔ ابیض پوست دور کرده نیم سرخ فلفل گرد باد سرخ قیم نیم سرخ
قند سیاه دو سرخ این هر دوازده را باهم سائیده باب لیموں و سمع غوینی
مقدار نیم تخم خرما حبها بسته یک حب تولم تائی را داده در گرمای افتاب نشسته خبردار باشد
که زود قی نکند چون پهه انداخته فارغ شده یک بنجال کلان انداز و بعده بدستور
صدر از اب و تاب خبردار باشد چون بحالت اصلی آید دو سینهٔ یک کنجشک بدهد
علی الصباح چهار سینهٔ دو کنجشک شام شش سینهٔ سه کنجشک روز سیوم بوقت
صبح هشت سینهٔ چهار کنجشک اخر روز زنده بسمل کرده بوجه احسن سیر نماید **نوع دویم**
مسهل تولم تائی جوانه نمک سنک یکسرخ نبات چهار سرخ مصبر نیم سرخ سنکار
بریان نیم سرخ خردل چهار سرخ قند سیاه دو سرخ بقم یکسرخ این هر هفت
ادویه را باهم سائیده دو حب ساخته یکحب بدستور صدر داده از اب و تاب خبردار باشد

باب بیست و ششم دانستن موسم شکار وغیره این مشتمل به پنج فصل است

فصل	فصل
اول دانستن موسم شکار	دویم دانستن روزهای شکار

فصل	فصل
سیوم دانستن اوقات شکار	چهارم دانستن رجال الغیب

فصل فصل

اوّل دانستن موسم شکار پنجم دانستن ساعات شکار

بدانکه موسم شکار در هر هفت اقلیم بایکدیگر مختلف است اگر تمامی را بنویسم کتاب دراز می شود بجهت آن موسم هند بیان کرده می شود که از موسم شکار هند ما هر شده ام پوشیده نماند که موسم شکار هند از پانزدهم سنبله تا آخر حوت است سنبله مراد با صطلاح هند ماه کاتک است و حوت مراد از چیت باشد درین شش ماه جانور باشتهای خود تمام صید میگیرد و بعد از ان هنگام بیضه میرسد و در شکم جانور مایهٔ تخم پیدا می شود بجهت آن در صید کردن تغافل میکند و اکثر دیده که چرخ زده اوج گرفته باسمان غایب شده رفته است در آن هنگام بر صید انداختن جبر است اگر ضرور باشد باید که اوّل از ادویه شکم جانور را پاک نموده بعده بر صید اندازد و ترتیب ادویه در باب سی و هفتم بظهور خواهد آمد درین شش ماه که بالا اند کور شد کلنک و مرغابی بسیار باشد لیکن چون کلنک از ولایت می آید لاغر میباشد از سبب گرسنگی از ادمی چندان نمی ترسد نزدیک رسیدن می دهد و جانور باسانی بگیرد هرگاه پنج شش بنماید فصل خورده فربه شده قوت میگیرد و بنابر از دور قراولی کرده پرواز آنده میگیرد و همچنین کلنک از محنت بسیار بدست می آید و جانور

تشویش

تشویش می باید باید که بر کلنگ فصل خورده بوقت کرایا او غزی اندازد تا با آسانی
بدست آید بجهت انکه از غایت فربهی ورکا با بریدن نمی تواند در اندک حرکت
نفس زده میگیرد و اکثر دیده که از کلنگ فصل خورده قریب نیم اثار شحم بر آمده است
و مرغابی را بهمه وقت مساویست اما در تاریکی صبح باز باسانی میگیرد خصوصا
چون افتاب در برج حوت میرسد مرغابی الخبان فربه میگردد که از غایت
فربهی از اب به تشویش تمام می خیزد و انچنین مرمرغابی را جانور باسانی میگیرد
اگر چه از دور تر اندازد **فصل دوم** دانستن روز شکار بدانکه روز شنبه و سه
شنبه مناسب و مسنون است در روز یکشنبه و دوشنبه اوسط است و بروز
چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه حذر باید کرد و سر هر یک شنو اول انکه روز شنبه که بزرگان
اختیار کرده اند بجهت انکه شنبه منسوب است بزحل و زحل کوکب نحس است
پس حرب و عداوت و عداوت و صید کردن انیک باشد خاصه قمر با و نظر متقابل
باشد بنابر آن صید بیشتر بدست می آید روز سه شنبه منسوب است بمریخ
که نحس اصغر و جلاد فلک است درین روز صید کردن و خون ریختن و حرب کردن
مناسب باشد در روز یکشنبه و دوشنبه از سعد و نحس قریب واقع شده اند
بنابران مرتبه این هر دو روز را اوسط قرار داده اند در روز چهارشنبه منسوب است

باهل ناموس و اخلاص کمال ازین سبب به اختیار کرده اند و روز پنجشنبه و جمعه منصوب است
بمشتری و زهره که ایشان هردو سعد اکبر و اصغر اند از قتل و غارت و خون ریختن دور
تر اند بجهت آن این هر سه روز را نه اختیار کرده اند فصل سیوم دانستن اوقات
شکار بدانکه استادان این دو وقت مقرر کرده اند علی الصباح و نماز دیگر بجهت انکه
درین هردو وقت جانور در صحرا صید گرفته غذای خود می سازد و چون نیم روز میشود
برای هوای خنک بپرواز آمده خود را باوج فلک میرساند هرچند که بلند تر می رود
بکرهٔ هوا نزدیک تر میگردد و هوای خنک می یابد هرگاه که جانور فربه را بوقت
زوال بر صید می اندازند در آن زمان البته عادت کوهی لاحق میشود بجهت آن
دریافتن هوای خنک میل ببالاتر میکند هرچند که اوج گرفته بالا می رود هوای خنک بیشتر
می یابد تا آنکه از چشم غایب می شود بهتر آنست که بوقت گرما جانور را بر صید
نه اندازد اگر ضرور باشد باید که بریسمان خام تمام بر پای و دم باز را یکجا کرده پیچیده
محکم بسته بر صید اندازد تا که دم جانور پهن نمیگردد و اوج گرفتن نتواند فصل چهارم
دانستن رجال الغیب و ستارهٔ نحس این مشتمل بدو قسم است

قسم ۱	قسم ۲
اول دانستن رجال الغیب	دویم دانستن ستارهٔ نحس که بمقابلهٔ او نباید رفت

قسم اول

قسم اول دانستن رجال الغیب این است باید که بهر طرف که برای صید برود
بموجب تاریخ حساب کرده رجال الغیب را عقب یا بدست چپ گذاشته
بهر سو که باشد مقابل آن روز تمام کیفیت آن از نقش ظاهر خواهد گشت



قسم دویم دانستن ستاره نحس که مقابل او بهیچ جانب نباید رفت اگر ضرور
باشد دافع آن کرده رفته باشد روز یکشنبه و جمعه ستاره جانب مغرب
میباشد روز شنبه و دوشنبه جانب مشرق میباشد روز سه شنبه و چهارشنبه
جانب شمال میباشد روز پنجشنبه جانب جنوب می باشد اگر ضرور باشد
این عمل کرده برود روز شنبه بروی یخ بخورد روز یکشنبه برگ تنبول بخورد روز
دوشنبه اینه بیند روز سه شنبه گشنیز خورد و روز چهارشنبه جغرات بخورد روز

فصل پنجم در دانستن ساعات شکار بدانکه روز و شب را هشت پاس گفته‌اند و هر قسمت کرده‌اند به چهار ساعات مقرر کرده‌اند بجهت آنکه ساعات نیک و بد معلوم گردد هر یک ساعت را دو و نیم گهری می‌شود مثلاً روز شنبه است ستارهٔ نحس است برای صید نیک باشد اما در میان دو و نیم گهری روز برآمدن سوار باید شد بجهت آنکه ساعت هر یک روز تا دو و نیم گهری میماند بعده ساعت روز دیگر میرسد تا که ساعت زحل و مریخ نرسد سوار نشود و طریق برآوردن ساعت این است مثلاً از روز سه شنبه است ساعت او تا دو و نیم گهری خواهد ماند چون سه گهری روز برآمده باشد ساعت روز شنبه رسد پس قران نحستن گردد روز سه شنبه تا پنج گهری روز برآمدن برای صید و خون ریختن نیک باشد بعده ساعت روز دیگر میرسد چون شش گهری روز برآمده باشد باید که از شنبه بشمرد بدین طریق شنبه یکشنبه دوشنبه سه شنبه چهارشنبه تا دو و نیم گهری ساعت چهارشنبه خواهد ماند و ستارهٔ چهارشنبه سعد اصغر است در ساعت سعد سوار نباید شد چون هشت گهری روز برآمده باشد ساعت یکشنبه میرسد از چهارشنبه بشمرد و چهارشنبه پنجشنبه جمعه شنبه یکشنبه ساعت روز یکشنبه اوسط است اگر درین ساعت

سوار کرده مضایقه ندارد و چون از شمردن هر روز که بر اعداد پنجم رسد ساعت
همان روز را اعتبار نماید بدین نمط تاریخ نحس بر آورده سوار شده باشد امید است
که حسب المدعا صید بدست آید چون خواهد که برای صید سوار شود باید که این
آیت کریمه را با تسمیه سه مرتبه خوانده بر خود و بر جانور خود دمیده روان کرده این است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ
عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ چون روان کرده اگر چیزی بحسب شگون پیش آید در آن زمان این
دعا خوانده بر دو بسم الله الرحمن الرحیم اَللّٰهُمَّ لَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ
وَلَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا إِلٰهَ غَيْرُكَ باب بیست و نهم طریق فال
کردن جانوران این مشتمل بر دو فصل است

فصل	فصل
اول طریق فال کردن زرد چشم	دویم فال کردن سیاه چشم

فصل اول فال کردن باز وغیره بدانکه اول دراج زاعین کرده هر چهار طرف
نرغه نموده حلقه کوچک زده مردمان را ایستاده کرده یک حلقه کلان از حلقه

کوچک بفاصله فلک تیر اندازی زنند که مردمان حلقهٔ کلان از یکدیگر بقدر یک گز اندازی
ایستاده باشند بعده مردمان حلقهٔ کوچک یکبارگی شبنم را از چوبها زدن
گیرند درینصورت دراج مضطرب شده بلند پریده اوج خواهد گرفت باز و باشه
زیر دراج آمده جسته باسانی تمام خواهد گرفت اگر احیاناً بدست نه آید یا دور
رفته بگیرد مردمان حلقهٔ کلان خبردار خواهند شد قواعد قال انیست **فصل دویم**
طریق قال کردن سیاه چشم این سه نوع است **نوع اول** طریق قال کردن
بحری باید که کلنکان را از دور معین کرده یکدایره کلان گرفته مردمانرا نسبت کنند
که از کلنکان قریب بکرده ایستاده باشند بعده یکدایرهٔ اوسط گرفته جماعت
مردم را تعیین نماید بعد از ان دایرهٔ سیوم کوچک گرفته مردمان دست کش را درین
دایرهٔ صغیر تعیین نموده طبل کرده بحری را اندازد و از صدای طبل کلنکان مضطرب
شده از دایرهٔ کوچک بیرون نتوانند رفت و برش خود را فراموش خواهند کرد
درین صورت بحری فرصت یافته باسانی قریب تر بگیرد و مردمان دایرهٔ صغیر
خود را رسانیده کلنک را گرفته از بحری خبردار خواهند شد احیاناً از دایرهٔ کوچک
بیرون رفته بگیرد مردمان دایرهٔ اوسط خبردار خواهند بود چون از دایرهٔ دویم بیرون
رفته بگیرد مردمان دایرهٔ سیوم خود را خواهند رسانند حاصل قال کردن این است

که هرجا که بحری تعقب کرده کلنک را بگیرد مردمان آنجا خبردار باشند که به بحری تشویش نرسد
نوع دویم طریق قال کردن چرخ باید که مردمان قال را بدستور بحری ایستاده کرده
حلقه بسته چرخ را سر داده مردمان دست کش که در دایرهٔ صغیر اند بطریق قال بحری
ساکت نباشند باید که بترتیب ایستاده انه غوغا کردن و طبل نواختن گیرند باواز
طبل و غوغای مردم کلنک مضطرب شده برش خود را فراموش خواهد کرد و در آن حالت
چرخ فرصت یافته خواهد گرفت **فواید** این سه دایره آنست که چرخ جانور ثقیل و کم
پر است و کلنک پر قوت و جلد تر است اگر قال نکرده باشند چرخ رسیدن نتواند
بر تقدیر اگر برسد هرگاه که دور رفته بگیرد دیر شکار رسیدن نتواند درینصورت
چرخ را تشویش کمال خواهد رسید اگر قال کرده باشند هرجا که بگیرد مردمان آن
دایرهٔ خبردار خواهند بود **نوع سیوم** طریق قال کردن لگر ه بوزد باید که اول دراج
یا کار وانک را عین کرده یکدایرهٔ کوچک زده بعده یکدایرهٔ کلان کنند که مابین هر دو
دایرهٔ تفاوت یک تیر اندازی باشد بعده لگر را ایستاده کرده مردمان دایرهٔ کوچک
بته را از چوب ما زدن گیرند چون دراج او میان را کد خود خواهد دید اغلب است
که بلند خواهد برید درینصورت لگر باسانی خواهد گرفت احیاناً اگر دهبته کند پس
مردمان دایرهٔ کلان بوجه احسن عین خواهند کرد بار دیگر البته خواهد گرفت **باب سیوم**

طریق نواختن طبل و دانستن صدای طبل که چطور باید و بچه ترتیب باید نواخت این مشتمل بچهار فصل است

فصل ۱ فصل ۲

اول شناختن صدای طبل دویم طریق نواختن طبل باز

فصل ۳ فصل ۴

سیوم در نبع نواختن طبل چهارم طریق نواختن طبل سیاه چشم

فصل اول شناختن صدای طبل بدانکه صدای طبل هرچند که زیر و بم صاف باشد بهتر بود اما صدای طبل خشک یا منجمد نباید از صدای خشک مرغابی اوج نمیگیرد و طبل کوب نیز بسیار سخت نباید بارهٔ ملایمت داشته باشد تا او از صاف بر آید

فصل دویم طریق نواختن طبل باز این مشتمل بده نوع است نوع اول نواختن طبل موافق مزاج باز نو باید که اول باز را چند روز باد از طبل آشنا سازد بعده بر مرغابی که اندازد موافق استعداد باز طبل بنوازد اگر در نواختن افراط کند احتمال دارد که مرغابی بسیار اوج گیرد که باز نوبان بلند رسیدن نتواند باز نو را اینقدر باید نواخت که تا رسیدن باز مرغابی اندکی معطل شده گریزان گردد

نوع دویم طریق نواختن طبل موافق مزاج باز کهنه باید که طبل را اینقدر قاعده بنوازد اگر مرغابی اصیل باشد سخت تر باید نواخت که خوب اوج بگیرد از اوج بسیار باز

کال

کامل خوشدل شده هرگاه میخواهد چیده میگیرد **نوع سیوم** طریق نواختن طبل باز
بلندپر باید که در نواختن طبل شتابی نکند اول باز را اوغی اندازد چون نصف
راه را طی کند بعده طبل نواختن گیرد باینصورت مرغابی اوج بسیار خواهد گرفت
باز فرصت باز بسهولیت تمام جسته خواهد ربود **نوع چهارم** طریق نواختن
طبل باز پست پر باید که اول طبل بنوازد چون مرغابی تا پریده اوج گرفتن گیرند
دست خود را نگاهداشته بخاطر جمع باز را سر دهد درین صورت باز خوشدل
شده هرگز خواهد چیده خواهد گرفت **نوع پنجم** نواختن طبل موافق فراخی
آب اگر آب کلانست و بهن بسیار دارد باید که اول باز را اوغی سر دهد چون
باز نصف راه طی کند بعده موافق قاعده نواختن طبل شروع کند وقتی که نزدیک رسد
تیزتر بنوازد که مرغابی مضطرب شده بسوی باز نه بیند و باز فرصت یافته باسانی
بگیرد و اگر آب خورد است و بهن کمتر دارد پس اوغی نه اندازد بدستور طبل کرده
دست خود را نگاهداشته اندازد **نوع ششم** نواختن طبل موافق باد تند
باید که در نواختن طبل سرعت نکند بجهت آنکه در زمان باد تند باندک آواز طبل
مرغابی اوج بسیار میگیرد که باز را بآن اوج رسیدن دشوار است اگر باد سست است
پس موافق قاعده بنوازد و هیچ مضایقه ندارد **نوع هفتم** نواختن طبل

سوافق فراخوری مرغابی رام شده یعنی جانور اکثر دیده و از چنگل باز خلاص شده است
پس اینچنین مرغابی را بی در بی نواختن عیب نیست انجا ضرورست که زود
زود و ثقیل تر بنوازد تا مرغابی مضطرب شده بطرف باز نه بیند و زود پران
نگردد و برای اوج گرفتن معطل خواهد کرد و درینصورت باز فرصت یافته خواهد
گرفت اگر در نواختن طبل معطل کنند خواهد که موافق قاعده بنوازد پس مرغابی
خبردار شده پران خواهد اگر در آن حالت باز خواهد که جسته بگیرد خود را در آب
خواهد انداخت و باز خالی خواهد افتاد نوع هشتم نواختن طبل موافق مزاج
مرغابی اوسط که نه بسیار رام شده و نه بسیار وحشی است باید که موافق قاعده
بنوازد بجهت انکه چون یک یک طبل بنوازد و بلندی مرغابی از حد اعتدال
نکند اگر در یک آن آواز طبل نشنود خاطر مرغابی تو هم گرفته طبل دیگر نخواهد خورد
و اوج گرفته مانند سر یا با آسمان غایب خواهد شد یا از روی آب همچنان
پران گردد که باز رسیدن نتواند نوع نهم نواختن طبل موافق مزاج مرغابی
وحشی که کاهی جانور ندیده و آواز طبل نشنیده است باید که اول مرغابی را
از روی آب پرانیده متصل باز را سر داده موافق قاعده طبل بنوازد چون
مرغابی از صدای طبل خواهد که استاده اوج گرفته پران گردد تا که اوج بگیرد باز

افرش

فرصت یافته ناگاه خواهد گرفت نوع دهم نواختن طبل موافق مزاج مرغابی بنید
کرانرا باصطلاح هند کرم بی میگویند آن طاقت طبل ندارد و باندک ثقالت طبل مانند
سر باد در آسمان غایب میشود باید که این چنین مرغابی را یکمرتبه یا دو مرتبه سبکتر
بنوازد و زنهار سرعت نکند و مرغابی دیگر چنانچه بعد چنین و خوشبانک و سرخ
سر و سونه و مانند این طبل ثقیل میخورند لیکن با قواعد و موافق محل باید نواخت
چنانچه بالا منقول است فصل سیوم در مانع نواختن طبل باز چون مرغابی
پریده باشد و باز دیگر خواهد که بر آب بنشیند اگر در آن زمان میرشکار باز را
سرداده طبل کند البته گریزان خواهد شد بعده هر چند که بنوازد هیچ سود نخواهد
کرد و بعضی میگویند که طبل را زود زود نباید نواخت بدانکه زود و دیر نواختن کلیه نیست
این بر طبیعت میرشکار است تعلق دارد در زمان ضرور چاره نیست خلاف قاعده
کردن لازم میشود بغیر ضرور اشتراکی کردن خامی میرشکار است فصل چهارم طریق
نواختن طبل سیاه چشم این چهار نوع است نوع اول طریق نواختن
طبل شاهین چون خواهد که شاهین را بر کلنک انداز د باید که اول طبل کند
باواز طبل کلنک متردد شده پای خود را دراز کرده پریدن بیگیرد در ینصورت
شاهین فرصت یافته هر جا که خوش میکند بخطا رفته فرود می آرد اما اگر از زانو ورا

بیکرد اگر طبل ننوازند پس کلنگ بخاطر جمع می پرد در آن زمان شاهین فرصت گرفتن
و آن وزانو نمی یابد هر جا که می یابد لاچار بچسپد اگر بسر چسپید البته کلنگ از ناخن و
زخمی بسازد اگر در بغل چسپید کلنگ سنان منقار زده جراحت می رساند اگر
بدم غده چسپید نگاهداشتن نتواند اگر از زانو در آن بگیرد هیچ افت نمی رسد
و سبکتر فروز می آید لیکن زود بزمین نمی آید پس طبل شاهین لازم ست
نوع دویم طریق نواختن طبل شاهین ره نورد و بحری بچه جا که آب خورد باشد
شاهین ایستاده کند چون خوب بلند کرد دیگر تبه زود زود و ثقیل تر بنوازد
هر چند که مرغابی اوج خواهد گرفت شاهین باستغنای تمام چسپیده خواهد گرفت
نوع سیوم نواختن طبل بحری شاهین رود شنقار باید که اول طبل ثقیل تر
بقوا الله نواخته متصل بحری را سر دهد چون متردد شده پای خود را دراز کرده بریدن
گیرد بحری فرصت یافته باستغنای هر جا که خوش میکند بیگیرد اما اکثر از گردن و شانه
گرفته فروز می آرد و هیچ آفت نمی رسد اگر بسر چسپید کلنگ از ناخن زخمی می سازد
اگر بران وزانو چسپید کم افت ست اما زود فروز آوردن نمی تواند نوع چهارم
طریق نواختن طبل چرغ بدانکه چرغ جانور ثقیل و کم پر ست اگر کلنگ خبردار شده
گریزان شود چرغ را رسیدن دشوار ست باید که چون چرغ را بکلنگ اندازد

متصل نواختن طبل شروع کند اما ثقیل تر وزود زود بنوازند و مردمان قوال نیز
شور و غوغا بکنند از صدای طبل و غوغای مردم کلنک متردد شده پرشس خود را فراموش
کرده معطل خواهند شد تا که معطل کرده چرغ فرصت یافته خواهد رفت پس بچرغ
لازم است باب سی و یکم طریق ساختن فتیلهٔ جانوران این بچهار فصل است

فصل ۱ | فصل ۲
اول طریق فتیلهٔ شاهین بحری | دویم طریق فتیلهٔ شنقار و چرغ
فصل ۳ | فصل ۴
سیوم طریق فتیلهٔ لکر و جهکر | چهارم طریق فتیلهٔ توئلم تاسیئ

فصل اول طریق شاهین و بحری بیار دپشم کو سفند که سفید باشد آورده
چند مرتبه باب شسته شانه کرده خشک نموده در آب لیمون ترکرده بدار و بعد از
ساعتی برآورده افشرده پیچیده از کف هر دو دست مالیده تاب داده بمقدار
بیضهٔ کنجشک سخت ساخته ریسمان باریک از پشم مذکور تابیده بالای فتیلهٔ
پیچیده بدار د اخر روز از مقدار نصف طعمه انداره بدهد وقتی که هضم شده در شکم
جانور اندکی بماند بعده فتیلهٔ مذکور را از آب شسته افشرده بالعاب دهن آلوده
کرده در حلق شاهین فرستاده بدارد و چون آخر شب بجهت بیدار داشتن

برخیزد نظر بر شاهین دارد وقتی که فتیلهٔ مذکور اندازد فی الفور زنده بسمل کرده خون

و دل داده بر صید انداخته سیر نماید اگر سست شده باشد پس از طعمهٔ زنده سیر نموده

آخر روز ابداره داده بدارد علی الصباح بر صید اندازد نوع دیگر بقم پرورده آورده

بمقدار چهار سرخ در فتیلهٔ پشمی پیچیده بدستور صدر داده بدارد چون علی الصباح

بر تابد زنده کشته خون و دل داده بر صید اندازد نوع دیگر پنبه نو آورده پهن کرده

تخم ترب و زنجبیل و صمغ و زاک بریان هر یک بمقدار سرخی و رکمیز کودک نابالغ مثل

صندل سائیده و پنبهٔ مذکور پیچیده تابداده فتیلهٔ ساخته بالای آن ریسمان خام

پیچیده بعد از خصم شدن طعمه بدستور صدر بدهد چون علی الصباح بر تابد زنده بسمل

کرده خون و دل داده بر صید انداخته سیر نماید از حد زیاده گرسنگی حاصل کرد

فصل دویم طریق فتیلهٔ شنقار و چرغ باید که در هر ماه یکمرتبه داده باشد پشم

گوسفند آورده بدستور صدر شسته پهن کرده بعده تک ننک بوزن یکماشه

گرفته کرده صاف نموده در پشم مذکور گذاشته تابداده بالای آن ریسمان باریک

قدری پیچیده بمقدار یک و نیم گنجشک سخت ساخته علی الصباح از معتاد نصف

طعمهٔ ابداره بدهد چون خصم کرده شکم شنقار خالی و صاف کرد بعده مابین

نماز ظهر و عصر فتیلهٔ را از لعاب دهن آلوده کرده در حلق شنقار انداخته با نگشت

خورد از حوصلهٔ او فرو زآورده بر دست نشانده بنظر شنقار دارد چون فتیلهٔ مذکور بعد
شبهم بر آید بعده از آب شیر آمیز زنجبیل آمیخته یکمرتبه حوصلهٔ شنقار را بر ساخته
بدارد علی الصباح خروس یا کبوتر بسمل کرده خون و دل داده نیم سیر نموده
آخر روز از سعتاد نصف طعمه ایداره خورانده بدارد علی الصباح بشکار مشغول شود
بحرغ نیز بدین طریق فتیله داده باشد فصل سیوم طریق فتیلهٔ لگر باید که پشم
گوسفند آورده شسته تابداده ریسمان تنک که از پشم باشد بالای آن پیچیده
مقدار بیضهٔ گنجشک سخت ساخته تمام روز کمیز کودک نابالغ تر کرده بدارد بعده آخر روز
نیم سیر نماید چون پاسی از شب بگذرد فتیلهٔ مذکور را افشرده در حلق لگر فرستاده
بدارد چون پاسی از شب بماند برخواسته در روشنی چراغ نشسته نظر بر لگر
دارد وقتی که فتیله را بر آید فی الفور زنده بسمل کرده خون و دل داده بعد از
ساعتی بر صید اندازد نوع دیگر پنبه را پهن کرده خون سیاه و شان مقدار
سه تو در پهن پنبه گذاشته پیچیده تابداده اندکی ریسمان خام پیچیده و مقدار
بیضهٔ گنجشک سخت ساخته در کمیز کودک نابالغ بدستور صدر داشته بلگر بدهد فصل چهارم
طریق ساختن فتیلهٔ تولم تای باید که پشم گوسفند را شسته خشک نموده پهن کرده
یک قلنو بخته در وگذاشته تابداده بالای آن ریسمان تنک پیچیده مقدار تخم خرما ساخته

آخر روز تولم تایی را بهم سیر نماید چون پادشاهی تب بکند رود در حلق تولم تایی فرستاده
بدارد وقتی که پاسی از شب باند برخواسته نظر بر تولم تایی دارد چون فتیله
مذکور پریده باشد فی الفور کنجشک بسمل کرده خون دل داده بر صید اندازد اگر شسته
کشته باشد پس امروز بر زنده سیر نموده بدارد روز دیگر بر صید اندازد

باب سی و دویم ساختن رساین جانوران این مشتمل بر دو فصل است

فصل ۲	فصل ۱
دویم رساین سیاه چشم	اول رساین زرد چشم

فصل اول طریق ساختن رساین باز وغیره زنجبیل سبز یک ماشه ضلع
نیم ماشه لقیم پرورده نیم ماشه طلبان نیم ماشه مومیایی دو سرخ لل نیم ماشه
نبات یک ماشه باید که اول زنجبیل را در آرد پنهان کرده غلوله ساخته در آتش
سرگین دفن کند چون سرخ شود برآورده با آن پنج ادویه حل نموده بدارد
روز شکار باز را بمقدار دو برنج با بشه را یک برنج کنند بیسره وغیره را نیم برنج در لقمه
گوشت پیچیده خوراینده ساعتی توقف کرده بر صید اندازد از حد زیاده حوصلی
خواهد کرد نوع دیگر سنگو پیر چهار توله در روغن ماده گاو بریان کرده بعده در آرد
گندم پنهان کرده مانند غلوله ساخته در آتش سرگین دفن نماید وقتی که پخته

سرخ کرده برآورده غلوله مذکور را شکافته شنکوبیز را برآورده سائیده دیبارچه بیز نموده بوزن دو توله بگیرد بعده این چند دوا دیگر نیز داخل کند سومیائی چهار سرخ گوشت نسک چهار سرخ گوشت مار شیر بوش پرورده یکماشه یاقوت نما سالکذشته یک سرخ پوست بیخ فادزهر کون مثل صندل سائیده چهار ماشه این هر پنج را باهم سائیده در شنکوبیز مذکور آمیخته با شراب دو آتشه خمیر کرده مقدار دانهٔ برنج حبها بسته بدارد بوقت احتیاج باز را دو حب بجانوران ریزه یک حب بدستور صدر داده بر صید انداخته سیر نماید فصل دوم طریق و ساختن رسایین سیاه چشم شکار بریان چهار ماشه خون سیاه وشان هفت ماشه زاک بریان چهار ماشه مصبر پرورده دو ماشه نوشادر نیم ماشه تلخ جبل نیم ماشه اوّل خون سیاه وشان را در آب لیمون کاغذی تر کرده در سایه بدارد چون خشک شود این هر شش چیز را باهم سائیده نگاهدارد چون بوقت شکار شاهین کوتاهی کند مقدار دانهٔ خردل در لقمهٔ گوشت پیچیده داده بعد از ساعتی بر صید اندازد و از حد زیاده خوبی خواهد کرد اگر بسیار فربه باشد پس مقدار یک برنج علی الصباح بدستور صدر داده بدارد و چون شحم سینه و شکم انداخته فارغ گردد بعده باب شیرگرم زنجبیل آمیخته حوصلهٔ شاهین بر سازد و وقتی که بیحال ما

کرده صاف کرده مقدار نصف راتب ابداره بدهد علی الصباح برصید اندازد
گرسنگی خوب پیدا خواهد کرد و تجربه است مقدار یک و نیم خردل اگر فربه باشد یک نیم
برنج بدهد بشنقار و چرغ بوقت شکار یکبرنج اگر فربه باشد مقدار چهار برنج
داده طعمه داری نموده برصید انداخته سیر نماید بجانوران ریزه بوقت شکار
مقدار نیم خردل داده برصید اندازد اگر فربه باشد مقدار یک خردل داده بدستور
صدر از آب و تاب خبردار باشد نسخه دیگر جلبات یکسرخ مومیائی یکسرخ
نوشادر پنج سرخ ضلع چهار سرخ افیون مصری دو سرخ یاقوت ناسالکده شسته
دو سرخ بلح چیل سه سرخ مصبر سه سرخ بقیم شسته چهار سرخ قریم یکسرخ
فلفل گرد یکسرخ این هر یازده چیز را باهم سائیده بدارد بعده کاه عطرناک و برگ
کرمه و برگ پنج انگشت هندی و برگ ساه سپرغم این هر چهار برگ را جدا جدا کوفته
شیرهٔ هر یک بوزن دو تولچه گرفته مقدار ده تولچه کمیز طفل نابالغ گرفته شیره و
کمیز را باهم آمیخته در اوندیسی که قلعدار باشد بپزد تا که مقدار دو تولچه بماند
بعده فرود آورده سرد نموده ادویها که سائیده نگاهداشته شده است
باهم آمیخته مثل معجون ساخته بدارد و بوقت شکار شاهین و بحری دیگر مقدار
نیم برنج داده از ساعتی برصید اندازد و شنقار و چرغ مقدار یک برنج در لقمه

گوشت سنجیده خوراننده بعد از ساعتی بر صید انداخته سیر نماید اگر صید زود دیر نشود باید که
جانور زنده بسمل کرده خون دودل بدهد که دماغ برسد و بجانوران ریزه مقدار دانهٔ خردل کافی است

باب سیوم ساختن چاشنی جانوران این باب مشتمل است بر سه فصل است

فصل ۲	فصل ۱
دویم طریق چاشنی سیاه چشم	اول طریق چاشنی زرد چشم

فصل ۱	فصل ۳
اول طریق چاشنی زرد چشم	سیوم طریق چاشنی مشترک

باید که نبات آورده از کارد تراشیده مانند تخم خرما ساخته صاف نموده در حلق باز
انداخته بانگشت خورد فرو رسانده در گرمای آفتاب بر دست نشانده بنشیند
چون قی کرده کسافت سینه بیرون انداخته فارغ گردد بعد از ساعتی آب شیر گرم
زنجبیل آمیخته پیش باز بدارد که بطور خود نوشیده باشد چون آب خورده فارغ
شود بنجال سفید کرده بعده اندازهٔ یک گنجشک بی استخوان بدهد بوقت شام نیم
سیر نموده بدارد علی الصباح بر صید انداخته سیر نماید تا هفته آینده اشتهای قایم
خواهد ماند اگر باز فربه باشد در هفته یکمرتبه داده باشد و گرنه در ماهی دو مرتبه این عمل
کرده باشد تا اندرون باز پاک و صاف بماند اما باشه را مقدار نیم تخم خرما بدهد

دو سرخ این هر سه را باهم سائیده در پنج ظفار مذکور آمیخته خوب حل کرده شکم شکر
خوره مذکور کافته رودها بر آورده تمام بدن او را از سناکار و سوراخ سوراخ نموده
ادویه مذکور اندرون و بیرون شکر خوره مذکور طلا کرده روغن بادام که دو تولچه باشد
بریان کرده بدارد وقتی که جانور بر صید تغافل کند باید که از گوشت شکر خوره مذکور مقدار
چهار سرخ شل صندل سائیده در لقمه گوشت پیچیده بخوراند چون یکدو پنجال کند
آب شیر گرم پیش باز بدارد وقتی که آب خورده فارغ شود اندکی ابداره داده
بدارد و بوقت شام طعمه معتاد داده علی الصباح بر صید اندازد اگر کاهیه خوبی نکند
روز دیگر نیز همین عمل کند اشتهای خاطر خواه حاصل خواهد شد این وزن باز
و شاهین و بحری است بجانوران ریزه مقدار یکسرخ کافی است نوع دیگر
پنج جستهٔ ابیض دو سرخ یاقوت نا سالگذشته نیم سرخ شنجرف نیم سرخ
این هر سه را باهم سائیده باز و شاهین و بحری و لگر را مقدار یک و نیم سرخ
در لقمه گوشت پیچیده بدهد شنقار و چرغ سه سرخ بجانوران ریزه نیم سرخ
کافی است بعد از انداختن دو پنجال بر صید اندازد نوع دیگر تنکار بریان یکسرخ
شنجرف یکسرخ یاقوت نا سالگذشته نیم سرخ فرفیخ نیم سرخ زاک نیم سرخ
این هر پنج را باهم سائیده باز و شاهین و بحری و لگر را مقدار دو سرخ شنقار

و چرغ چهار سرخ بجانوران ریزه نیم سرخ در لقمهٔ گوشت پیچیده بخورانند بعد از یکدو
بچنگال انداختن بر صید انداخته سیر نماید اگر صید زود بدست نه آید زنده بسمل کرده
خون و دل داده بر صید انداخته سیر کنند تا پانزده روز گرسنگی قایم خواهد ماند مجرب
است باب سی و چهارم ساختن لقمهٔ جانوران این بدو فصل است

فصل ۱ فصل ۲

اول طریق لقمهٔ مشترک دویم طریق لقمهٔ سیاه چشم

فصل اول طریق لقمهٔ مشترک که بجمیع جانوران نافع باشد این است ترب
کلان که اهل هند نوار گویند آورده تمام برگ کلان دور کرده با چند برگ خورد
در سایه خشک نموده نگاه دارد و بوقت شکار بوزن سه سرخ ترب مذکور حبته
ابیض نیم سرخ یاقوت تا سالکه شسته نیم سرخ این هر سه باهم سائیده در لقمهٔ
گوشت پیچیده بخورانند چون در چنگال اندازد و بر صید انداخته سیر نماید اگر نزدیک
صید رسیده بگیرد پس بداند که کیفیت بسیار شده است باید که فی الفور
زنده بسمل کرده خون و دل داده ساعتی توقف نموده بر صید انداخته
سیر سازد اگر دران حالت خون نه دهد بیم مرگ باشد این وزن باز و شاهین
و بحری و لگر است شنقار و چرغ دو چند بده بجانوران ریزه چهارم حصه از وزن

بارکافی است نوع دیگر زنجبیل چهار سرخ جلبان یکسرخ سوسیای یکسرخ خون سیاه
وشان یکسرخ نمک سنگ دو سرخ نبات یکماشه تنکار بریان دو سرخ صبر دو سرخ این
هر هشت را باهم سائیده باب برنج آسوده بمقدار دانه مونگ حبها بسته نگاهدارد
بوقت شکار باز و شاهین را یک حب اگر بسیار فربه باشد دو حب شنقار و چرغ را
از سه تا چهار حب بجانوران ریزه نیم حب بدستور صدر داده بر صید اندازد اگر
صید رود و بدست نه آید زنده بسمل کرده خون و دل داده بعد از ساعتی بر صید انداخته
سیر نماید نوع دیگر مردم که فصد میکنند از آن خون پرچه کرباس آلوده کرده بدارد
چون خواهد که شکار برد و پارچه مذکور را باب شسته بوزن یکسرخ تنکار بریان آمیخته
یک سینه گنجشک در و تر کرده بخوراند این وزن باز و شاهین و بحری و لگر است بجانوران
ریزه نیم سینه کافی است نوع دیگر ضلع شش ماشه سنگویر یک و نیم تولچه صبر یکتولچه
تنکار بریان چهار ماشه شب یمانی بریان چهار ماشه کمیز گو و کان نابالغ بوزن
دو آثار آب لیمون کاغذی چهار ده تولچه باید که کمیز و آب لیمون را در هم نموده این
هر پنج ادویه را در کمیز مذکور انداخته در اوند فلیدار بپزد تا که تمام کمیز سوخته مثل حوره
کرده بعده فرو آورده هر یک را بر آورده جدا جدا خشک نموده بدارد وگاهی باز و شاهین
و بحری و لگر را یک ضلع یا سنگویر بمقدار آن از کارد تراشیده در قیاغو پیچیده بدهد

چون علی الصباح پر تابد زنده بسمل کرده تا شستاشتکنی کرده بر صید اندازد تا پانزده روز
اشتها قایم خواهد ماند بجانوران ریزه نیم ضلع کافیست و بسبب مذکور را بوقت شکار
مقدار نیم برنج بشاهین و بحری و لگر در لقمه گوشت پیچیده داده ساعتی توقف
کرده بر صید اندازد از حد زیاده خوبی خواهد کرد اما جانوران درد چشم بسبب نباید داد و
اگر بدهد نقصان رساند نوع دیگر تنکار بریان یکماشه شنجرف نیم ماشه نشاسک
دو سرخ این هر سه را باهم ساییده بدارد بوقت شکار باز و شاهین و بحری و
لگر را یکسرخ شنقار و چرغ را از دو تا سه سرخ در لقمه گوشت پیچیده بعد از ساعتی
بر صید اندازد بجانوران ریزه نیم سرخ کافی است تا یکهفته اشتها خواهد ماند نوع دیگر
بادیان یکماشه نبات یکماشه شکوپر یکماشه ضلع نیم ماشه زاک پخته نیم ماشه
تنکار بریان نیم ماشه نشاسک دو سرخ این هر هفت را باهم ساییده نگاهدارد
بوقت شکار باز و شاهین و بحری و لگر را مقدار یکسرخ شنقار و چرغ را از دو تا سه
سرخ در لقمه گوشت پیچیده داده بعد از ساعتی بر صید انداخته سیر نماید بجانوران
ریزه نیم سرخ کافی است تا یک هفته اشتها خواهد ماند نوع دیگر مار شیر نوش آورده
مقدار یک وجب سر و دم بریده دور کرده باقی را در اوند گلی انداخته سر پوش نموده
در زمین دفن کند بعد از یکهفته بر آورده به بیند اگر افتاده باشد بر آورده در سایه

خشک نماید و اگر کرم پیدا نشده باشد باز دفن کنند که کرم افتد چون کرم پیدا شود خشک نموده بوزن چهار
سرخ نمک چهار سرخ نوشادر چهار سرخ این هرسه را با هم سائیده بدارد بوقت
شکار باز و شاهین و چرغ و لگر را مقدار یکسرخ شنقار و چرغ را دو سرخ بجانوران
ریزه یک سرخ در لقمهٔ گوشت بجیده داده بعد از ساعتی بر صید انداخته سیر نماید
اگر صید زود بدست نه آید زنده بسمل کرده خون و دل داده بر صید انداخته سیر سازد
نوع دیگر جبه کمیز یکسرخ نشک سوسیائی ضلع زاک نجته زنجبیل قریم اکر خراسانی
بقم شسته ملح جبل نوشادر نیم وزن نبات دو چند این هر دوازده را با هم سائیده
نگاه دارد بوقت شکار باز و شاهین و بحری و لگر را مقدار دانهٔ مونک در لقمهٔ گوشت
بجیده بدهد شنقار و چرغ را بوزن دو سرخ بجانوران ریزه مقدار خردل در لقمه
گوشت داده بر صید انداز د اگر صید زود بدست نه اید فی الفور زنده بسمل کرده
خون و دل داده بعد از ساعتی بر صید انداخته سیر نماید نوع دیگر جلیان یکسرخ
سوسیائی یکسرخ بصر دو سرخ ضلع دو سرخ بر دنج چهار سرخ ملح جبل دو سرخ
سنگویر چهار سرخ تکار بریان شش سرخ زعفران دو سرخ قاقله کبار دو سرخ
قرفه چهار سرخ جلجلان چهار سرخ قریم دو سرخ شب یمانی نجته یکسرخ فلفل کرد
یکسرخ اکر خراسانی یکسرخ این هر شانزده چیز را با هم سائیده بدارد و بعده

لولکار

162

کوکنار آورده در آب تر کرده مالیده افشرده آب سنج برآورده با خمر در هم کرده ادویه مذکور را
خمیر کرده مقدار دانه مونگ حبها ساخته بدارد بوقت شکار باز و شاهین و بحری و لگر را
یک حب اگر بسیار فربه باشد تا دو حب در لقمه گوشت پیچیده خورانیده ساعتی توقف
نموده بر صید اندازد و اگر صید زود بدست نه آید زنده بسمل کرده خون و دل داده
بعد از ساعتی بر صید انداخته سیر نماید شنقار و چرغ را از سه حب تا چهار حب بجانوران
ریزه نیم حب کافی است **فصل دویم** طریق لقمه سیاه چشم این بر دو قسم است

قسم ۲	قسم ۱
دویم طریق لقمه شنقار و چرغ و لگر	اول طریق لقمه شاهین و بحری

قسم اول طریق لقمه شاهین وغیره نشک سومیائی بردی یخ سنکوز نشب یمانی
بخته تنکار بریان بقم شسته این هر هفت ادویه را برابر وزن باهم سائیده با ثقل
ام که در زمستان مانند کف برگاه می اندازد خمیر کرده مقدار دانه مونگ حبها بسته نگاه دارد
بوقت شکار نیم حب در لقمه گوشت پیچیده داده بعد از ساعتی بر صید انداخته سیر نماید
اگر بسیار فربه باشد یک حب بدهد تولم تائی را با دو حب کافی است **نوع دیگر**
ایلوه هنجا شه بقم شسته هنجا شه بلادر یکعدد و باید که بلادر را از سنان کارد دو سه
سوراخ کرده لعبه ایلوه و بقم در لیمون کاغذی پر کرده از گل حکمت نموده در آتش اندازد

بقم و ایلوه را باهم سائیده نگاهدارد بعده بقم وغیره یکماشه زنجبیل نیم ماشه
تنکار بریان دو سرخ نوشادر یک سرخ ملح جبل یک سرخ اکبر خراسانی
یک سرخ ضلع دو یک سرخ نشک یک سرخ سومیائی یک سرخ این هرده چیز را باهم سائیده
باهم باخمر مقدار دانهٔ مونک حبها بسته بدارد بوقت شکار یک حب در لقمه گوشت
پیچیده داده بعد از ساعتی بر صید انداخته سیر نماید اگر صید زود بدست نه اید
زنده بسمل کرده خون و دل داده بر صید اندازد تو لم تائی باهم حب کافی است
تا یک ماه اشتها قایم خواهم ماند **قسم دویم** طریق لقمهٔ شنقار و چرغ و لگر چو
سیاه و نشان دو سرخ ایلوه دو سرخ زنجبیل دو سرخ تنکار بریان دو سرخ
نوشادر یک سرخ ملح جبل یک سرخ اکبر خراسانی یک سرخ روغن بلادر یک سرخ
باید که اول تخم لیمون دور کرده این هر هشت ادویه را در لیمون مذکور پر نموده از
گل حکمت کرده در آتش اندازد وقتی که سرخ شود سرد نموده ادویه بر آورده
باب لیمون حل کرده مقدار دانه مونک حبها بدارد بوقت شکار شنقار و چرغ
دو حب لگر را نیم حب در لقمه گوشت پیچیده داده بعد از ساعتی بر صید اندازد
اگر صید زود بدست نه اید فی الفور زنده بسمل کرده خون و دل داده بر صید
انداخته سیر نماید تا یکماه اشتها قایم خواهد ماند **نوع سیوم** عاقرقره دو سرخ

بقم

بقم دو سرخ مصبر دو سرخ زنجبیل دو سرخ غلم بابی زر یکسرخ نوشادر یکسرخ
نمک سنگ یکسرخ اکبر خراسانی دو سرخ جوز دو سرخ ضلع دو سرخ یاقوت
غاسالکد شته یکسرخ افیون مصری دو سرخ این هر دوازده ادویه را باهم سائیده
باب سنج انگشت هندی خمیر کرده بدارد بعده ترب آورده بند در میان
تر شیده جدا کرده از سنان کارد مغز او بر آورده خالی نموده ادویه مذکور
که خمیر کرده شده است درو پر نموده از گل حکمت کرده در آتش اندازد وقتی که
پخته شود کرده سرد نموده ادویات مذکور بر آورده باب برگ ترب
حل کرده مقدار دانه موتک حبها بسته بدارد شنقار و چرغ را یک حب
لگر را نیم حب در لقمه گوشت پیچیده داده بعد از ساعتی بر صید اندازد اگر
صید زود بدست نیاید زنده بسمل کرده خون دل داده بعد از ساعتی
بر صید انداخته سیر نماید تا دو ماه اشتها قایم خواهد ماند نوع دیگر زهر شناخی
دو ماشه سنکو زهر هشت ماشه ضلع چهار ماشه جوز بویه سنج ماشه لبن الغنم
بوزن سه آثار زهر را با هشت در لبن اندازد بعده این هر سه ادویه باهم
سائیده در لبن انداخته بر دیگدان گذاشته آتش کند تا که بنصف
ماند بعده فرود آورده سرد نماید چون در طعوه افتد از بالای لبن بر آورده

بدارد بعده نان خواه خراساني يكتوله نارون دوماشه ضلع يكماشه اگر خراساني نيم ماشه قاقله گجراتي يكماشه اين هر پنج ادويه را باهم سائيده باروغن مذكور اميخته خمير كرده مقدار دانهٔ مونگ حبها بسته نگاهدارد شنقار و چرغ را يكحب در لقمهٔ گوشت پيچيده خوراننده ساعتي توقف كرده بر صيد انداخته سير نمايد بلكه نيم حب كافيست از حد زياده خوبي خواهد كرده زهر كه امانت است بعضي از استادان نزد خود ميدارند بجهت آنكه چون در ميان مير شكاران بحث مير شكاري ميشود كه اگر تو استادي هستي شكره كه امروز گرفته باشند هم امروز گير انگس ورانز مان مير شكار دانا في الفور از زهر مذكور مقدار دانهٔ مونگ در لقمهٔ گوشت پيچيده در حلق شكره فرستاده بعد از ساعتي ريسمان از چشم او دور كرده بر صيد مي اندازند اگر خطا كند از غايت مستي بر درخت رفتن نتواند بر زمين خواهد نشست و از آدم نخواهد گريخت چون صيد را بگيرد اندك خون چشانده باشد بدين طريق دو سه دست بر صيد انداخته وقتي كه سير ميكنند بجهت خوردن طعمه جان بجان بخش مي سپارد نوع ديگر لقمهٔ جميع سياه چشم بايد كه زهرهٔ خرس و جگر ضيغم آورده جدا جدا خشك نموده بدارد چون جانور بهمه وادي اراسته شده باشد بايد كه زهرهٔ مذكور را مقدار دانهٔ مونگ چهارم

حصه قلنفر باهم از کمیز طفل سائیده در لقمهٔ گوشت بپیچیده خورانیده زود باد ولی
داده سیر نماید بعده دو بادولی دیگر بی لقمه داده سوم کم نموده تا دو سه روز در میان
داده بعده جگر ضیغم مقدار دانهٔ سونک شنگ نیم سونک ضلع نیم سونک باکمیز
کودک نابالغ حل کرده در لقمهٔ گوشت بپیچیده خورانیده زود بر صید اندازد
اگر صید زود بدست نه اید زنده بسمل کرده خون و دل داده بر صید انداخته
سیر نماید نوع دیگر لقمهٔ تولم تائی که انجار ست بوست بیخ سیم که بیخ شش
ساله باشد آورده در سایه خشک نموده بدارد وقتی که تولم تائی هندی
بهمه داروی آراسته شده از بادولی فارغ گردد بعد ازان بوست بیخ مذکور
مقدار دانهٔ خردل شل صندل سائیده در لقمهٔ گوشت بپیچیده خورانیده بعد از
ساعتی بر صید انداخته سیر نماید زنهار از دانهٔ خردل زیاده ندهد اگر
زیاده رسد اغلب است که هلاک گردد بجری تولم تائی بجانوران دیگر بدهد
باب سی و پنجم حریص کردن جانوران این مشتمل بر دو فصل است

فصل　　　　فصل

اول حریص کردن جانوران　　　　دویم تندرست داشتن جانوران

فصل اول حریص کردن جانوران باید که اول یکدرم قرنفل را سائیده سه

حصه کرده تا سه روز در لقمهٔ گوشت پیچیده داده باشد بعده روز چهارم عسل خالص آورده
در ظروف گل جوشانیده بقوام آورده مقدار تخم خرما حب ساخته در حلق باز فرستاده
بعد از چهار گهری ابداره گنجشک داده بدارد تا سه روز این عمل کند حریص گردد نوع دیگر
ضلع یکماشه آورده بر صقال آب نارسیده گذاشته آتش کند تا که نزدیک
سوختن رسد بعده کمیز کودک نابالغ بوزن ده تولچه آورده پاشیده باشد
تا که تمام خشک شود بعد ازان بوزن یکتولچه کمیز تازه امیخته فرو آورده در سایه
خشک نموده این ادویات نیز داخل سازد یا قوت نما سالگذشته نیم سرخ
جلبان یک سرخ سوسیای یکسرخ کافور جودانه نیم سرخ جسته ابیض مقشر دو سرخ
نوسادر نیم سرخ پوست بیخ ظفار شل صندل سائیده دو سرخ قلم پای زر نیم
سرخ این هر نه اجزا را بعه ضلع مذکور که با کمیز در صقال سوخته شده بآب
لیمون باهم سائیده مقدار روانه سونک جها بسته نگاهدارد باز نیم گوشت را
دو حب اگر بسیار فربه باشد از سه تا چهار حب در لقمهٔ گوشت پیچیده داده
بعد از انداختن یک پنجال کلان آب شیر گرم زنجبیل امیخته در کاسه چینی پیش باز
بدارد که بطور خود نوشیده باشد اما احتیاط کند که ناخن باز از آب تر نشود
چون آب خورده فارغ گردد پنجال باز سفید شود بعده دو سه لقمه آبدار ه بدهد

چون خصم کرده صاف شود بوقت شام از ابداره نیم سیر نموده بدارد و وقتی که
چهار گهری شب بماند برخاسته باز را بر دست نشانده در روشنی چرغ بنشیند
چون بطریق برتافتن قیاغو سر بجنباند یک گنجشک بسمل کرده هر دو سینهٔ او گرم
گرم خورانده بدارد علی الصباح در تاریکی صبح بر صید انداخته سیر نماید تا یک
سال اشتها و حرص قایم خواهد ماند شاهین و بحری و لگر همین قدر داده آب
از مایچه بدهد تنبقار و چرغ شش حب بدهد و بجانوران ریزه نیم حب
اگر بسیار فربه باشد تا یک حب بدهد نوع دیگر تخم شملت نیم ماشه
سنکویز پنج ماشه قریم پنج ماشه فلفل گرد نیم ماشه اگر خراسانی پنج ماشه
این همه پنج را باهم سائیده ازین اشجار ما از شیرهٔ یک شجر حل کرده خشک نموده
باشند شیرهٔ برگ سطرفج و برگ برهنت اسود برگ خار و از گون و شیرهٔ
بانجان بانیج و برگ و شیرهٔ بادنجن هندی و شیرهٔ داجبل بانیج و برگ و شیرهٔ
خروج الهوش سیاه بانیج و برگ و شیرهٔ برگ شانه و شیرهٔ پنج انگشت هندی
اما هر یک شیرهٔ مقدار نیم توله باشد چون ازین شیره ها فارغ گردد بعده این
چند ادویه داخل کرده در شیر عورت پسر دار تر کرده بدارد روز دیگر بر آورده
در سایه خشک نموده باب لیمون کاغذی حل کرده خشک نماید این است بهمن سفید

پنج ماشه سورنجان مصری ایضاً صعلب ایضاً مصبر ایضاً بذر البنج ایضاً سیاه دانه ایضاً نانخواه هندی ایضاً عنبر اشهب نیم ماشه جلبان یکماشه یاقوت نا سالکه شسته دو ماشه قافله کجراتی ایضاً قلم پای زر یکسرخ تنکار بریان دو سرخ بقم شسته ایضاً شب یمانی ایضاً چون از آب لیمون خشک شود بعده در شراب دو آتشه حل کرده خشک نموده در کلاب خالص سائیده مقدار دانهٔ مونک حبها بسته نگاهدارد باز و شاهین و بحری ولکر و حب و شنقار و چرغ را چهار حب اگر بسیار فربه باشد شش حب بجانوران ریزه یکحب در لقمهٔ گوشت بیچیده بخوراند چون دو سه بجال کرده صاف شود آب شیر گرم زنجبیل آمیخته پیش باز بدارد چون از آب خوردن باز ماند از ابداره نیم سیر نماید علی الصباح زنده بسمل کرده خون و دل داده بر صید اندازد تا یک سال اشتها تغیر نخواهد شد اگر جانور سیاه چشم باشد اب از ناچه بدبد نوع دیگر آرد بس چهار تولچه و چهار ماشه ارزن کوهی دو تولچه دو ماشه و دو سرخ یاقوت نا سالکه شسته دو ماشه و سه سرخ جلبان چهار سرخ مومیائی چهار سرخ مصبر پرورده دو سرخ بقم پرورده دو سرخ نبات دو لچه و دو ماشه و دو سرخ این هر هشت جزرا باهم سائیده میدارد بعده شنگرف بوزن دو ماشه و پنج سرخ ناکوفته در روغن ماده گاو بریان

نموده

نموده ساینده در ادویه مذکور که ساینده شده است آمیخته از شیره از ین اشیاها
حل کرده باشد شیره برگ تیشل چهار توله و چهار ماشه شیره برگ ضفودن چهار توله و چهار
ماشه شیره برگ خروج الهوش سیاه یکتوله شیره برگ واجیل اسود چهار توله و چهار
ماشه شیره بیخ انگشت هندی چهار توله و چهار ماشه شیره عطرناک چهار توله و چهار
ماشه خمر چهار توله و چهار ماشه اگر بهم نرسد قند یقون دو دو اشه باشد کنیز کودک
نابالغ دو توله و دو ماشه چون از حل کردن تمام اجزا خشک شود مقدار دانه نمک
چهار ماشه بدار و باز و شاهین و بحری و به را دو حب اگر نیم گوشت باشد
یک حب شنقار و چرغ را سه حب بجانوران ریزه نیم حب در لقمه گوشت
پیچیده خورانیده بعد از ساعتی بر صید انداخته سازد اگر صید زود بهم نرسد
جانور زنده بسمل کرده خون و دل داده بر صید اندازد تا یکماه حریص و گرسنه
خواهد ماند هیچ تفاوت نخواهد کرد **فصل دویم** تندرست داشتن جانوران
خصوصا باز و باشه را لازم است که در هفته یکمرتبه روز جمع داده باشد این ادویه را
دانایان هند سوندهای میخوانند او نافواید آن دارد که باشه را طعمه هر جانوری که
داند بدید هیچ ضرر نرسد اینست تخم شمالت یکماشه سیاه دانه ایضا بردی یخ
ایضا جلبان ایضا مومیائی ایضا فنج ایضا گوشت مارشیر نوش سالگذشته

ایضاً یاقوت ناسالکذشته دو سرخ ضلع ایضاً این هر نه اجزا را باهم سائیده از شیره
برک شاه سپرغم اسود حل کرده بمقدار دانهٔ مونک حبها بسته نکاهدارد بوقت بر آمدن
افتاب باز و شاهین و بحری را دو حب و شنقار و چرغ را از سه تا چهار حب و بجانوران ریزه
یک حب در لقمهٔ کوشت بجیده بدهد چون دو سه بچال کرده فارغ شود طعمه آبدار ده
بخوراند نوع دیگر جلیان دو سرخ سومیائی ایضاً ضلع ایضاً تباشیر ایضاً شنگرف
ایضاً نانخواه فرفنج ایضاً اکر خراسانی ایضاً چوب جینی ده سرخ یاقوت ناسالکذشته
نیم سرخ صمغ عربی دو سرخ اوّل صمغ مذکور را باب حل کرده این هر ده ادویه را
باهم سائیده جامه بیز نموده از آب مذکور خمیر کرده بمقدار دانه مونک حبها بسته
بدارد و باز و شاهین و بحری را دو حب شنقار و چرغ را از سه تا چهار حب بجانوران
ریزه یک حب کافی است بدستور صدر در لقمهٔ کوشت داده آبدار خورانده
بدارد از حد زیاده اشتها بیدا خواهد کرد و تندرست خواهد ماند مجربست

باب سی و ششم ساختن سنکتاب و فواید آن این باب مشتمل بدو فصل است

فصل	فصل
اوّل طریق ساختن سنکتاب	دویم دانستن فواید سنکتاب

فصل اوّل بیاد کنیز کودک نابالغ یک حصه آب دو حصه باهم در هم کرده تمام

شب در شب نم بدارد علی الصباح پیش از طلوع افتاب هفت سنگریزه با پارچه‌های
سفال آب رسیده در آتش انداز و چون هر یک سرخ شود یکان یکان برآ
آورده در آن یکسیر مذکور انداخته سرد نموده یکقطره در لقمه گوشت طلا کرده بخوراند
بجانوران ریزه نیم قطره کافیست نوع دیگر گوکنار نیم تولچه آب تازه چهار
تولچه گوکنار مذکور در آب مالیده پارچه نیز نموده بعده هفت سنگریزه در آتش
یا چق دشتی سرخ کرده یکان یکان بدستور صدر سرد ساخته از پارچه گذرانده
این چند ادویه داخل نماید تنکار نیم سرخ مومیائی یا دو سرخ نبات یکماشه
یاقوت نما سالگذشته یا دو سرخ سنگو... یکسرخ این هر سرخ را باهم سائیده
در سنگتاب مذکور امیخته بجانوران کلان یک سینه گنجشک تر کرده بخوراند
بجانوران ریزه یک قطره کافیست نوع دیگر آهن را هفت مرتبه
در آتش سرخ کرده در آب غوطه داده سرد نماید بعد از ان تخم قاقله
کجراتی دو سرخ مصبر یا دو سرخ ارزن کوهی نیم سرخ نبات دو ماشه این
هر چهار را باهم سائیده در آب مذکور داخل کرده بدستور صدر بجانوران بدهد
نوع دیگر خمر چهار تولچه اکر بهم نرسد قند یقوت باشد وکمیز کودک نارسیده
دو تولچه آب تازه دو تولچه این هر سه را باهم امیخته هفت سنگریزه را در آتش

باجی دشتی سنج کرده بدستور صدر یکان یکان را غوته داده سرد نموده بدارد
بعده قافله گجراتی دو سنج تنکار بریان یکسنج ضلع یکسنج این هر سه را باهم
سائیده در سنکتاب مذکور امیخته بجانوران کلان یک سینه کنجشک تر کرده بجانوران
ریزه یکقطره کافی ست نوع دیگر استخوان کله سگ دیوانه را در چراغ سوخته
هفت مرتبه در کمیز یا بانع که دو تولچه باشد غوته داده سرد نماید بعده ارزن کوهی
دو سنج تنکار بریان یکسنج باهم سائیده در کمیز مذکور امیخته بجانوران کلان
دو قطره بجانوران ریزه نیم قطره در لقمه گوشت طلا نموده بخوراند فصل دویم
دانستن فواید سنکتاب که بجانوران چه نفع بخشد اوّل انکه شکم جانور را
صاف کرده اشتهای صادق پیدا میکند دویم انکه بلغمی یا بادی که درون شکم
جانور حادث شده باشد برطرف میشود سیوم انکه خونیکه از ضرب درون جانور
غلیظ شده باشد دفع سازد و انچه گرانی طعمه باشد زایل ساخته اشتها آرد باب بیست و هفتم
شناختن مستی جانوران و فرو کردن آن این مشتمل بدو فصل ست

فصل ۱	فصل ۲
اوّل شناختن مستی جانوران	دویم فرو کردن مستی جانوران

فصل اوّل شناختن مستی جانوران چون افتاب در برج حمل می آید بر

جانوران

جانوران ستی غلبه میکند نشانش آن که بسوی آسمان بسیار میگیرد و چون غلیواز
با ماند آن جانوری از بالای آن میگذرد از او دیده به یک چشم خواب رود
و بالهای خود را فرو گذاشته دم را بالا برداشته می نشیند بر هر جانور که چنین نشان
ظاهر شود بداند که غلبه ستی شده است فصل دویم در دفع ستی جانوران بدبگه
فلفل کرد آورده از گلاب اگر بهم نرسد باب شبنمه حل کرده مقدار دانه مونک
چهار بسته نگاه دارد وقتی که جانور ست شده عنبری شروع کند باید که بوقت
برآمدن افتاب یک حب در لقمه گوشت پیچیده بجانور خورانیده در افتاب
ساعتی بدارد و چون یکدو بنجال انداز داب شیر گرم بدهد که صاف کرد بعده
طعمه اندازه بدارد بدین طریق یکروز درمیان او دویه مذکور داده باشد تا سه نوبت
این عمل کند تمام مایه بیضه خواهد افتاد نوع دیگر فلفل گرد دو سرخ قریم الیضا نوسادر
نیم سرخ این هر سه ادویه را بگلاب سائیده مقدار دانه مونک چهار بسته بدارد
بوقت احتیاج بدستور صدر بجانور داده باشد امید است که در شکم جانور اثر بیضه
نخواهد ماند لیکن درین روزها که ادویه بدهد در هر بنجال نگاه کرده باشد وقتی که
اسقاط بیضه کرده مثل زردی بیضه همراه بنجال چیزی خواهد افتاد چون زردی برطرف
شده بنجال جانور صاف و سفید شود بداند که درونه جانور پاک گردیده است

باب بیست و ششم طریق اراستن جانوران ابتر و غیره این مشتمل بسه فصل است

فصل فصل

اوّل اراستن جانوران وردچشم دویم طریق اراستن سیاه چشم

فصل فصل

سیوم گیرکردن جانور ازصید ترسیده اوّل آراستن جانور وردچشم

اوّل انکه بوقت طلبیدن جانور راست و درست نمی آید تا بوقت امدن در راه
می نشیند یا ایستاده چرخ زدن گیرد علاج بسم که اگر در راه نشسته باشد باید که
برلب آب رفته جانور را بدست دست کش داده خود برلب دیگر استاده
بطلبد یقین است که براب نشستن نتواند البته بدست خواهد آمد چون
امده لطعمه جید بوجه احسن سیر کرده بدست دارد و دل جوی جانور کرده باشد
بدین طریق هر روز طلبیده سیر کرده باشد تا که خوی درست آمدن گیرد
بعده هر جا که داند طلبیده باشد اگر استاده شده چرخ زده باشد باید که
بحلقهٔ طناب طلبیده اراسته کرداند ترتیب حلقه طناب در باب پانزدهم در
فصل سیوم منقول است فصل دویم طریق ارستن دستونه دادن
سیاه چشم که هیچ وجه ستونه نمیکند بوقت کشیدن دلبه بر زمین می نشیند

بابدکه

باید که اول جانور را باشتها آورده بصحرا رفته در میان گاه یا زراعت که مقدار سینه آدم کلانی داشته باشد ایستاده دلبه بدست گرفته نعره کرده بکردانند البته بی شبه آمده دست خواهد انداخت چون جانور خواهد که دست بر دلبه اندازد بجای دلبه مذکور باشد البته خطا کرده در زراعت خواهد افتاد و در زراعت زود بر آمدن نتواند بعد از محنت بسیار پریشان در بال و پر زده خواهد بر آید وقتی که بر آمده پریدن گیرد نعره کرده دلبه بگردانند چون نزدیک دلبه رسد باز باشد از ترس زراعت محافظت خود کرده بالا خواهد جست و در زراعت نخواهد افتاد بدین طریق دو سه مرتبه دغا داده بر دلبه جستانیده بوجه احسن سیر سازد بدین نمط هر روز در زراعت طلبیده ستونه را افزوده باشد تا که به پنجاه ستونه رسد چون سرگرم شود بعده هر جا که وانند طلبیده باشند

فصل سیوم دلیر کردن جانوران از صید ترسیده این بدو قسم است

قسم

اول دلیر کردن جانور از صید ترسیده

دویم در بالغ بر صید انداختن شاهین وغیره

قسم اول بدانکه چون شاهین و بحری وغیره را از صید زخمی یا المی رسیده باشد باید که چند روز ترک صید کرده آسایش داده از گوشت سابق پاره

لاغر ساخته چند روز بر دلیه خوابیده بسر کم سازد چون با شتهای کمال رسد و اشتیاق
صید کما حقه بید اکند بعده یکبار ولی همان صید آورده چنان پوشیده بدید که جانور
بداند که صید صحرائی گرفته ام چون بگیرد بوجه احسن سیر کرده آرام داده طعمه وار
نموده دو سه روز در میان داده بطریق جانور از قابو بر صید انداخته سیر سازد
آن روز و شب آرام داده دو سه روز در میان توقف نموده با شتهای
صادق آورده سیر نموده باشد دلیر گردد و ترس آن صید از دل جانور بدر
شود اگر همان گوشت بر صید اندازد احتمال دارد که بگیرد اگر جانور بیدل یکمرتبه
یا دو مرتبه بر صید نرود عادت پیدا کرده هرگز بر صید نخواهد رفت اکثر دیده شده
که میر شکاران از تدبیر آن عاجز گشته اند قسم دویم در بالغ بر صید انداختن و
جانوران بدانکه بحری و شنقار و چرغ را بعد از سه چهار روز بر صید انداخته
سیر نموده باشد اما بر صید اول سیر نموده باشد هرگز از صید اول جدا کرده
بار دیگر بر صید نه اندازد هرگاه که یک مرتبه دو مرتبه از صید اول جدا کرده بر صید
دیگر اندازد اغلب است که برغبت تمام نتازد بلکه تغافل کرده از راه ترس باز
خواهد گشت تا که جانور اشتهای صادق و رغبت کمال پیدا نکرده باشد هرگز بر صید
نباید انداخت و این ترغیب یاد باید داشت بدانکه بعضی مذکور در نوشتن

الث

راست نمی آید تا که در خدمت استاد دانا شب و روز حاضر نباشد و کم و زیاده دادن طعمه ندیده باشد و طریق آب و دارام نفهمیده باشد فن جانورداری بمرتبهٔ کمال دست ندهد

باب بست و سیم طریق کریز بستن و برآوردن جانوران این مشتمل بر شش فصل است

فصل ۱	فصل ۲
اول کریز طریق بستن ورد چشم	دویم طریق کریز بستن سیاه چشم
فصل ۳	فصل ۴
سیوم طریق زود برآوردن از کریز	چهارم طریق جبان بر جانور و مانع آن
فصل ۵	فصل ۶
پنجم طریق ساختن بخور و نعل و کس	ششم طریق برآوردن جانوران از کریز

فصل اول طریق کریز بستن درد چشم چون خواهد که باز را در کریز به بندد باید که اول مسهل داده اندرون باز پاک و صاف نموده در خانهٔ تنها به بندد که خلوت باشد و نمناک نبود و پاکیزه تر باید که آن خانه بسیار کلان و نه بسیار خورد باشد و سقف آن بلند باید که اگر جانور بطپید بازوی آن به سقف نرسد اگر خانه ندکور پست باشد بوقت طپیدن پر جانور شکسته میگردد بلکه ضرب در بازوی جانور چنان میرسد که ازان سبب کور پر میشود و انچنان باید ساخت که دود و غبار

نرسد و برای جانوران ریزه خانه تنها بناید و ریک خانه چند جانور را اگر نر مید بند
اما دروازهٔ آن خانه بسوی شمال باید ساخت بجهت انکه در حالت کریز جانور را
از باد جنوب محفوظ باید داشت که علت خورهٔ دهان و سرشاد و بردهٔ بر چشم
دوانند از باد جنوب حادث شود بنابران استادان دروازهٔ کریز خانه را
بطرف شمال اختیار کرده اند و بر دروازهٔ انخانه بپوسته طور ایزان دارند بجهت
انکه احیاناً اگر جانور خلاص شود مدر رفتن نتواند گربه و راسو عروس وغیره گزنده
دخل کردن نتوانند لیکن همواره بیماری جانور را نگاه کرده باشد و طعمهای
غیر مکرر میداده باشد و صید زنده پیش باز نه افکند چون که اگر جانور زنده را
باز بگیرد البته زور خواهد کرد و در هنگام کریز از زور کردن بیم هلاکت باشد اگر هلاک
نشود انواع علتها پیدا خواهد کرد چنانچه کوریری و شل و مانندان باید که هر روز
جانور غیر مکرر بسمل کرده پاک نموده باز بدهٔ ماده گاو یا گوسفند اگر بهم نرسد بارد عن
شیر بخت ضم کرده خون آلوده خورانده باشد و گاه گاه روغن زیتون مقدار
یک قطره در لقمهٔ گوشت طلا نموده داده باشد که اندرون جانور چرب
و نرم کرده و پرهای جانور بر قوت و راست و درست و ملایم و بی عیب برآید
اگر اندرون جانور خشک که پرها زبون و خشک و کوتاه برآید تا که باز در کریز

خانه باشد باید که دایم آن خانه را پاکیزه دارد و هر صبح و شام جاروب جوا ده باشد
و پیش باز تغار پر اب کرده داشته باشد و هر روز سبزه یا گل آورده پیش
باز نشانده باشد سبزه را دیده جانور خوشدل میگردد و چون خوشوقت
می باشد فربه و توانا شده از گزیر رود و بی علت می بر آید اگر در حالت گزیر
جانور غمگین باشد پژمرده و عاجز بر اید چون خواهد که اندرون گزیرخانه در آید
باید که بیرون استاده آواز خود شنوانده باز را آگاه کرده در آمده باشد چونکه
در زبان فربهی اگر از چیزی میترسد تا مدت یاد میدارد و از ان واهمه از هر یک
چیز میترسیده باشد **فصل دویم** طریق گزیر بستن سیاه چشم همچو
ترتیب باز است لیکن بجای سبزه سنگریزه گذاشته اند بجهت آنکه جانور
سیاه چشم به سنگریزه رغبت تمام دارد و خصوصاً شاهین چونکه میخورد
علی الصباح مثل قیاغو میسر باید از خوردن و برآمدن سنگریزه فواید آن باشد
که رطوبت را بر خود پیچیده بعضی الایش که درون شکم جانور می باشد بیرون
می آید بنا بران از گزیر رود بی علت فارغ میشود و اما سنگریزه هر یک کم و
زیاده مقدار از یک نخود باشد لیکن خالص باید ریگ آمیخته نباشد
و سنگریزه از دریا آورده گذاشته اند و جانور سیاه چشم را بلند و کوتاه نباید

بست بجهت انکه اگر بیرشکار حاضر نباشد و بطلبید شل باز بر گشته نشستن نتواند
او پران شده هلاک میگردد و اگر هلاک نشود حدوث علتها پیدا کند بهتر آن است
که بتو از نه بنند و بر نعل باز گل مدمه ساخته بر آن نشانند نوع دیگر در ماورالنهر
برای هر یک جانور جدا جدا خانها در کاه میسازند و از پای جانور بند بر آورده
تنها میگذارند و جانوران زنده چنانچه کبوتر و فاخته و موسیچه مانند این از شکاف
خانه هر روز میگذارند تا بطور خود گرفته میخورد و آب نیز از بیرون میبرند لیکن
خانها بسیار می باید اگر میسر شود این ترتیب افضل است چونکه از کریز زود
بی علت می بر آید فصل سیوم طریق زود بر آوردن از کریز باید که
در موسم کریز تا بر یافتن بر ناداده باشد آن اینست گوشت خرگوش را
از نمک مومیائی پرورده خشک نموده سائیده بدارد هر روز بمقدار یک
نخود بر طعمه پاشیده داده باشد زود بی علت بر آید نوع دیگر کرم
مغیلان که بالای خود از خارها بافته خانه ساخته خود درون آن میباشد
آورده کرم مذکور را از درمیان بریده نصف آن از طرف پائین در لقمه
گوشت پیچیده بخورانند بعد از یکدو چنگال انداختن طعمه زنده بدهد تا سه روز
این عمل کنند نوع دیگر گوشت خارپشت آورده با روغن شیر بجنبت چرب

کرده تا سه روز بخورانند مفید است نوع دیگر پنج گل سوسن آورده سائیده
بمقدار نخود بر طعمه پاشیده تا شش روز بدهد مفید است نوع دیگر انجیر آورده
تمام شب در آب تر کرده بدارد و علی الصباح از ان آب گوشت اسپ تر کرده
بدهد تا سه روز این عمل کند نوع دیگر عدد دو گوسفند جوان آورده
در سایه خشک کرده سائیده بدارد هر روز بمقدار نخود بر طعمه پاشیده
داده باشد از بعضی علل محفوظ خواهد ماند نوع دیگر زنبور سیاه یک نخود
زنبور خور و یک عدد این هر دو را در روغن ماده گاو بریان کرده پارچه بیز
نموده جلبان یکسرخ مومیائی یکسرخ باهم سائیده در روغن مذکور آمیخته
نگاهدارد تا دو هفته از ان روغن طعمه چرب کرده داده باشد نوع دیگر
اگر خواهد که یک مرتبه تمام پرها برآید باید که مار و شش خطی یک عدد در روغن
ماده گاو چندان بریان کند که نزدیک سوختن رسد اما احتیاط کند
که سوخته نگردد بعده پارچه بیز نموده این چند ادویه داخل سازد جلبان دو
یکسرخ را مومیائی ایضا ضلع ایضا یاقوت ناسالگذشته ایضا گوشت
مارشیر توسن یکماشه زعفران دو سرخ این هر شش چیز را باهم سائیده
در روغن مذکور آمیخته بدارد تا یازده روز ازین روغن طعمه چرب کرده داده باشند

انشاء الله تعالی تمام پر ها را یکبار کی خواهد بر تافت مجرب است و گاه گاه طعمهٔ
کبوتر بچه که بچه پر بیرون نرسیده باشد و گوشت خوکچه خورانده باشد مفید است
بعضی با تجربه کار در عین گریز عدد دو بوقلمو و کیلاس و جغنه بجانور میدهند بجهت
آنکه زود از گریز برآید اما نمیدانند که انواع علت پیدا میکنند چنانچه پر گردان و مانند
این میر شکار دانا هرگز نمیدهد **فصل چهارم** طریق چیدن پر جانوران
و مانع آن که اگر ضرور باشد کدام پر بچیند و کدام پر نباید چید بهتر آن است
که هیچ پر جانور نچیند خود بخود خواهد بر تافت چونکه از چیدن پر بجانور ایذا میرسد
و خون می برآید از آن سبب کور پر میکرد و اگر پر دم را بچیند هیچ مضایقه نیست
بجهت آنکه دم غذه تمام چرب است رو تن پر بند شدن نمیتواند اگر خون
آمده در شگاف پر بند هم میشود وقتی که بر می آید آن خون بسته از زور برآورده
خود می برآید اما پر بازو را هرگز نباید چید بجهت آنکه بازو خشک است چون پر بازو را
از زور کشیده می برارند در سنفد پر خون آمده بند شده مانند راه سنده می ماند
از آن سبب کور پر میشود اگر از سببی پر بازو برآمده باشد یا کسی از بی وقوفی
خود چیده باشد باید که قی الفور دانه جو آورده از کارد صاف نموده با موافق
سنفد هیچ پر جانور دیگر آورده از روغن زیت چرب کرده در آن سنفد مذکور

بکوانند

بگذارند اگر روغن زیت بهم نرسد باید که از موم شمع گداخته چرب کرده بگذارند
که خون در شفقه کرده شدن نتواند فصل پنجم طریق ساختن بنوارد
تعل و جلس باید که بنوارد از چوب بید انجیر بسازد که پای جانور اماس نکند
و بر تعل و جلس سقلات یا سنجیان باید دوخت که ناخن جانور سوده نگردد
لیکن برای جانوران ورد چشم جلس مناسب است و برای سیاه چشم تعل بهتر است
اما در ایام که نیز بنوارد را کیاه دست بر با کیاه رسن پیچیده جانور را بر آن نشانده
که زیر دهد نوع دیگر نمک سنگ دو حصه گل سه حصه باهم خمیر کرده شکل فتیله شمع
ساخته چوب بید انجیر را بمقدار فتیله مذکور از رو حال ساخته فتیله را در شکاف
چوب بید انجیر کرده چهره کشد که صاف گردد بیست و بلند نماند بعده جانور را
بر آن نشانده که زیر بدهد تا هیچ آزار یا حادث نخواهد شد نوع دیگر
برای جانوران سیاه چشم دو دمدمه متصل بتفاوت یکدست از گل
در کریز خانه بسازد که بمقدار یکدست بلند و بمقدار یک شبر پهن بود اما تسمه
جانور در از بندد که بهر دو دمدمه که خواهد نشسته باشد اگر خانه جدا باشد پس بند از پا
بر آورده بگذارد که بطور خود بر هر دو دمدمه که خواهد نشیند فصل ششم
طریق بر آوردن جانوران از کریز چون جانور از کریز فارغ شود یکدو مرتبه در

باران بدارد که خوب تر گردد بعده اندرون خانه برده طعمهٔ گرم خون آلوده بخوراند
دو سه روز در میان داده طعمه داری شروع کند باید که روز اول بر طعمه اندک
آب پاشیده بدهد روز دویم پاره شسته بدهد بدین طریق روز بروز
آب زیاده کرده باشد وقتی که پاره لاغر شده گرسنگی پیدا کند بعد
از آن بدست گیرد اگر همچنان فربه از گریز بر آورده بدست گیرد اغلب است
که حدوث عللها پیدا کند چنانچه ضیق النفس و سستی و ناگواری و برگردان
و بر خورده و مانند این بجهت آن اوستادان فرموده اند که جانور فربه را
هرگز از گریز نباید بر آورد تا که بحد لاغر شده اشتها پیدا نکند بدست نگیرد باب هفتم
شناختن علت جانوران این باب مشتمل بشصت و هشت فصل است

فصل ۱	فصل ۲
اول شناختن باد خورده	دویم شناختن سر گشاد
فصل ۳	فصل ۴
سیوم شناختن چشم فرار	چهارم شناختن سفید مرگ
فصل ۵	فصل ۶
پنجم شناختن صرع	ششم شناختن گل چشم

فصل

فصل ۷

هفتم شناختن پرده دوانده

فصل ۸

هشتم شناختن درد گوش

فصل ۹

نهم شناختن باد لقوه

فصل ۱۰

دهم شناختن شقاق و ناخن کج در از شده

فصل ۱۱

یازدهم شناختن حوزه دهان

فصل ۱۲

دوازدهم شناختن زهر باد

فصل ۱۳

سیزدهم شناختن بوندی

فصل ۱۴

چهاردهم شناختن آب انداخته

فصل ۱۵

پانزدهم شناختن درشکاف زبان

فصل ۱۶

شانزدهم شناختن خورخوره

فصل ۱۷

هفدهم شناختن گلوگیر

فصل ۱۸

هژدهم شناختن ضیق النفس

فصل ۱۹

نوزدهم شناختن قیاغو نگاهداشته

فصل ۲۰

بستم شناختن طعمه بر حوصله بسته

فصل ۲۱

فصل ۲۲

بیست و یکم شناختن طمعه افکنده

بیست و دویم شناختن فریاد کرده

فصل ۲۳

فصل ۲۴

بیست و سیوم شناختن ناگواری

بیست و چهارم شناختن موی فروبرد

فصل ۲۵

فصل ۲۶

بیست و پنجم شناختن درد و بال

بیست و ششم شناختن حجک

فصل ۲۷

فصل ۲۸

بیست و هفتم شناختن قیصر سیسے

بیست و هشتم شناختن باد وقت

فصل ۲۹

فصل ۳۰

بیست و نهم شناختن کرمازده

سیی ام شناختن کسر بازاد

فصل ۳۱

فصل ۳۲

سیی و یکم شناختن رسوم

سیی و دویم شناختن خربرسیده

فصل ۳۳

فصل ۳۴

سیی و سیوم شناختن کاهش

سیی و چهارم شناختن فاقه کشیده

فصل ۳۵

فصل ۳۶

سیی و پنجم شناختن سوخته سهل

سیی و ششم شناختن برگردان

فصل

فصل ۳۷

سی و هفتم شناختن کور بره

فصل ۳۸

سی و هشتم شناختن بر خورده

فصل ۳۹

سی و نهم شناختن پر شکسته

فصل ۴۰

چهلم شناختن بر از احاته گوشت شکسته

فصل ۴۱

چهل و یکم شناختن پر کج شده

فصل ۴۲

چهل و دویم شناختن جانور جرب شده

فصل ۴۳

چهل و سیوم شناختن جانور جرکین شده

فصل ۴۴

چهل و چهارم شناختن شپش جانور

فصل ۴۵

چهل پنجم شناختن ته نابسته

فصل ۴۶

چهل و ششم شناختن کرم شکم

فصل ۴۷

چهل و هفتم شناختن باد شکم

فصل ۴۸

چهل و هشتم شناختن سنگ شکم

فصل ۴۹

چهل نهم شناختن بجرا

فصل ۵۰

پنجاهم شناختن دم افشانده

فصل ۵۱

فصل ۵۲

پنجاه و یکم شناختن تنگی مقعد

پنجاه و دویم شناختن مقعد گشاده

فصل ۵۳

فصل ۵۴

پنجاه و سیوم شناختن مقعد برون آمده

پنجاه و چهارم شناختن باسور

فصل ۵۵

فصل ۵۶

پنجاه و پنجم شناختن ضاق

پنجاه و ششم شناختن استخوان ران شکسته

فصل ۵۷

فصل ۵۸

پنجاه و هفتم شناختن ران برون آمده

پنجاه و هشتم شناختن استخوان ساق شکسته

فصل ۵۹

فصل ۶۰

پنجاه و نهم شناختن بی دراز

شصتم شناختن لبسوط

فصل ۶۱

فصل ۶۲

شصت و یکم شناختن آماس خناق

شصت و دویم شناختن اماس بچه

فصل ۶۳

فصل ۶۴

شصت و سیوم شناختن پنجه برون آمده

شصت و چهارم شناختن تکمه

فصل ۶۵

فصل ۶۶

شصت و پنجم شناختن نقرص

شصت و ششم شناختن عقل با

فصل

فصل ۶۷ فصل ۶۹

شصت و هفتم شناختن انگشت شکسته شصت و هشتم شناختن ناخن برآمده

فصل اول شناختن باد خوره نشانش آن باشد که بر منقار جانور باشد زخم چیزی پیدا میشود و روز بروز پوسیدن گیرد تا اینکه طعمه خوردن نتواند فصل دویم شناختن سرگش و نشانش آنست که دماغ جانور گرفته شود نفس از بینی گرفتن نتواند و عطسه بسیار زند و همراه عطسه آب یا بلغم چیزی بیرون می آید و در اندک حرکت نفس زدن جنبش بر پای بینی ظاهر گردد لیکن جانور تندرست باشد این علت بسه سبب حادث میشود اول اینکه گوشت های سرد بسیار میخورانند بجهت آن بلغم قوی میگردد دویم آن بود که باب سینه اکثر طعمه میدهند سیوم آن است که بخار سرد در دماغ جانور رسیده منجمد میشود فصل سیوم شناختن چشم فراز نشانش آن است که خراشیدگی اواز باشد و کف از دهن ظاهر شود و اشتها کم شده روز بروز لاغر شدن گیرد و این مرض از شش پیدا میشود بسبب اینکه داشت بسیار کرد و گوشت کاهیش با شرط میخورانند فصل چهارم شناختن سفید مرک نشانش اینکه باشد که جانور فربه گرخت یکرود و در چشم وی

حرکت کم باشد و خیره خیره نماید اما طعمه را هضم کند و بحال صاف باشد این علت از
باد مخالف لاحق میشود فصل پنجم شناختن صرع سکن او در دماغ باشد
نشانش آنست که گاه گاه جانور را لرزه پیدا میشود و گاهی مثل جانور بسمل کرده میطپد
و هر دو چشم سفید می شوند و کف در دهن می آرد این مرض البته بسبب حادث
میگردد اول انکه تشنج رطوبت خام واقع میشود در دماغ و عصب تا که اعضا را
حرکت میدهند و هم در رگها کردین نمیتوانند بدشواری نفور میکند در رگهای
تمام بدن کشیده میشوند و حرکت باضطراب و در هم می آرد چون روح
اضطراب میکند رطوبت خام که در دماغ است گرم شده جوش و نفخ
می انگیزد و جانور را بیهوش می سازد بجهت انکه الات حرکت سست
میشوند نفس تنگ برون می آید دویم آن است که بمشارکت معده حادث
میگردد و آن اینست که در صحرا صیدی گرفته میخورد که آن جانور سمیت داشته
باشد بخاران از معده بدماغ میرسد هر وقتی که آن بخار گرم شده در
جوش می آید جانور بی طاقت میشود سیوم انباشد که در زمانیکه جانور را
بر صید می اندازند صید را گرفته بر زمین می نشیند در آن زمان باری یا گرم
می گردد هر گاه که زخم بزرگ رسیده باشد بخار زهر آن بدماغ میرسد هر وقتی که

آن بخار گرم میشود و جانور بطاقت میکرد جانوری از مرض صرع مرده بود برای امتحان سرش را کافته دیده شده در مغز او هیچ رطوبتی نمانده بود فصل ششم شناختن گل چشم نشانش اینبود که در چشم جانور سفید ظاهر شود و این مرض بسه سبب حادث میشود اوّل انکه چون جانور در دام می افتد چشمش بجاسید و زند بوقت کشایدن ریسمان چشم در دیده میرسد دویم آن است که جای ضرب رسد یا تاغه سخت و چسپان بود سیوم آن باشد که بسببی نشر زقوم در چشم افتد فصل هفتم شناختن پرده دوانده نشانش اینباشد که جانور بر چشم خود پرده کشیده باشد این علت از سه سبب لاحق میشود اوّل از بسیار دادن غذای غلیظ حادث می شود دویم آنست که طعمه گرد آلوده یا از کار ونا شسته طعمه ساخته میدهند سیوم اینباشد که چون صید کلان میکرد و بربازوی آن صید در چشم جانور میرسد فصل هشتم شناختن درد گوش نشانش اینبود که یک طرف جانور سر خود را ویران وارد و غمگین باشد این علت از باد و بلخه پیدا میشود فصل نهم شناختن باد لقوه نشانش اینباشد که سر خود را کج کرده بسوی آسمان نگران باشد و دهانش کج کرده و باز و دم خود را کج

کردن نتواند و گاه گاه سیه بزه از جلبس باین افتد این مرض ۳ سبب حادث میشود اول انکه مرغابی را در هوای سرد گرفته اکثر در آب افتاده باشد دویم آن است که میرشکار از صادی خود گوشت چهار پایان اکثر میخورانند سیوم اینباشد که در هنگام گریز طعمه جانوران زنده و روغن نمی دهند بجهت آن تمام بدن و دماغ جانور سرد و خشک شده است فصل دهم شناختن منقار و ناخن دراز و کج شده سبب اینباشد که در هنگام گریز از بیخبری میرشکار منقار و ناخن جانور کج میگردد که طعمه خوردن نمی تواند فصل ۱۱ یازدهم شناختن خوره دهان آن بدو قسم است شناخت قسم اول اینست که بر زبان جانور چیزی مانند ارزن و اینها ظاهر میشود و از دهن جانور بوی بد می آید قسم دویم آن است که اندرون و برون دهن جانور یکدانه یا دو دانه مثل تکمه پیدا میشود این هر دو را میرشکاران هند عقلی میگویند بد مرض است فصل ۱۲ دوازدهم شناختن زهرباد این بدو قسم است

قسم ۲	قسم ۱
دویم که صحت یافتن آن دشوار است	اول شناختن انکه اکثر زحمت میباید

قسم اول اینست که چشم جانور سرخ شده کف ظاهر شود و ابرو اماسیده گردد

بعضی

بعضی را بر کام و زبان شل اثر آن را انها پدید باشد و در اندک تغافل جانور
هلاک میشود اگر هلاک نشود کور گردد معالجه زود باید کرد از معالجه بعضی جانور صحت
می یابد بعضی نمی یابد قسم دویم انباشد که بنجال جانور مثل بنجال کبوتر منجمد
شده بسبزی مایل گردد و هیچ آثار زهرباد ظاهر نباشد یکایک جانور
طعمه میکرد اند و آب سیر نیز همراه طعمه و بعد بر تافتن طعمه انداخته در میان
یکدو روز هلاک میشود هر جانوری را که زهرباد و باین قسم حادث گردد کم زید
سبب این علت انباشد که طعمه گرد آلوده یا از دست وکار ناشسته
طعمه ساخته میدهند فصل سیزدهم شناختن بوندی نشانش انباشد
که در هنگام هوای گرم ناگاه چند قطرهٔ خون از دهن جانور می برآید و فی الفور
هلاک می شود با وجود که استادان علاج آن فرموده اند سبب این
مرض میشود که در شکار یا در صحرا های افتاب خورده باشد بجهت آن
بردانایان این فن فرموده اند که جانور را از افتاب محفوظ باید داشت
فصل چهاردهم شناختن اب انداخته نشانش انباشد که جانور از دهن
خود مدام آب انداخته باشد و هر دو بای سفید گردد اهل هند این علت را
کلنجر مینامند سبب انباشد که در هنگام گریز نده نمی خورانند گوشت

بچهار پایان باب ترکرده بیدهند فصل ۱۵ پانزدهم شناختن وردشکاف
زبان نشانش آن است که جانور سرخود را بسیار افشاند و غمگین باشد
این مرض ازان شود که بوقت طعمه خوردن از جبری رمیده باشد که
گوشت در شکاف زبان رفته است بجهت آن اوستادان فرموده
اند که جانور را چنان سیر کرده باشد که از پس او کسی نگذرد فصل ۱۶ شانزدهم
شناختن خور خوره نشانش اینباشد که از حلق جانور اوازی برآمده باشد
سوشته بلغم تا بحلق می آید باز همراه نفس تا به شش میرود بنابرآن شوت
از حلق برآمده باشد این علت از سبب سردی حادث میگردد که مدام
طعمه باب شبنمه میدهند فصل ۱۷ هفدهم شناختن کلوگیران بدو قسم است
قسم اول آن است که اندرون حلق جانور رشته پیدا شود شکل حلقه
کرده باشد اصلا جانور طعمه خوردن نتواند اگر فی الفور علاج کنند صحت بیابد
وگرنه هلاک میگردد قسم دویم اینباشد که زخمی اندرون وبرون حلق جانور
پیدا شود وسرد گردن اماسیده باشد و بلغم نیز در دهن بسیم میرسد
وطعمه خوردن نتواند و جانور سست میگردد و نقصان این مرض را از زهرباد
میگویند اگر میرشکار دانا باشد اندرون و برون حلق جانور ملاحظه کرده

معلوم

معلوم میکند **فصل هفدهم** شناختن ضیق النفس نشانش اینباشد
که در اندک حرکت نفس زدن گیرد اما در کفتکی و دماغ جانور تیز نفس میزند
قیاس باید کرد اگر در نفس زدن برهای سینه بجنبد بداند که ضیق النفس است اگر برهای تهی و شکم
جنبش نکند بداند که دماغ آفته شده است لیکن ضیق النفس نیز بدو قسم است اگر باید کرد که بلغمیت صفرائی

قسم	قسم
اول شناختن ضیق النفس بلغمی	دویم شناختن ضیق النفس صفرایی

قسم اول آن است که بوقت سردی غلبه بسیار باشد و بوقت گرما پاره
تخفیف شود اما دهن جانور را کشاده از انگشت خود به بیند اگر کام و زبان
جانور غلیظ باشد و مانند سریش لعاب بانگشت چسبیده آید بداند که بلغمی است
قسم دوم شناختن ضیق النفس صفرای نشانش اینباشد که در زمان
سردی تخفیف شود بوقت گرما جانور بیطاقتی کند و آب بسیار
خورد و در نیحال گرمی ظاهر کرده و طعمه را زود هضم کند اگر این مرض کهنه نباشد
از معالجه نیکو می شود چونکه در ششش تا که زخم نشده باشد جانور صحت می یابد
وقتی که در ششش بواسطهٔ خلط تیز جراحت شده باشد علاج او ممکن نیست
بجهت آنکه ششش متحرک است میان دو نفس یکی فرو می رود دویم برون

می آید تا که زخم ساکن نباشد نیکو شدن دشوار است این علت
ازان شود که باب شبینه طعمه میدهند یا جانور را بر صید می اندازند یا از دور
می طلبند که هنوز نفس جانور نمی آید که آبدار ه میدهند بجهت آن اوستادان
فرموده اند تا که گرمی جانور نه نشیند طعمه ندهند فصل نوزدهم شناختن
قیاغو نگاهداشتن نشانش اینباشد که جانور بر وقت قیاغو نمی اندازد
بداند که چیزی خلل در بدن جانور افتاده است تفحص کند که بچه سبب نگاهداشته
بچهار سبب قیاغو نگاه میدارد اول آنکه چون طعمه زیاده میدهند گرانی می شود
بجهت آن نگاهمیدارد دویم آن است که بسبب لاغری می دارد
سیوم اینباشد که از سبب بی باشتاشکنی میدارد چهارم
اینبود که خلطی در معده جمع شده باشد باید که فهمیده علاج کند تا که سبب
ظاهر نشود او دویه ندهد فصل بستم شناختن طعمه بر حوصله برداشته
نشانش آن است که طعمه را ابطرا ببرد در حوصله امانت نگاهدارد و بر تافتن
نیز نتواند این علت بدو سبب حادث می شود اول آنکه طعمه چهار پایان
خشک و بی آب میدهند بجهت آن شل بند شده بایکدیگر چسبیده
می ماند دویم آن است که طعمه زنده بی آب بسیار میخورانند که قوت با

ضمه جانور نداشته باشد عاجز اید بنابرآن دوستان فرموده اند که جانور را
هرگز طعمه بی آب نباید داد فصل ۴۱ بیست و یکم شناختن طعمه افکنده
نشانش انباشد که طعمه را تحلیل نبرد بی محابا برتاود و این مرض
بشش چیز حادث میشود اول انکه همراه طعمه استخوان سر پرده میخورد
بوقت تحلیل کردن در معدهٔ جانور منجمله لاچار کرداند دویم انباشد
که در محل سیر کردن از عقب جانور کسی میکند دیرای آن لقمهای
کلان باشتراب میخورد چون خواهد که تحلیل برد در معدهٔ جانور کره شده
می ماند سیوم آن است که دست و کارد ناشسته یا کرد آلوده طعمه
میدهند چهارم آن باشد که در طعمه ترشی یا بوی تماکو رسیده باشد
پنجم انباشد که طعمه موافق مزاج جانور نبود ششم آن است
که از حرارت گرما برتاود بدانکه بهر وجه که طعمه کرداند اگر زود کرداند هیچ مضایقه
ندارد اگر دیرتر در حوصله نگاهداشته بد بو ساخته برتاود بیم هلاکت باشد
لیکن در جانوران دیگر احتمال است که زنده ماند شاهین و باشه را
محال است که زنده ماند فصل ۴۲ بیست و دویم شناختن فریاد کرده و
نشانش انباشد که تمام روز جانور فریاد کرده باشد این علت از آن

شود که هنوز جانور بجوانی نرسیده باشد که مسهل یا جابشتی داده باشتهای
کمال می آرند بجهت آنکه زود گیرا گردد اما میدانند که خصلتهای بد لاحق میشود
بنا بر آن اوستادان فرموده اند که اگر جانور خام بدست آید زود گرسنه
نباید کرد چند گاه بوجه احسن پرورده گیرا کنند که هیچ عیب پیدا نکند
٢٣ فصل بیست و سیوم شناختن ناگواری نشانش آن است که اشتهای
جانور کم شود و بنحال زود زود کند و تنک و غلیظ باشد و در ینحال کف ظاهر
بود این علت بدو سبب حادث میگردد اول آنکه هنوز جانور شکم
خود را خالی و صاف نکرده باشد که طعمه میدهند دوئیم آن است که بغفلت
ناخن جانور یا موی سر آدمی یا فرو برده که در روده جانور پیچیده باشد
٢٤ فصل بیست و چهارم شناختن موی فرو برده نشانش آن است
که هر زمان جانور مثل برتافتن طعمه میکند لیکن هیچ اثر ظاهر نگردد طعمه
نیز نه اندازد این علت ازان شود که همراه طعمه موی سر آدمی خورده باشد
٢٥ فصل بیست و پنجم شناختن درد بال نشانش اینا شد که جانور بر دست
و بر جای نشستن نتواند بسته افتد این علت ازان شود که گوشتهای
سرد بسیار میدهند ٢٦ فصل بیست و ششم شناختن جیجک نشانش اینبود

کبرالتام

که بر تمام بدن جانور مثل حباب ابله ها پیدا میشوند این مرض ازان حادث
شود که در صحرا جانوری گرفته میخورد که آن صید سمیت داشته باشد چون
بدام می افتد و لاغر میگردد و در اثر مان لاحق میشود فصل بیست و هفتم
شناختن قبجری نشانش اینباشد که جانور طپیدن نتواند از دست
و جلس او یزان شده پایین افتد نشستن نتواند این علت
بدو سبب حادث شده باشد اول آنکه در هوای گرم بایسر د جانور را
بسیار بر صید می اندازند دویم آن باشد که اکثر اوقات صید را گرفته
در آب افتاده باشد فصل بیست و هشتم شناختن باد گرفته
نشانش آن بود که جانور سر خود را گردانیده باشد و بعضی جانور را
لرزه لرزه پیدا شود و بعضی را گرخت می سازد که جنبیدن نتواند این علت
لبسه سبب حادث میگردد اول آنکه بوقت ابر سهل میدهند دویم آن است
که گوشتهای سرد و آب شبنمه میخورانند سیوم آن باشد
که در زمان طعمه گردانیدن احتیاط باد نمی کنند فصل بیست و نهم
شناختن سر بازده نشانش آن است که جانور پرهای خود برداشته
دارد و سست افشاند و طعمه را اندک اندک باهستگی خورد لیکن خود را پرشاند

امانبود وهضم کردن نتواند ودر بنجال او سبزی وسیاهی ظاهر شود وبنجال
تنگ باشد وقیا غوزود ونه اندازد وچون می اندازد دران رطوبتی بجبده
باشد خشک بنود این علت ازان شود که گوشتهای سرد بسیار
می خورانند واز سرما محفوظ نمی دارند بجهت آن دانایان فرموده اند
که جانور را از سرما باحتیاط تمام باید داشت فصل سی ام شناختن
کرمازده نشانش آن بود که جانور آب بسیار خورد وبنجالش مایل باشد
بزردی ودر بنجال کف نیز ظاهر بود وچون وقت زوال شود عاجز شده
بطیبه قرار وارام نباشد وبیطاقتی کند وگاهی طعمه را نزد وخورد وگاهی
از منقار خود کنده کنده پر تافته باشد این مرض لسبه سبب حادث
میگردد اول آنکه درهوای گرم مسهل میدهند واب بروقت نمی دهند
دوم آن باشد که در هنگام گرم گوشتهای گرم می خوانند سیوم
آن است که بجهت اشتهاء داروهای گرم میدهند اما نمی دانند که آخر ثمره
این چه خواهد بود فصل سی ویکم شناختن رسوم نشانش آن باشد
که زیر بغل جانور جراحتی باشد این علت ازان شود که هنگام بجنگی
برای طعمه در اشیانهٔ خود یا برادر وش جنگ می کند بنابران ناخن

می رسد و جراحت شده چرک بد امیکند چرک در یم گوشت را خورده
باندرون می در آید و جانور هلاک می شود اگر میر شکار دانا باشد ودست
خود را بر اعضای جانور گرداینده جراحت معلوم کرده علاج می کند
فصل سی و دویم شناختن ضرب رسیده نشانش آن است
که سبک طپیدن و بر صید قبچی کردن نتواند این علت بدو سبب
حادث می گردد اوّل آنکه در زمان شکار از پای اسپ یا ستوران
آسیب می رسد دویم آن است که در جای تنگ می بندند بوقت
طپیدن ضرب دیوار یا سقف می رسد فصل سی و سیوم شناختن
کاهش نشانش آن بود که روز بروز سینهٔ جانور خشک شدن گیرد لیکن
طعمهٔ معتاد را خورده هضم کرده باشد این علت از آن شود که بر بهلهٔ
چرکین یا طعمهٔ غلیظ بیشتر می دهند یا آنکه طعمه بگر بدام می خورانند
فصل سی و چهارم شناختن فاقه کشیده نشانش آن باشد که جانور
بزمرده و بی آب می گردد و پرهای تمام بدن برداشته باشد و دم
او بیران دارد و دلگیر و عاجز باشد و به تمکین طپیدن نتواند فصل سی و پنجم
شناختن سوخته مسهل نشانش آن باشد که رغبت آب

بسیار باشد و هر دو چشم جانور بر مرده و میلیح نمایند و هر چند که خوراک دهند
فربه نیکرود سبب آن باشد که از قوت جانور حب سهل زیاده می دهند
یا بر وقت آب نمی دهند بجهت آن داغ می رسد فصل ۲۶ سی و ششم
شناختن پرگردان نشانش آن بود که جانور مانند کریز همیشه پر های
خود را برتافته بر آورده باشد این علت از پنج سبب حادث می گردد
اول آنکه جانور را از کریزخانه فربه می بر آرند دویم آن است که در بیخ پرهای
جانور کرم پیدا می شود آن کرم اصل پرها را سیاه می سازد سیوم
آن باشد که در هنگام کریز غدود با کیلاس می خورانند چهارم
آن است که در هنگام کریز روغن نمی دهند بجهت بر آن بیخ پرها خشک
می گردد پنجم آن بود که در صحرا صیدی گرفته میخورند که سمیت داشته
باشد چنانچه چغنه و بوقلمو و مانند این بنا بر و باغ و رکهای اندرون خشک
می شود فصل ۲۷ سی و هفتم شناختن کور پری نشانش آن بود که
پرهای باز را برتافته آوردن نتواند این مرض به سه سبب حادث
می شود اول آن است که چون پرهای باز را برتا د طعمه زنده بر وقت
نمیرسد اگر میرسد بی روغن می دهند بنا بر آن شکاف که بر می برآید گوشت

آمده پر شد راه را بند میکند دویم آن باشد که در کریز خانه باز چیزی رسیده
می طپید بوقت طپیدن ضرب دیوار یا سقف در باز وی می رسد
بجهت آن خون مرده در شکاف پر منجمد شده راه پر را بند می سازد
سیوم آن بود که بعضی از جدید هوسان پر و را از دست کشیده
می بر تاوند بجهت انکه زود از کریز بر آید اما نمی دانند که خون آمده که شده
راه پر را بند خواهد کرد بجهت آن اوستادان فرموده اند که اصل برچیدن
است جائیکه خون بسیار باشد پر آنجا با قوت می بر آید فصل سی و هشتم
شناختن پر خورده نشانش آن باشد که پرهای باز و را جانور از
منقار خود کنده بر تافته باشد این علت از ان شود که در صحرا یا در
کریز جغنه یا کیلاس و مانند این بسیار خورده باشد بنابر آن در بیخ پرهای
جانور کرم پیدا می شود چون کرمها گرسنه می شوند در بیخ پرها می چسپند
بجهت آن خارش پیدا می شود لاچار در قطع کردن پرها جانور مشغول میگردد
فصل سی و نهم شناختن پر شکسته نشانش آن است که پر باز و دم
شکسته می گردد سبب آن باشد که چون صید کلان را میگیرد میر شکار
زود رسیدن نتواند در آن زمان با صید در کشتی می شود بجهت آن

بر جانور شکسته می شود پیر شکار و اما خورد از دور رسانیده خبردار می شود
اما بر جانوران کلان کمتر می شکند بر جانور ریزه زده زود تر شکسته می گردد
فصل چهل و نهم شناختن پر از احاطه گوشت شکسته نشانش آن باشد
که بر بازوی جانور از بیخ شکسته می باشد و بیخ بر ند کور در گوشت می ماند
چنان باشد که در زبان گریز هم بر آوردن نتواند فصل پنجاهم و یکم
شناختن پر کج شده نشانش آن بود که پر باز و دم جانور کج میگردد
این بچهار سبب حادث می شود اول اگر بوقت برون آمدن از بیضه
کج نی گردد دویم آن است که در زبان گریز   ی پیر شکار کج می شود
سیوم آن باشد که بوقت طپیدن و صید کلان گرفتن زور رسیده
پر کج می گردد چهارم آن بود جانور گرسنه را بسته جایی می روند و تا دیر
خبر نمیگیرند بسبب طپیدن دم جانور از شکار پیچیده کج می شود وقت کج
شدن پر جانور مقرر نیست هر وقتی که زور می رسد کج میگردد
فصل پنجاه و دویم شناختن جانور چرب شده نشانش آن است
که جانور چرب می گردد این بدو سبب باشد اول آن است که چون برای
بیدار داشتن نزدیک چراغ می نشینند از غلبه خواب غنودن گیرند و آن

زنان

زمان دست لغزیده جانور بر چراغ افتاده چرب می کرد و دویم آنکه باشد
که دست کش بی وقوف بود که چرب خورده دست خود را بوجه احسن
پاک نکرده دست کشی میکند فصل چهل و سیوم شناختن چرکین
شده نشانش آن بود که جانور چرکین و غلیظ شده باشد این بد و سبب
حادث می شود اول آنکه دست کش بدام دست ناشسته دست
کشی جانور می کند دویم آن باشد که بوقت طعمه دادن از خون و آب
احتیاط نمی کند بجهت آن غلیظ می گردد فصل چهل و چهارم شناختن
سبش افتاده نشانش آن باشد که در تمام اعضاء جانور جهها افتاده
باشند از ان عاجز آید سبب آن باشد که در صحرا باران بسیار میخورد
فصل چهل و پنجم شناختن ته نابسته نشانش آن بود که جانور طعمه را
در حوصله جمع کرده می دارد اندک اندک فرو برده باشد این مرض از ان
شود که کم و زیاده وقت بی وقت طعمه می دهند فصل چهل و ششم
شناختن کرم شکم نشانش آن باشد که جانور بدن خود را خاریده
باشد و بر بالای سینه در آن از منقار خود چیده چیده بر تافته باشد
و بعضی جانور را خارشت کمتر بود و انواع کرم چهار اند اول آنکه باریک و دراز

مثل موی باشند آن را بزبان ترکی قبل قورت می گویند بجهت آن
که قبل نام موی است و قورت باصطلاح ترکی کرم را گویند بنا برآن این نوع را
قبل قورت می خوانند نوع دویم آن باشد که گرد و دراز باشند همراه
بنجال جانور گاه گاه می افتد خورد و دراز کوتاه گردن میتوانند آن را بزبان
فارسی و بوجه می گویند نوع سیوم آن است که مقدار چهار انگشت دراز
باشند اما خورد اکوتاه و دراز گردن نتوانند و همراه بنجال گاهی بیرون می آیند
آن را خرطین می گویند نوع چهارم آن باشد که بسیار خورد تر بوند
نام این نوع را هیچ سور نکرده اند لیکن ازین چهار جنس معالجه قبل
قورت دشوار است بجهت آنکه این حدوث در شش واقع می شود
اول شش را خورده تمام ساخته بدل می رسد چون در دل زخم می کنند
چند قطره خون از بینی جانور برآمده فی الفور هلاک میکرد و تا زمانیکه بدل
نرسیده مثل جانوران دیگر فربه و توانا می باشد و صید گرفته باشد بعضی
ازین مرض واقف نیستند بوندی می گویند علامت بوندی آن باشد
که خون از دهن می برآید فصل پنجاه و هفتم شناختن باد شکم
نشانش آن بود که بنجال جانور صاف نباشد سبزی و سفیدی و سیاهی

در هم بود این علت از ان شود که اخلاط در شکم جانور جمع شده باشد
فصل چهل و هشتم شناختن سنگ شکم نشانش آن است که بنچال
جانور شکسته و کوتاه غلیظ بود و بدشواری برآید و مانند کج در بنچال جانور
سفید از رزن غلولها ظاهر شوند و در چشم جانور برده نیز کشیده باشد
ساعت بساعت شکم خود را انجار د این علت لسه سبب حادث
می گردد اول انکه جانور را بر صید بسیار می اندازند دویم آن باشد
که غذاهای غلیظ بسیار می خورانند سیوم آن است که طعمه بی آب
می دهند بجهت آن بنچال جانور منجمد گشته مثل کچ شده
فصل چهل و نهم شناختن بحرا نشانش آن باشد که دایم شکم
جانور بر می باشد و از دست کردانیدن مثل بیضه ظاهر گردد این مرض
بسه سبب حادث می شود اول آن است که سیر معده بر صید می اندازند
دویم آن بود که در سیری بسیار می طپانند سیوم آن باشد که جانور
سیر معده را از دور بجهت نشستن بر جلس میکدارند فصل پنجاهم
شناختن دم افشانده نشانش آن باشد که پرهای دم خود را جمع
کردن نتواند و پر دست و بر جلس نیز نشستن نتواند اگر بنشیند هردو

بازوی خود را دیران وارد این علت بسبب سردی و خشکی دماغ حادث
می شود فصل پنجاه و یکم شناختن تنگی مقعد نشانش آن باشد که بنجال
جانور بدشواری برآید و تنگ و کوتاه باشد این علت از آن شود
که در هنگام کریز طعمه چهار پایان بی روغن مدام می دهند بجهت آن خشکی
روده جانور خشک شده مقعد تنگ می شود فصل پنجاه و دویم
شناختن مقعد کشاده نشانش آن باشد که جانور نشل سیاه
چشم بنجال نزدیک کرده باشد و قیاغو نرم و سست برتاود سبب
آن باشد که دو استخوان که نزدیک مقعد جانور است از یکدیگر دور میکردند
این علت بسه چیز حادث می شود اول آنکه خلطی در شکم جانور بسیار
جمع می شود دویم آن است که صید کلان کرفته بزور یافته باشد سیوم
آن بود که برای اشتها مسهل و چاشنی اکثر می دهند بااین اسباب
که مذکور شد آن هر دو استخوان از یکدیگر دور شده می مانند تمام مدار نزدیکی
و دوری بنجال باآن دو استخوان است اگر بدستور جانور صحرائی بایکدیگر
متصل باشد تندرست بود و بنجال دور اندازند و قیاغو خشک و سخت
برتافته باشد بجهت آن اوستادان فرموده اند که جانور را بر صید کلان

که اوز

که زور بسیار داشته باشد نباید انداخت و مسهل و چاشنی و ربا این
مدام نباید داد **فصل پنجاه و سیوم** شناختن مقعد برون آمده نشانش
آن باشد که بوقت بنجال مقعدش برون آمده باشد این علت
ازان شود که مسهل اکثر می دهند **فصل پنجاه و چهارم** شناختن باسور
نشانش آن است که در محل بنجال کردن مقعد جانور سوزش کند چون
بنجال اندازد تا دیر دم خود را برداشته دارد و بجنباند و از منقار مقعد خود را
خراشیده باشد و بنجالش باریک و کوتاه باشد این مرض بدو سبب
لاحق میگردد اول آنکه جانور گرسنه نشده و خود را خالی و صاف گرسنه باشد
که طعمه می دهند دویم آن باشد که جانور را بجهت صید تا دیر گرسنه میدارند
فصل پنجاه و پنجم شناختن ضاق نشانش آن بود که در محل بنجال
کردن بادی ظاهر گردد لیکن جانور تندرست باشد این مرض ازان
شود که در شکم جانور خلطی بسیار جمع شده سخت میگردد **فصل پنجاه و ششم**
شناختن استخوان ران شکسته نشانش آن باشد که جانور پای
خود را اویزان دارد این مرض ازان شود که بوقت شکار چون صید را
گرفته بر زمین می نشینند پای اسب یا ستوری می افتد بجهت آن اوستادان

فرموده اند که اسپ را بی اختیار دوانده بر جانور صید گرفته نباید رفت و جاییکه
کلوخ و ستوران باشد بر صید نباید انداخت فصل پنجاه و هفتم
شناختن ران برون آمده نشانش آن باشد که ران جانور آماسیده
باشد بر جلس پا نهادن نتواند سبب آن بود که جای روز باید میرشکار
بر تیتو ازبسته می رود تا دیر خبر نگیرد عقب وی طپیده اوبران گردد
فصل پنجاه و هشتم شناختن استخوان ساق شکسته نشانش آنست
که جانور پای خود را بر جلس نهادن نتواند بر داشته دارد با آنکه سینه
خود را بر جلس چسپانده نشسته باشد فصل پنجاه و نهم
شناختن پی دراز نشانش آن باشد که جانور بر دست پی فزون
نماید و به تمکین نشستن نتواند این علت ازان شود که چون از آشیانه
خود بریده بدام می افتد هنوز رگ و پی مستحکم نکرده باشد بسبب وحشت
بسیار طپیدن گیرد بجهت آن پی دراز می گردد فصل شصتم
شناختن لوهانت نشانش آن بود که تا قها جانور می جوشند و از جوش
کرمها بدید می اید این علت ازان شود که در صحرا جانور سمیت دار گرفته
می خورد از گوشت آن جوشش پیدا شده کرم می افتد بدمرض ست

فصل

فصل شصت ویکم شناختن آماس ناق نشانش آن باشد که باقیِ
جانور اماسیده باشد اگر زود علاج نکنند پوستش ترقیده زخم می شود
این علت نیز از خوردن جانوران زهر دار حادث میکرود فصل شصت و دویم
شناختن اماس پنجه نشانش آن بود که چنگال جانور بجای استخوان بند
ناق اماسیده باشد وآن ورم بسیار نرم بود که باندک حرکت
پوستش ترقیده آب برآید فصل شصت وسیوم شناختن پنجه
برون آمده نشانش آن باشد که پنجهٔ جانور اماسیده بود وسبب
این مرض نیز آن باشد که جانور بسیار می طپید و اوپران گرود یا پایه اش
ضرب رسد فصل شصت وچهارم شناختن نکتهٔ جانوران نشانش
آن باشد که بر پای جانور شل وانهای فلفل گرد پیدا می شوند این علت
نیز از خوردن غذای غلیظ حادث می شود فصل شصت وپنجم
شناختن نقوص نشانش آن باشد که بر انگشتان جانور پارهٔ
ورم ظاهر گرود چون نزدیک صید رسد گرفتن نتواند اگر بگیرد و نگاه داشتن
نیز نتواند وباندک محنت سست می گردد این علت ازان شود که
باز دار بی وقوف باشد که جانور را بسیار طپانده باشد ودلجوئی کردن نداند

فصل شصت و ششم ۶۶ شناختن عقیلی پای نشانش آن بود که کف پای جانور را آماسیده باشد و در میان آماس مذکور سیاهی ظاهر بود این ازان شود که میرشکار از کاهلی جانور را قیاغوینی دهد فصل شصت و هفتم ۶۷ شناختن انگشت شکسته نشانش آن باشد که استخوان انگشت شکسته باشد بجهت آن آماسیده باشد این علت ازان شود که چون جانور صید را بگیرد برای صید دیگر باشتابی از صید مذکور برجسر کشیده جدا می کنند و ترتیب جدا کردن نمی دانند فصل شصت و هشتم ۶۸ شناختن ناخن برون آمده نشانش آن است که ناخن جانور از بیخ شکسته خون برآید این نیز از جدا کردن صید لاحق می گردد بنابر آن اوستادان فرموده اند که چون جانور بصید جهد بسهولیت بسمل کرده خون و دل خورانیده دیگران صید مذکور برآورده جانور را بران جبا بیده جدا کرده باشد تا آسیب نرسد و بیدل نیز نگردد باب ۱۱ چهل و یکم در علاج جانوران این نیز مشتمل بشصت و هشت فصل است

فصل ۱ اول در علاج باد خورده

فصل ۲ دویم در علاج سرگشاد

فصل

هفدهم در علاج کلوگیر

فصل ۱۱

هیجدهم در علاج ضیق النفس

فصل ۲۰

نوزدهم در علاج قیا غو نگاهداشته

فصل ۲۱

بیستم در علاج طعمه در حوصله برداشته

فصل ۲۲

بیست و یکم در علاج طعمه افکنده

فصل ۲۳

بیست و دویم در علاج فریاد کرده

فصل ۲۴

بیست و سیوم در علاج ناگواری

فصل ۲۵

بیست و چهارم در علاج سوی ازدوده

فصل ۲۶

بیست و پنجم در علاج دردبال

فصل ۲۷

بیست و ششم در علاج چیچک

فصل ۲۸

بیست و هفتم در علاج قیصری

فصل ۲۹

بیست و هشتم در علاج باد گرفته

فصل ۳۰

بیست و نهم در علاج سر مازده

فصل ۳۱

سی ام در علاج گرما زده

فصل ۳۲

سی و یکم در علاج رسوم

سی و دویم در علاج ضرب رسیده

١٢٩

فصل ٣٣

سی و سیوم در علاج کاهش

فصل ٣٤

سی و چهارم در علاج فاقه کشیده

فصل ٣٥

سی و پنجم در علاج سوخته مسهل

فصل ٣٦

سی و ششم در علاج بر گردان

فصل ٣٧

سی و هفتم در علاج کور پری

فصل ٣٨

سی و هشتم در علاج بر خورده

فصل ٣٩

سی و نهم در علاج پر شکسته

فصل ٤٠

چهلم در علاج براز احاطه و گوشت شکسته

فصل ٤١

چهل و یکم در علاج پر کج شده

فصل ٤٢

چهل و دویم در علاج جانور جرب شده

فصل ٤٣

چهل و سیوم در علاج جانور چرکین شده

فصل ٤٤

چهل و چهارم در علاج سینش افتاده

فصل ٤٥

چهل و پنجم در علاج ته نابسته

فصل ٤٦

چهل و ششم در علاج کرم شکم

فصل ٤٧

فصل ٤٨

چهل وهفتم در علاج باد شکم

چهل وهشتم در علاج سنگ شکم

فصل ۴۹

فصل ۵۰

چهل ونهم در علاج بحرا

پنجاهم در علاج دم افشانده

فصل ۵۱

فصل ۵۲

پنجاه ویکم در علاج تنگی مقعد

پنجاه و دویم در علاج مقعد گشاده

فصل ۵۳

فصل ۵۴

پنجاه وسیوم در علاج مقعد برون آمده

پنجاه وچهارم در علاج باسور

فصل ۵۵

فصل ۵۶

پنجاه وپنجم در علاج صناق

پنجاه وششم در علاج استخوان ران شکسته

فصل ۵۷

فصل ۵۸

پنجاه وهفتم در علاج ران برون آمده

پنجاه وهشتم در علاج استخوان تاق شکسته

فصل ۵۹

فصل ۶۰

پنجاه ونهم در علاج پی دراز

شصتم در علاج لوط

فصل ۶۱

فصل ۶۲

شصت ویکم در علاج اماس تاق

شصت ودویم در علاج اماس پنجه

فصل

فصل ۶۳	فصل ۶۴
شصت و سیوم در علاج پنجه برون آمده	شصت و چهارم در علاج تکمه
فصل ۶۵	فصل ۶۶
شصت و پنجم در علاج نقرص	شصت و ششم در علاج عقلی پا
فصل ۶۷	فصل ۶۸
شصت و هفتم در علاج انگشت شکسته	شصت و هشتم در علاج ناخن برون آمده

فصل اول در علاج باد خوره باید که اول شنقار جانور را از کار و صاف نموده
ثوم حل کرده چند روز شتواتر طلا کرده باشد نوع دیگر شنقار جانور را
صاف کرده چند روز سندهی سبز سائیده طلا نموده باشد فصل دویم
در علاج سرکشاد فلفل دراز و سندهی سبز و ترتیب این هر سه را باهم
کوفته آب برآورده یکقطره در بینی جانور چکانند و بعد از ساعتی عصب
گاو بدست جانور بدهد که بطور خود کشیده باشد که آب بسته از بینی
برآمده کوهر و دماغ صاف کرده نوع دیگر روغن بادام یک قطره
بدستور صید رانداز دمفید است نوع دیگر انگه آن باب حل کرده
یکقطره در بینی جانور اندازد مفید است نوع دیگر آب جبر سقوتری در بینی

جانور بچکاند مفید است نوعدیگر زنجبیل واکر خراسانی و انگدان این
هر سه را بار وغن یاسمین حل نموده در بینی جانور بچکاند مفید است نوعدیگر
روغن کنجد که دست افشار باشد یکقطره در بینی جانور رساند مفید است
نوعدیگر روغن سرشف یکقطره در بینی جانور اندازد مفید است نوعدیگر
نمک سانبهر باب حل کرده یکقطره در بینی جانور بچکاند مفید است نوعدیگر
شک دررروغن بادام حل کرده یکقطره در بینی جانور چکاند در افتاب بدارد
نوعدیگر اول آب بشر کرم در دهن خود کرفته بزور دم در بینی جانور
فرستاده خوب بمکد بعده هر ادویه که داند بکند نوعدیگر اکر هوای کرم باشد
این ادویه بکند کافور در روغن یاسمین حل کرده یکقطره در بینی جانور رسانیده
برای خوردن این بدهد کافور نیم ماشه روغن باده کاو چهار ماشه باهم
حل کرده بدارد بجانوران کلان مقدار چهار سرخ و بجانوران ریزه یک
سرخ در لقمه کوشت بچیده خورانیده بعد از دو کهری طعمه داده باشد
تا هفت روز این عمل کند نیکو کردد نوعدیگر اکر بهیچ وجه فرصت نیابد
باید که نیشتر آورده ریسمان پیچیده مقدار نیم برنج سنانیشتر بیرون کذاشته
در شکاف بینی جانور بزند اما احتیاط کند که خون اندرون بینی برود اکر خون

نذکور اندرون رود و اغلب است که هلاک شود و نیشتر زدن و نا باید بعضی
از استادان این فن استخوان فرق جانور را میکافند که مغزش
نمودار باشد و همچنان می گذارند که ریم شود و بزودی مرهم نمی کنند چون
ریم و زرداب بسیار می رود بعده مرهم می کنند تا نیکو شدن طعمه
گنجشک و کبوتر بچه که صد پر بدن رسیده باشد مفید بود و گاه گاه همراه قیاغو
فرفنج داده باشد فصل سیوم در علاج چشم و از روغن صد برگ
در بینی جانور یکقطره انداخته ساعتی در افتاب داشته طعمه دهد تا سه
روز این عمل کنند نوع دیگر افیون آورده با روغن شیر تخت جوشنده
یکقطره در بینی جانور رساند مفید است نوع دیگر قریم و خرفه و قند رقری
و صبر سقوطری این هر چهار را باهم سائیده یکقطره در بینی جانور رساند
مفید است نوع دیگر آب بار حنظل و آب کدوی تلخ و آب توره
تلخ این هر سه را باهم آمیخته یکقطره در بینی جانور اندازد مفید است نوع دیگر
بول شتر جوان آورده چند روز در افتاب دارد که سخت گردد بعده در
سایه خشک کرده بدارد بوقت احتیاج باب مرزنگوش اگر موجود نبود
باب چقندر حل کرده یکقطره در بینی جانور اندازد نافع آید نوع دیگر زرنیخ

سرخ و بودیه دشتی باهم ساینده در کفیز شیر کهنی تر کرده در افتاب داشته
جنبانیده باشد و خبردار باشد که خشک نگردد چون پاره سخت شدن
گیرد باز کفیز تازه انداخته جنبانیده باشد بدین طریق سه نوبت کفیز امیخته
در افتاب خشک کرده بدارد بوقت احتیاج در کفیز تازه تر نموده بوزن
نیم درم بر سنگ نهاده بروی اتش بگذارد و بعده یک شیر بچه به بینی جانور
چسپانده سر دیگر را براد دیه مذکور بدارد که دود ان در دماغ جانور رسد
لیکن در ساییدن مبالغه و افراط نکند از افراط دود حدوث صرع لاحق می گردد
نوعی دیگر نوشادر یکسرخ هر روز در روغن شیر کهنه آمیخته مقدار بادام
حب ساخته تا سه روز بخوراند بعد از تحلیل طعمه داده باشد مفید است نوعی دیگر
اگر بهیچ وجه نیکو نگردد باید که یک سلاخ آهنی در اتش تافته سرخ نموده
برفرق جانور مابین بینی و هردو چشم داغ کند انشاء الله تعالی صحت یابد
تا نیکو شدن طعمه کبوتر بچه و خوکه و موش بچه خورانده باشد و هر روز
لب پائین گاو پوست دور کرده بجانور گیرانده باشد تا رطوبت غلیظ
از بینی روان شده دماغ جانور پاک گردد فصل چهل و سیم در علاج سفید
مرگ بیارد گوشت ضیغم و گوشت خروس سفید برابر گرفته باهم کوفته

ازلبن

از لبن النسای لبر وار بمقدار دانهٔ فلفل کرد جبها بسته نگاهدارد روز هول سه
حب در لقمهٔ گوشت پیچیده خوراننده روز دویم چهار حب بدین طریق یکان
حب هر روز افزوده باشد تا که بده رسد و بعد از تحلیل طعمه داده باشد
نوع دیگر روغن بیسم گوست انفشار باشد یکقطره در لقمهٔ گوشت بوجه
احسن مالیده و پیچیده تا یک هفته داده باشد اما احتیاط کنند که زیاده نرسد
اگر زیاده بدهد جانور دل زده گردد بعد از تحلیل طعمه خورانده باشد نوع دیگر
سم ابیض و شکر سفید بوزن برابر گرفته باهم کوفته مقدار دانهٔ مونک
جبها بسته هر روز یکان حب روغن شتر گخبت در لقمهٔ گوشت پیچیده
خوراند در آفتاب داشته باشد اگر موسم برشکال باشد جانور را در جای
گرم بدارد نوع دیگر گوشت ران ماکیان سیاه موافق اشتهای
جانور و کافور بمقدار دانهٔ خردل و شکر سفید بمقدار یکسرخ باهم آمیخته
باب جلجلان تر کرده بخوراند و منقار جانور اندکی از کار دو بتراشد
که خون برآید نوع دیگر باید که بمقدار یک درم چوق کنند بده باجق و شتیا
بسوزد چون خوب گرم شود آتش از چوق بدکور تمام برآورده برگ خرسنک
و برگ فرندول در آن چوق بر کرده بعده تختهٔ ... اشل کف بگیر سوراخها

ساخته بردهان آن چوب گذاشته جانور را قباچه پوشانده بالای تخته مذکور
نشانده از سفید سرپوش کرده بدارد تا که عرق آمده خشک گردد لیکن میر
شکار خبردار باشد که جانور سیطاقتی نکند بعد ازان از باد محفوظ داشته
برآورده تا سه روز لحلوس خورانده باشد وضلع وراب انداخته
جوشانیده ازان اب طعمه ترکرده داده باشد فصل پنجم
درعلاج صرع بصل سفید آورده کوفته آب برآورده یکقطره در بینی جانور
برساند یکروقتی که آن حالت پیدا شود درآن زمان این عمل کند اثر بخشد
کند نوع دیگر تریاق فاروق مقدار دانهٔ ارزن در لقمهٔ گوشت پیچیده
خورانیده بعد از ساعتی طعمه داده باشد سه روز متواتر این عمل کند نیکو گردد
نوع دیگر بادنجن دشتی آورده کوفته آب برآورده درس یا نقره نایچه
باریک مقدار شکاف بینی جانور ساخته اب بادنجن که برآورده شده است
در نایچه پرکرده یک سر نایچه مذکور در بینی جانور چسپانده سر دیگر نایچه در دهان
خود گرفته آهسته آهسته بدمد تا که در دماغ جانور برسد بعده گذاشته بعد از
ساعتی طعمه دهد نیکو گردد نوع دیگر زمین کاو دیده مقدار یکدرم چوب
ساخته چوب درونه ترک برچوب جاروب وچوب بابونه این هر سه چوب

مذکور آورده در جو مذکور پر کرده آتش دهد اگر بهم نرسد با جو وشتی سوخته
گرم نموده تمام آتش برآورده خمر کهنه اگر بهم نرسد قند یقون و دو آتشه پاشیده
حرارت جو مذکور معتدل ساخته یک خشت درون جو گذاشته جانور را قباچه
پوشانده بر آن خشت نشانده از سبد پوشش کرده بدارد چون زمانی
بگذرد باهستگی سبد مذکور از یکطرف گشاده ساعتی توقف نموده وا
گذاشته زمانی تمام برآورده بیرون آرد و هر روز مقدار دانهٔ ارزن دوای مشک
معتدل در لقمهٔ گوشت پیچیده داده باشد و تا یک هفته جندبیدستر
بدهد و تریاق فاروقی نیز تا یک هفته مقدار ارزن داده باشد تا نیکو
شدن طعمهٔ گنجشک و کبوتر جوان و خروس جوزه مناسب است فصل ششم
در علاج گل چشم صدف خورد از دریا آورده باشند سرمه سائیده در
چشم جانور انداخته باشد نیکو گردد نوع دیگر عسل یکسرخ بوزن
زنگار بلول مقدار دانهٔ خردل لبن النسا پسر دار مقدار چهار سرخ این
هر سه را باهم حل کرده در چشم جانور کشیده باشد نوع دیگر پوست
بیخ سوفار که در سایه خشک کرده باشند مثل صندل سائیده در پارچه
گرفته یکقطره در چشم جانور اندازد و اما هر روز سه چهار مرتبه این عمل کرده باشد

نوعے دیگر زرنیخ سرخ در لبن النسا ببر دار حل کرده در چشم جانور کشیده باشد
نوعے دیگر قطف دریا آورده در کنیز سیاه تر کرده تمام شب ابداره
علی الصباح آن کنیز مذکور بر آورده کنیز تازه انداز د تا هفت روز این عمل
کرده بعده قطف مذکور بر آورده در سایه خشک نموده هر روز پالین
غم اسود شل صندل سائیده در چشم جانور کشیده باشد نوعے دیگر
صابون ولایتی یکماشه نیبه بوزن یک سرخ ناخن فیل شل صندل سائیده
بوزن دو سرخ جسته ابیض مقشر یک ونیم دانه تخم کرنی شل صندل
سائیده یک سرخ فلفل گرد یکدانه روغن ماده گاو یکتوله اول نیبه را شل
سرمه سائیده بدارد بعده جمیع ادویه را حل کرده روغن مذکور را بر آتش
گرم نموده ادویات در حل کرده امیخته سرد نموده در ظروف چینی نگاهدارد
هر صباح در چشم جانور کشیده باشد نوعے دیگر بنج زعفران ونمک
لاهوری این هر دو باهم حل کرده در چشم جانور کشیده باشد فصل هفتم
در علاج بر ده و وانده نبات وشک این هر چهار را
بوزن برابر گرفته باهم سائیده تمام شب در آب تر کرده بدارد و علی
الصباح در چشم جانور کشد سه روز متواتر این عمل کند لیکن از باد محفوظ

باید

باید داشت این مرض را مثل باد هیچ چیز مضر نیست نوع دیگر بیضهٔ ماکیان
آورده زردی برون کرده سفیدی در بیضهٔ مذکور ماندن دهد بعده در سوراخ
بیضه انگشت خود داده بدست گرفته جنبانیده باشد تا که مثل زبده گردد
همان زبده مذکور هر روز سه چهار مرتبه در چشم جانور کشیده باشد نیکو گردد
فصل هشتم در علاج درد گوش تلخهٔ نرگاو آورده پنبه تر کرده در گوش
جانور اندازد نوع دیگر پیه خرس و لفظ سفید بوزن برابر گرفته باهم
آمیخته از انگشت خود لت دهد که یک ذات گردد نگاهدارد و هر روز یکقطره
در گوش جانور انداخته باشد نوع دیگر پای طاؤس آورده سوخته
حل کرده در گوش جانور انداخته باشد نوع دیگر خرمهره آورده
سوخته خاکستر نموده با آب لیمون حل کرده در گوش جانور اندازد
نوع دیگر تنکار بریان هر قدر که در گوش جانور بگنجد پر سازد
مفیدست فصل نهم در علاج باد لقوه حبوب انگور آورده در تنور
پر کرده سوخته کم نموده آتش مذکور بر آورده گرمی آن معتدل ساخته
یک خشت خام بر دهان تنور مذکور نهاده و پارچه بمقدار خمیر تر کرده اگر بهم نرسد
از حل کرده بر آن خشت گذاشته جانور را قدری بو رسانده در سوراخ آهنی

جانور بینه داده بر خشت بند کور نشانده از سبید سرپوش کنند تا زمانیکه سرد
کردد بعده از باد محفوظ داشته برآورده بدارد از باد و هم بلاکت باشد نوع دیگر
مقدار یک درم جقر کنند بیده جوب کرباجوب در وزن ترکی جوب انکور
در جقر بند کور برکرده سوخته آتش برآورده کلوخ طوری در میان جقر نهاده
خرکنه بروی آن کلوخ پاشیده   در بینی جانور رسد و کرده قباجه
پوشانده بالای کلوخ بند کور نشانده از سبید سرپوش کرده بدارد
و خبردار باشد که جانور سیلاقت نکرد و جون سرد کردد از باد محفوظ داشته
برآرد جون ازین عمل فارغ شود بعده او دویه خوردن بدهد نوع دیگر
سقل سنکو نیز ضلع کل ارمنی سقطای علک رومی این هر شش چیز را
باهم سائیده از خمر صلابه کرده مقدار دانه مونک حبها بسته بدارد و هر روز
یکان حب در لقمه کوشت بپیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد
تا دو هفته این ادویه بدهد نوع دیگر سم الفار نیم ماشه ابلوا ابیض یک درم
تباشیر یک ماشه این هر سه را باهم سائیده با شیره پنج سوفار مقدار دانه
نیم مونک حبها بسته نکاهدارد هر روز یکان حب بدستور مصدر داده باشد
تا نیکو شدن طعمه کبوتر بچه که کاه بر بدن رسیده باشد و طعمه اسب و سکیچه

دخول

وخوک بچه و موش بچه بیش باشد فصل دهم در علاج سنقار
وناخن کج و دراز شده این فصل بدو قسم است

قسم ۱	قسم ۲
اول علاج سنقار و ناخن کج شده	دویم طریق تراشیدن سنقار و ناخن

قسم اول باید که ترب باکه و یا بادنجن آورده در آتش دفن کرده گرم کند
بعده برآورده از کارد شکافته سنقار و ناخن جانور را در آن گرفته ساعتی
داشته باره گرم نموده برآورده از دست گرفته بحکمت زور کرده راست نماید
قسم دویم طریق تراشیدن سنقار و ناخن جانور اگر سنقار و ناخن باز دراز
شده باشد باید که رومال تنک بروی خود بسته باز را بدست دیگری
گیرانده از کارد تیز تراشیده موافق بدارد و فواید رومال بستن آن باشد
که از سیر شکار باز رمیده نگردد و بعضی از امور سنقار و ناخن می کنند اما هموار
نمی شود و اغلب است که جانور دراز این احتیاط باز را باید کرد و جانوران
دیگر دیگر احتیاج ندارد فصل یازدهم در علاج خوره و دهان این نیز بدو قسم است

قسم ۱	قسم ۲
اول معالجه انکه دهانهای به خوره باشند	دویم معالجه انکه اندرون برون بیدا شود

قسم اوّل باید که اوّل زبان جانور را از کارد صاف نماید یا اینکه نوسادر با نمک سنگ آورده سائیده بر زبان جانور چندان بماله که سفیدی در اینها زائل شده صاف کرده بلکه خون برآید بعده فلفل گرد و نوشادر بوزن برابر این هردو را گرفته با روغن زرد آلو حل کرده بر زبان جانور تا سه روز طلا کرده کرده باشد اگر روغن زرد آلو بهم نرسد پس بر روغن شیر تخت بعمل آرد نوع دیگر زبان جانور را صاف کرده نشک خالص حل کرده بر زبان و کام جانور مالیده باشد نوع دیگر سنبولی و البوی اسپس بوزن برابر گرفته باهم حل کرده بر کام و زبان جانور مالیده بعد از دو گهری طعمه دهد نوع دیگر قاقله گجراتی و زنجبیل و قلنفر این هرسه را باهم سائیده بر کام و زبان جانور طلا کرده بالای آن خمر کهنه مالیده باشد نوع دیگر بصل و قلنفر باب لیمون حل کرده بر کام و زبان جانور بماله و سه چهار قطره در حلق جانور ریزد بجانوران ریزه یکقطره کافیست نوع دیگر زبان جانور را صاف نموده سماق و گل انار کوهی و شب یمانی این هرسه را بوزن برابر گرفته باهم سائیده بکام و زبان مالیده ساعتی سر جانور را بدست گرفته بدارد که دویه اثر کند اگر در تنها مطلق سفید باشند از عسل و نمک سنگ صاف نموده علاج کنند اگر در تنها سرخ بوند از

از گوشت چهارپایان دور دارد تا نیکو شدن طعمهٔ گنجشک و کبوتر بچه داده باشد
قسم دویم علاج آن است که اول دانه‌ها را خراشیده استخار و اهک هر دو را
باهم سائیده بر دانه‌های اندرون بمالد و بر دانه‌های برون طلا کنند بعد از پنج
شش گهری طعمهٔ گنجشک بی آب دهد چون زخم شود روغن زرد طلا
کرده باشد فصل دوازدهم در علاج زهرباد قسم اول قرتاس آورده باب
لیمون تر کرده بر کام جانور یکمرتبه گردانیده بعد از ان در روز چند مرتبه گرد چشم
و بینی و برابروی جانور گردانیده باشد فایده نماید نوع دیگر چوب درخت
نم آورده مثل قتک نیک ساخته در یک سر او مقدار دانهٔ فلفل گرد از سنان
کارد کوبی کرده یکدانهٔ فلفل گرد بر سر قتک بندگور چسپانده بر طبق برنجی چندان
بمالد که مثل صندل بلون سیاه چیزی برآید بعده بر تارک گرد چشم و ابرو
چند دفع مالیده باشد نوع دیگر طشلانی آورده سوخته خاکستر کنند
که رنگش سفید گردد بعده بجانوران کلان مقدار دانه فلفل گرد و بجانوران
ریزه چهارم حصهٔ آن در لقمهٔ گوشت پیچیده تا هفت روز خورانده بعد از ساعتی
طعمهٔ گنجشک خانگی بعده جگر و زهره داده باشد نیکو گردد مجرب است نوع دیگر
برگ روش بیش ورق بکوش ابیض ده دانه این هر دو را باهم سائیده

هفت حب ساخته هر روز یکان حب بدستور صدر داده باشد قسم دوم

علاج آن است شنجرف یکسرخ سم الفار یکسرخ البلوی ابیض یکماشه

تنکار بریان دوسرخ این هر چهار را باهم سائیده باب سنذهی سبز صلایه

کرده مقدار روانه خردل حبها بسته بدارد هر روز یکان حب بدستور صدر داده

بعد از ساعتی طعمه کنجشک داده باشد اگر ازین هم نیکو کار نگردد پس بداند که اجلش

رسیده است فصل سیزدهم در علاج بوبندی چون از دهان جانور خون ظاهر

کرد فی الفور بانگشت خود از دست چپ خود خون برآورده تف

آمیخته دو سه قطره در حلق جانور بریزد نوع دیگر سرکین اسپ که فی الفور کرده باشد

آورده بول آدم آمیخته در پرچه را باس گرفته افسرده سه چهار قطره در حلق

جانور بریزد بجانوران ریزه یکقطره کافیست نوع دیگر تباشیر دو سرخ

کافور ایضاً صندل ایضاً قاقله نیم سرخ این هر چهار را از آب لیمون باهم

سائیده مقدار روانه مونگ حبها ساخته بدارد هر گاه که از دهن جانور

خون ظاهر کرد فی الفور یک حب از دندان خائیده با تف دهن در حلق

جانور فرستد نیکو کرد میر شکاران را در هوای گرم این دوا در اندام با خود موجود

می دارد فصل چهاردهم در علاج آب انداخته بجانور ارزن کوهی ده سرخ

دشنجرف دو سرخ و چهار سرخ سومیای دوازده سرخ بقم شششه دو سرخ
این و چهار سه هر چهار را باهم سائیده باب لیمون صلابه نموده بیست
و چهار حب بسته بدارد و بجانوران کلان چهار حب و بجانوران ریزه یک
حب در لقمهٔ گوشت پیچیده خوراننده بعد از سه گهری طعمه کنجشک خون آلوده
ذلی آب مقدار نیم خوراک سه روز فرصت کمال نشود باید که سه روز
دیگر نیز این عمل کنند تا نیکو شدن قیاغو ندهد نوع دیگر شنگرف
یکسرخ سومیای نیم سرخ مصبر دو سرخ بقم ششته نیم سرخ ارزن
کوهی پنج سرخ نوشادر یکسرخ نمک سنگ دو سرخ این هر هفت را باب
لیمون سائیده حب بسته بدارد باید که از معتاد چهارم حصهٔ طعمه کم کرده لی
قیاغو بدهد علی الصباح حب مذکور خورانیده خبردار باشد که زود قی بکند
چون بکند و بنچال انداز د بعده قی کردن دهد چون از قی فارغ کرد و آب
سیر گرم بنبس باز بدارد که بطور خود نوشیده باشد اگر سیاه چشم باشد
از اب ناچه بدهد وقتی که از یک آب فارغ کرد باید که یک فرچه سیاه
یا کنجشک نر آورده ابدار کرده بخوراند اگر طعمه مذکور کرداند بعد از ساعتی
بار دیگر یک کنجشک بدستور صدر بدهد چون طعمه خورده یک بنچال کند بار دیگر

آب بدشیر کم شش باز بدارد که برغبت خود نوشیده باشد چون از آب
خوردن باز ماند و صاف گردد از معتاد اندکی کم کرده سیر نموده بدارد بجانوران
ریزه چهارم حصهٔ حب مذکور کافیست نوشخه دیگر نوشادر یکسنج زنجبیل
چهار سنج مصبر نیم سنج سرگین سگ که خشک باشد دو سنج
قریم یکسنج نبات چهار سنج این هر شش چیز را باهم سائیده با مغز گنجشک
حب بسته جانور را خورانیده بدستور صدر آب داده طعمه داری نماید اگر چه
علت در شکم جانور حادث شده باشد برون اندازد اگر روز اول نه
اندازد دیگر روز توقف کرده باز این عمل کند بجانوران ریزه چهارم
حصه کافیست نوشخه دیگر چون شکم جانور از ادویه صاف گردد بعده چند
روز پی در پی این ادویه بدهد شنگرف بوزن دو سنج در خون گنجشک
آمیخته دو قطره شیر انجیر دشتی نیز داخل کرده داده باشد نوشخه دیگر چون
شکم جانور صاف گردد گاه گاه این ادویه داده باشد عاقرقره و نبات
و دار چینی و مرج و شنکو نیز و موبیای و مشک و عنبر این هر هشت اجزا را
باهم بوزن برابر گرفته و سائیده از قند یقوت دو التشه صلابه نموده بمقدار
دانهٔ نونک حبها بسته بدارد و بجانوران کلان دو حب و بجانوران ریزه

یکم حب بدستور صدر داده باشد مفید است فصل پانزدهم در علاج
درد وشکاف زبان مویز سیاه در آب حل کرده در بینی جانور تا سه
روز چکانده باشد مفید است نوع دیگر لبن الحمار و نبات باهم
سائیده از نایچه در حلق جانور ریزد نیکو کرد و نوع دیگر نان خواه و سنکونز
دو فنج بوزن برابر گرفته باب سائیده بمقدار سه قطره در حلق جانور
بریزد نوع دیگر اگر جانور قوت داشته باشد پس مسهل داده بعده
چوب چینی آورده در آب جوشانده از آن آب تا سه روز حوصله
جانور را پر ساخته باشد مفید است تا نیکو شدن طعمه سوسجه و جغد
قرچه سیاه با لبن النساء پرورده داده باشد فصل شانزدهم در علاج
خور خوره زنجبیل پی رک نمک سنک و اکبر گجراتی و قریم و فلفل کرد
و پوست بیخ خار دار کون این هر شش اجزا را باهم سائیده با آب
برک شاه سپرغم صلابه نموده دانه مونک حبها بسته بدارد هر روز
یکان حب در لقمه گوشت پیچیده بجانور خورانیده بعد از ساعتی طعمه
داده باشد بجانوران ریزه نصف حب کافیست تا نیکو شدن
طعمه کبوتر بچه و موش بچه و سگ بچه و خوک بچه و جوزه خروس و دراج

و کنجشک داده باشد مفید است فصل ۴ مفتند هم در علاج گلوگیر قسم اول
انکه مانند رشته باشد باید که زر طلشای آورده و کنجشک داخل ساخته بارهٔ
نمک سائیده بر کنجک مذکور طلا کرده اندرون حلق جانور انداخته بگردانند چون
مانند رشته در کنجک مذکور پیچیده گردد آهسته آهسته کشیده برون آورده
چند برگ تنبالیچ آورده از کف دست خود مالیده اب برآورده چند دانهٔ
فلفل کرد از ان اب مذکور سائیده اندرون و برون حلق جانور طلا
کرده بعد از دو گهری طعمهٔ یک کنجشک بدهد چون هضم کند طعمه معتاد داده
بدارد نوع دیگر مغز حنظل بوزن دو نیم ماشه صبر یکسرخ خل مقدار
ده سرخ این هر سه را باهم کرده اول رشته از حلق جانور برآورده بعدهٔ
ادویه مذکور طلا کند نوع دیگر آب برگ بر بهشت اسود و آب سرگین
حار که تازه باشد بوزن برابر گرفته باهم آمیخته سه چهار قطره در حلق باز
ریزد و بجانور ریزه یکقطره کافیست نیکو کرد علاج قسم دوم چوب
کنار یا سیب که مقدار رسل باشد آورده اند کی بنبه پیچیده جانور را در
قباچه گرفته در حلقش انداخته گردانیده انچه که بلغم و الایش اندرون
گلوی جمع شده باشد برآورده زیبق اندرون حلق و دهن جانور

بمالد و مقدار چهار سرخ بخوانند این وزن باز و شاهین است بجانوران
ریزه یکسرخ کافیست بعد از سه گهری اندکی طعمه داده بدارد و چون هضم کند
طعمهٔ معتاد بدهد نوع دیگر بدستور صدر حلق جانور را صاف نموده برف
یخ ده دانه فلفل گرد دو و نیم دانه این هردو را با خمر حل کرده اندرون و دهن
و حلق جانور مالیده مقدار دو سرخ بخورانند بجانوران ریزه نیم سرخ
کافیست نوع دیگر سرگین بچهٔ حمار آورده در سایه خشک نموده مقدار
سه سرخ گرفته دو و نیم دانهٔ فلفل گرد داخل نموده باب سائیده بپارچهٔ بیز
کرده اندرون دهان و حلق جانور بمالد و سه چهار قطره در حلقش ریزد و
بجانوران ریزه یکقطره کافیست نوع دیگر اوّل بلغم از حلق جانور برآورده
شحم حنظل بوزن یکسرخ صبر دو و نیم سرخ ازخل باهم سائیده در دهان
و حلق جانور طلا کرده سه چهار قطره در حلقش ریزد بجانوران ریزه یکقطره
کافیست نوع دیگر فلفل گرد دو و نیم دانه باب بصل و باب سرگین اسپ
حل کرده اندرون دهان و حلق طلا نموده سه چهار قطره بدستور صدر
بخورانند بجانوران ریزه یکقطره کافیست نوع دیگر فلفل گرد یکدانه نوشادر
یکسرخ تخم زرد الو ایضًا این هر سه را باب ترب سائیده تا سه روز

طلا کرده باشد بدستور صدر طعمه داده باشد نیکو کرده مجربست فصل پانزدهم
در علاج ضیق النفس این بدو قسمست قسم اول در علاج بلغمی بیاره جلبان
بوزن یکسرخ سومیای یکسرخ عنبر یکسرخ کافور جوودانه نیم سرخ گوشت
مار شیر نوشش سال گذشته دو ماشه مصبر نیم ماشه زنجبیل یکماشه بروی یخ
دو ماشه یاقوت سالگذشته نیم سرخ تخم شلمت دو ماشه بقم شسته یکماشه
ضلع دو ماشه سیاه دانه یکماشه لسان العصافیر تلخ دو ماشه این هر سیزده را
با خمر حل کرده در ظروف چینی اینقدر خمر دیگر اندازد که بالای ادویه مذکور دو انگشت
باشد در سایه بدارد و چون خمر تمام جذب شده سخت گردد باز از خمر حل کرده
مقدار دانه مونگ حبها بسته بدارد و هر روز باز و شاهین و بحری را دو حب
شنقار و چرغ را از سه تا چهار حب بجانوران ریزه یک حب در لقمه
گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد فایده نماید نوع دیگر
جلبان بوزن یکسرخ سومیای ایضا ابلج ایضا شنجرف ایضا کافور جوودانه
نیم سرخ این هر پنج را باب انار دانه حل کرده مقدار دانه حبها بسته بدارد
هر روز باز و شاهین را دو حب شنقار و چرغ را از سه تا چهار حب بجانوران
ریزه یک حب بدستور صدر داده باشد نوع دیگر زهره خرس خشک نموده

یکسرخ

یکسنخ نشک یکسنخ کافور جو دانه نیم سنخ نوشادر نیم سنخ این هر چهار را
باهم سائیده در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه بدید دو روز
درمیان داده روز سیوم باز دهد بدین طریق سه نوبت این عمل کند
بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست نوع دیگر قلم پای زر یکسنخ جلبان
ایضاً مومیای ایضاً کافور جو دانه نیم سنخ این هر چهار را باهم حل کرده باب
لیمون صلابه کرده مقدار دانهٔ مونک حبها بسته بدارد هر روز یکان حب
در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد بجانوران
ریزه ربع حب کافیست نوع دیگر سنگ ریز مصبر و نوشادر و مومیا
و جلبان و یاقوت تمامی سال گذشته و سرگین سگ که مدتی گذشته
سفید شده باشد و سوهان آهن این هر هشت را بوزن برابر گرفته
باهم سائیده از شیرهٔ برگ شاه سپرغم صلابه کرده مقدار دانهٔ مونک
حبها بسته بدارد روز اول یک حب روز دویم دو حب روز سیوم
سه حب بدین طریق هر روز یکان حب زیاده کرده باشد تا که بهفت
رسد بعده زیاده نکند در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه
داده باشد بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست نوع دیگر جگر آدمی خشک

نموده بر سنگ شل صندل سائیده مقدار عدس در لقمهٔ گوشت پیچیده
خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد تا سه روز این عمل کند مفید است
نوع دیگر روغن سمسم که دست افشار باشد مقدار دانهٔ ارزن بر لقمهٔ
گوشت طلا کرده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد تا هفت روز این
عمل کند مفید است تا نیکو شدن طعمهای گرم داده باشد چنانچه طعمهٔ
سگ بچه و خوک بچه و موش بچه و اسپ و کبک و دراج و خرس و مانند
آن قسم دوم در علاج ضیق النفس سوای بیمار و گلاب سه ماشه
شیر ماده گاو یکتوله آب تازه دو توله نبات مقدار یک نخود باهم
سائیده ناچه در حلق جانور فرستاده بدارد و وقتی که خوب صاف شود
از مقدار چهارم حصه طعمه کم کرده داده باشد تا سه روز این عمل کند و در جای
سرد بدارد و احتیاط کند که جانور نه طپد اگر جانور گیرا باشد تا نیکو شدن
بر صید نباید انداخت چون سه روز بدین طریق بگذرد روز چهارم
وقتی که یکپاس روز باقی ماند افیون مصری مقدار دانهٔ خردل بریان کرده
در لقمهٔ گوشت پیچیده بخورانند بعد از یکپاس طعمهٔ صید تازه خون آلوده
بخورانند نوع دیگر مصبر بوزن یکسرخ بلبله نیم سرخ شنجرف نیم سرخ

جسته

جستهٔ ابیض از مقشر یکدانه شیرهٔ برگ شاه سپرغم بمقدار دو سرخ این
هر سه را باهم حل کرده در لقمهٔ گوشت بجیده خورانیده بعد از ساعتی طعمه
داده باشد دو روز درمیان داده روز سیوم ادویه مذکور داده باشد
تا سه نوبت این عمل کند درین سه روز طعمهٔ بی آب بدهد آب مطلق
ندهد نوع دیگر شنجرف نیم سرخ کافور جو دانه ایضاً مشک ایضاً قیم ایضاً
تباشیر دو سرخ صندل احمر یکسرخ صندل سفید یکسرخ این هر هفت را
باشیرهٔ کاسنی حل کرده خشک نموده بعده بلعاب ریشهٔ خطمی و خلفه
حل کرده خشک نموده بگلاب صلایه کرده بمقدار دانه مونک حبها بسته
نگاه دارد باز شاهین را دو حب شنقار و چرغ را چهار حب بجانور ریزه یک
حب در لقمهٔ گوشت بجیده خورانده بعد از ساعتی طعمه داده باشد
امید هست که نیکو گردد تا نیکو شدن طعمه های لطیف خورانده باشد چنانچه
طعمهٔ دل گوسفند و بز و قرچه سیاه و تور و دم دراز و ترعی و عصافر آسود
و مانند این سبب است فصل نوزدهم در علاج قیاغو نگاه داشته باید که
اول تفحص کند که بچه سبب داشته است اگر طعمه زیاده خورده باشد
باید که آب شیر ادم پیشش باز بدارد که بطور خود بخورد اگر جانور سیاه چشم بود

آب از نایچه بدیهد چون طعمه بهم شود البته بر تابد وگرنه روز دیگر خواهد بر تافت زنهار
هیچ ادویه نباید داد نوع دیگر اگر بسبب لاغری قیاغو نگاه داشته باشد باید که از
ادویه قیاغو برآورده چند روز پی قیاغو طعمهٔ زنده خون آلوده داده فربه نموده دستور
قیاغو بطریق جانور نوانداز د اگر بسبب پی ناشتا شکنی بدارد و باید که اول باد
ویه قیاغو برآورده ناشتا شکنی بدام کرده باشد که از حرص ناشتا شکنی
بر وقت خواهد بر تافت ادویات مذکور این است بیارد اکبر هندی آورده
از کارد تراشیده پوست او برآورده برکالها کرده تراشیده چند برکاله مذکور
باب ترکرده در حلق جانور رساند فی الفور خواهد بر تافت نوع دیگر نبات را
مقدار تخم خرما ساخته در گلوی جانور فرستاده ساعتی در افتاب بدارد
نوع دیگر خردل آورده سائیده مقدار تخم خرما ساخته بر چهٔ تنک پیچیده
در حلق فرستد فی الفور بر تابد نوع دیگر اگر جانور سیاه چشم باشد صبر
برورده مقدار دانهٔ نخود خوراند ساعتی در افتاب بدارد زود خواهد
انداخت مجرب است فصل بیستم در علاج طعمه در حوصله برداشته باید که
اول آب شیر گرم نوشانیده بعده سونیز سیاه آورده باب حل کرده
در کام در زبان جانور مالیده بدارد آن طعمهٔ که شده رایگانی خواهد بر تافت

نوع دیگر

نوعی دیگر انگدان آورده باب سائیده یکقطره در بینی جانور بچکانند مفید است
نوعی دیگر آب شیرگرم نوشانیده بقدر دانهٔ مونگ بجانور بدهند مفید است
نوعی دیگر آب شیرگرم نوشانیده نبات آورده مانند تخم خرما ساخته
در حلق جانور رسانیده ساعتی در آفتاب بدارد فی الفور خواهد برتافت
نوعی دیگر بعضی کبوتر تسبمل کرده یک پای کبوتر مذکور جدا کرده ریسمان باریک
دور از درمیان بسته امانت در حلق جانور فرستاده بعد از ساعتی آن
رشته را آهسته آهسته کشیده برون می آرند همراه آرنده که شده نیز برون
می آید این ترتیب هم بهتر است لیکن میرشکاران باید که چنین حکمت کرده
طعمه که شده را برآورده فی الفور سنگتاب کنند روز یکه طعمه مذکور برآرد و آن روز
فاقه دهد روز دیگر نیم سینهٔ یک گنجشک بدهد روز دویم یک سینه بدین طریق
هر روز اندک اندک زیاده کرده باشد تاکه اشتها کمال پیدا کرده بطعمهٔ معتاد
رسد تا قوی شدن از گوشت چهارپایان دور دارد فصل بیستم ویکم
در علاج طعمه افکنده این سه قسم است قسم اول آنکه مگر بسبب استخوان
سربرده یا باشتراتی خوردن طعمه یا آنکه طعمه موافق مزاج جانور نباشد
و مانند این اگر طعمه را اندازد باید که این ادویات بکند چون جانور طعمه را اندازد سنگتاب

کرده بعده نارون و فوفنج باهم سائیده مقدار سه سرخ در لقمهٔ گوشت پیچیده
بخوراند مفید است نوع دیگر نانخواه باب سائیده در سینه گرفته بکید و قطره
در حلق جانور بچکاند بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست نوع دیگر حلیان زعفران
دبساسه هر یک بوزن یکسرخ ضلع نیم سرخ سنبل طیب چهار
سرخ این پنج را باهم سائیده از گلاب صلایه کرده سه حب بسته بوآرد
باز و شاهین و چرغ را یک حب بجانوران ریزه چهارم حصهٔ آن کافیست
نوع دیگر دل گوسفند یا بز برآورده تنک تراشیده مقدار بادام گرفته نیم
فلفل با لین الناس سائیده در لقمهٔ مذکور پیچیده بخوراند اگر فرو برد بهتر فرو نه برد
بر تاوه باید که بوقت شب اندک نشک و فلفل بهر وجه که داند خورانیده بدارد
مفید است نوع دیگر تا سه روز معنبر مقدار دانه خردل در لقمهٔ گوشت پیچیده
داده باشد و در خانهٔ تیره و بدارد روز یکه طعمه کرداند اگر رغبت داشته باشد
یک سینهٔ گنجشک باب قیاغو تر کرده بدهد و گر نه آن روز فاقه مناسب است
روز دویم دو سینهٔ یک گنجشک روز دویم چهار سینهٔ دو گنجشک بدین طریق
اندک اندک افزوده در چهار پنج روز بطعمهٔ معتاد رسند اما هر وقت
ملقار و زنگل کرده از آن آب طعمه داده باشد تا نیکو شدن طعمه مو سیجه و گنجشک

دهوس

و موش بچه مناسب است قسم دویم اگر از کثرت هوای گرم طعمه گرداند
باید که برگ شاه سپرغم آورده کوفته شیره برآورده بمقدار خردل کافور
آمیخته در بینی جانور رسانیده طعمه قرصه سیاه در گلاب ترکرده بخوراند
نافع آید نوعی دیگر برگ نیلوفر آورده در آب مالیده افشرده اندک گلاب
داخل کرده ازان آب طعمه ترکرده بخوراند مفید است قسم سیوم
اگر از کثرت هوای سرد طعمه گرداند باید که فی الفور برگ خروج الهوش
آورده بکف دست مالیده آب برآورده سه چهار قطره در حلق باز
رسیده بجانوران ریزه یکقطره کافیست و وقتی که طعمه برغبت طلب کنند
سینهٔ کنجشک بدهد بدین طریق اندک اندک هر روز افزوده طعمه معتاد رساند
نوعی دیگر پوست بیخ بید انجیر پوست بیخ خروج الهوش آسود و تخم شملت
و برگ سرهنت اسود و فرنجمشک این هر پنج را بوزن برابر گرفته باهم سائیده
باللبن الغنم اسود صلابه نموده بمقدار دانهٔ مونگ حبها بسته بدارد و باز
و شاهین و بحری او و حب شنقار و چرغ را چهار حب بجانوران ریزه
یک حب در لقمهٔ گوشت پیچیده بخوراند وقتی که برغبت تمام میل بر طعمه کنند
بدستور صدر بدهد مفید است فصل بیست و دویم در علاج زیادی ده

روغن کافور بقدار نخود در لقمهٔ گوشت طلا کرده خورانیده بعد از ساعتی طعمه
داده باشد تا سه روز این عمل کند خاموش گردد نوع دیگر سرگین
موش آورده بمقدار دانهٔ مونک در لقمهٔ گوشت بپیچیده خورانیده
بعد از ساعتی طعمه داده باشد تا سه روز این عمل کند مفید است
نوع دیگر حبتهٔ ابیض بقشر یکدانه روغن بلا دریکقطره بر حبته
مذکور طلا کرده در لقمهٔ گوشت بپیچیده خورانیده بعد از ساعتی طعمه
دهد از دیار باز ماند اشتها زیاده گردد مرتبهٔ دیگر ندهد یکمرتبه کفایت
میکند بجانوران ریزه چهارم حصهٔ آن کافیست فصل بیست و سیوم
در علاج ناگواری باید که باز را در خانهٔ تاریک بدارد و طعمهٔ یک وقته را
چهار حصه کرده چهار مرتبه داده باشد ترتیب است اول سه برچه
از دل گاو بهن کرده ناروق و فقنج و شنکویز این هر سه را بوزن
برابر گرفته باهم سائیده در هر برچه مذکور مقدار سه سرخ بپیچیده
خورانیده بعد از تحلیل طعمهٔ یک وقته را چهار حصه کرده یک حصه
بدهد چون هضم کرده صاف گردد یک حصه بار دیگر بخوراند بدین طریق
در روز چهار مرتبه خورانیده باشد نوع دیگر کلوچی آورده در تنور

اندازد چون انا گرم شده سرخ گردد برآورده درون تغار آب
اندازد و طعمه را نیز در تغار مذکور اندازد وقتی که نزدیک سرد شدن
رسد طعمهٔ مذکور برآورده شیرگرم بجانور خورانیده باشد نوع دیگر
دم الناس و لبن النساء پسردار باهم سائیده آمیخته در و طعمه تر کرده
چند روز متواتر داده باشد نیکو گردد فصل بیست و چهارم در علاج موی
فرو برده بیار دانه و روغن باب خمیر کرده مقدار تخم خرما حب ساخته در
در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده آن روز طعمه ندهد علی الصباح شل
قیاغو بر تاید الموی پیچیده خواهد برآید نوع دیگر روغن چهار مغز علی
الصباح مقدار بادام خورانیده بدارد و چون یکپاس بگذرد و پرچهٔ
گوشت را مقدار بادام تراشیده رشتهٔ ابریشم بسته بجانور
بخوراند بعد از ساعتی رشتهٔ مذکور کشیده ببکی تمام بیرون
آرد امید هست که الموی بر گوشت پیچیده خواهد برآید فصل بیست و پنجم
در علاج دردبال باید که اول شکم جانور از اخلاط خام پاک کرده
بعده هر علاج که داند بکند اگر شکم جانور پاک نکرده باشند همچنان
علاج کنند خطر عظیم پیش آید ترتیب پاک نمودن این است نمک سنگ

چهار سرخ تنکار بریان دو سرخ قریم یکسرخ بقم شسته یکسرخ بوبکه چهار سرخ
نبات سه باشد این هر شش چیز را باهم سائیده بدارد بعده شیر ماده گاو زرد
رنگ آورده جوشانده سرد نموده و غوره برآورده در شیر مذکور ادویات
که سائیده نگاه داشته شده است امیخته از نایچه در گلوی باز فرستاده بعد از
دو سه سنجال آب شیر گرم بدهد چون خوب صاف شود اندازه داده بدارد این
وزن باز و شاهین است بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست نوع دیگر
چون شکم جانور پاک کرد باید که چند روز متواتر بر پشت جانور در هیچ هر دو بار
کودک نابالغ را نشاشانده باشد خر کینه آورده در دیگ گلی جوشانده
مثل سیاه ترکرده شیر گرم بر پشت جانور بدارد اگر خر بهم نرسد قند لیقون دو
آثار کافیست نوع دیگر کاه گندم آورده به آب جوشانده صاف نموده
شیر گرم بر پشت جانور پاشیده باشد نوع دیگر بر پشت جانور در میان
هر دو بازو رگیست ظاهر و باریک و سیاه از نیش تنک از آن رگ خون بگیرد
و اگر خون بند نشود باید که ملغار تراشیده بر زخم نیشش مذکور بگذارد و یا مومیائی
سوخته بنهد یا اگر پر گنجشک خانگی یا پر خون بوتیمار سوخته بر آن بگذارد خون بند
شود نوع دیگر بجهت خوردن این دوا باید جلیبان و مومیائی و سوهان آهن

این هر سه را بوزن برابر گرفته باهم سائیده از عسل صلایه کرده مقدار دانهٔ مونک
حبها بسته بدارد روز اول یک حب در لقمهٔ گوشت بپیچیده بخوراند روز دویم
دو حب روز سیوم سه حب بدین طریق هر روز یکان حب افزوده باشد
تا که بهفت رسد بعده زیاده نکنند بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست
بعد از ساعتی طعمه داده باشد نوع دیگر روغن خوربزه و روغن زیتون
این هر دو بوزن چهار سنج گرفته در لقمهٔ گوشت پیچیده بجانور خورانیده
بعد از ساعتی طعمه داده باشد مفید است نوع دیگر اگر در هنگام تابستان
این مرض حادث گردیده باشد باید که در آب بسیط جانور را باندازد که شنا
کرده یکبار آید چون از آب بیرون آید فی الفور مقدار دانهٔ مونک دو دالمشک
خاردار در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده سنگو بر حل کرده بر پشت جانور پاشیده
در سایه بدارد که خشک گردد بعده مقدار دانهٔ مونک تریاک فاروقی خورانیده
بعد از ساعتی طعمه زنده بدهد دو روز درمیان داده روز سیوم باز این عمل
کرده باشد بدین طریق سه نوبت در آب باید انداخت نیکو گردد مجرب
است تا نیکو شدن طعمهٔ کنجشک و قرچه سیاه و بور و موسیچه و ترغی دودم
دراز داده باشد فصل سی و ششم در علاج حچک چون اله حچک ظاهر گردد

باید که از پشم نرم باریک آن ابلها را جای سوراخها کرده طشلائی و سنکو نیز این
هر دو را با کتیرا آدمی سائیده تمام اعضای جانور طلا نموده باشد تا نیکو شدن
طعمه کنجشک مناسب است ۲۷ فصل بیست و هفتم در علاج قیصری باید که اول
درون خانه چقر بکند مقدار دو درع و کشاید آن نیز القدر باید بعده چوب
انگور کهنه یکساله باشد در چقر پر کرده آتش دهد چوب تخب کرم شود تمام آتش
برآورده خم کهنه بباشد تا که اندک حرارت باقی ماند بعده یک کلوخ طموری
در آن گذاشته بالای کلوخ مذکور نمد انداخته جانور را قباچه پوشانده
بر کلوخ نشانده یک نمد دیگر بر دهن چقر مذکور بپوشد و ساعت لیساعت
خبر جانور گرفته باشد که بیطاقتی بکند چون خوب سرد گردد دهان چقر مذکور
کشاده دو گهری دیگر در و ماندن دهد بعده برآورده در خانه گرم ولی دود
بدارد و اگر صحت بیاید بهتر و گرنه دو روز در میان داده روز سیوم باز این
عمل کند و برای خوردن این داده باشد قیم و ضلع و جلبان و مومیائی
و قافله کجراتی و فرفیح و یاقوت نا سالگذشته و گوشت مارشیر نوش
سالگذشته این هر هشت را بوزن برابر گرفته باهم سائیده باب رسند بهی
سبز و صمغ عربی صلایه کرده مقدار دانه مونگ حبها بسته بدارد و هر روز یکان

حب درلقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از ساعتی طعمهٔ کبوتر بچه موش بچه
وگنجشک و توجه سیاه وکلنک داده باشد امید است که نیکو کرد د
فصل بیست و هشتم ٢٨ در علاج باد گرفته باید که اول شکم جانور صاف نموده
بعده علاج کند نبات یکماشه و دو سرخ هلیلهٔ زرد و چهار سرخ روغن یاسمین
چهار سرخ این هرسه را باهم سائیده حب بسته بوقت برآمدن آفتاب
درحلق جانور فرستاده در آفتاب بدارد و چون یک پنجال کند اب شیرگرم
بنوشانده اگر جانور سیاه چشم باشد اب از نابچه بدهد تمام علت شکم
جانور خواهد برآید این وزن باز و شاهین است بجانوران ریزه چهارم
حصه کافیست نوع دیگر پوست بیخ خروج الهوشش اسود آورده در سایه
خشک نموده حل کرده هر روز بغل و بر بر و بر تارک جانور پاشیده
باشد مفید است نوع دیگر زنجبیل و اک ببدا بوزن برابر گرفته باهم سائیده
هرروز بدستور صدر بر اعضای جانور پاشیده باشد مفید است
قند یعقوب دو ماشه آورده نمد سیاه ترکرده بر آتش گرم کرده بوقت
شب بالای پشت جانور تا سه روز داشته باشد مفید است بجهت
خوردن این ادویات داده باشد باید که موسیائی آورده بار وغن فندق

حل کرده در لقمهٔ گوشت کبوتر یا فاخته یا موسیچه خورانیده بعد از تحلیل طعمه
داده باشد نوع دیگر ثوم آورده شکافته سبزی از اندرون آن بر
آورده در لقمهٔ گوشت بچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد مفید است
بجانوران زیره چهارم حصه کافیست نوع دیگر تخم شلغم را خشک سائیده
در کاسهٔ گلی آب نارسیده باب تر کرده در شب نم داشته علی الصباح
بوزن یکتوله آب مذکور برآورده یک قرچهٔ سیاه پاک نموده تر کرده
تا سه روز متواتر خورانیده بعد از ساعتی طعمه داده باشد این وزن
باز و شاهین است بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست نوع دیگر
پوست بیخ غذ و بوزن دو توله پوست بیخ تمبل ایضاً این هر دو را جو کوب
کرده بدیک گلی بوزن یکپاو آب داخل نموده سرپوش کرده از آرد
مستحکم نموده بجوشانند که نفس بدر رفتن نتواند چون یک جوش تند
آید فرو آورده سرپوش دور کرده از پارچهٔ تنک بسته در شب نم بدارد
علی الصباح قرچهٔ سیاه گنجشک بسمل کرده پاک نموده در یکتولچه آب مذکور
تر کرده بخورانند اگر همراه طعمه نخورد باید که از نایچه در حلق جانور رسند بعد از
ساعتی طعمه معتاد داده باشد تا سه روز این عمل کند بجانوران ریزه

چهارم

چهارم حصه کافیست نوع دیگر مشک یک سرخ سومیای ایضاً ضلع الصفار یخبل
پی رگ دو ماشه سیاه و ریم ماشه یاقوت سالکذشته نیم سرخ
گوشت مارشیر نوش دو ماشه این هر هفت را باهم سائیده باب
برگ شاه سپرغم حلایه نموده مقدار دانهٔ مونگ حبها بسته نگاهدارد هر روز
یکان حب در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد
تا نیکو شدن طعمه گنجشک و کبوتر بچه و قوجه سیاه و بکه و موش بچه و خوک بچه
مفید است فصل بیست و نهم [19] در علاج سم مارزده باید که جانور را در حمام
بدارد تا که عرق کرده اگر حمام موجود نباشد باید که تنور گرم کرده یک تختهٔ
چوبی آورده مثل کفگیر سوراخها کرده بر دهان تنور مذکور داشته پارچهٔ کرباس را
چهار توی نموده بر تختهٔ مذکور گسترده جانور را بر آن نشانده از سبد
سرپوش کرده بدارد چندانکه عرق کرده بعد از ان بر آورده ساعتی
از باد محفوظ داشته بعده این ادویه خورانیده باشد ادویه این است
فوفل آورده در شیر ماده گاو پخته الکبین آمیخته مقدار دانهٔ عشرون حبها بسته
بدارد هر روز یکان حب در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه
داده باشد مفید است نوع دیگر سنگویز ضلع ماردن هر یک تولن دو

سرخ مومیائی و مشک هر یک بوزن نیم سرخ گرفته این هر پنج را باهم سائیده
با شهد سیب صلابه کرده بمقدار دانهٔ مونک حبها بسته بدارد و هر روز یکان
حب در لقمهٔ کوشت بپیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد نوع دیگر
شیرخشت بمقدار دانهٔ نخود گرفته در لبن البقر حل کرده از نایچه در حلق فرستاده
ساعتی توقف کرده طعمه دهد این وزن باز و شاهین است بجانوران ریزه
چهارم حصه کافیست تا نیکو شدن طعمهٔ سیب و سیکچه و شغال بچه و موش
بچه و خوک بچه با آب قلنفو جوشانده ترکرده داده باشد فصل سی ام
در علاج کارده کافور یک و نیم سرخ تباشیر یکماشه ریوچینی یکماشه
نبات دوماشه این هر چهار را باهم سائیده باز بدهٔ ماده گاو صلابه نموده بمقدار
دانهٔ خرما حب ساخته در حلق جانور فرستاده بعد از ساعتی طعمه بدهد بهی سفید
کافور دو سرخ تباشیر ایضاً خلفو ایضاً کاسنی ایضاً زردی گل نیلوفر نیم
ماشه بادیان سه سرخ ناخن ویو یک سرخ این هر هفت را باهم سائیده
با گلاب صلابه کرده بمقدار دانهٔ مونک حب ها بسته نگاهدارد و هر روز یکان
حب در لقمهٔ کوشت بپیچیده خورانیده بعد از تحلیل بگلاب ترکرده طعمه داده باشد
و جانور را در خانه سرد بدارد بلکه در آنجا از گل حوضی ساخته در آن جو بکار و

و همواره آب شبینه برآورده آب تازه برکرده باشد و برای خوردن گلاب
آمیخته آب داده باشد تا نیکو شدن طعمه عصافیر اسود و ترلی و دوید راز دل
بر مناسب است فصل سی ایکم در علاج رسوم زر طشلانی و موم سفید و شهم
شمع گداخته این هر سه را بوزن برابر بگیرد و باید که اوّل زر طشلانی کوفته
پارچه بیز نموده بدارد و بعده موم و شهم مذکور بر آتش گرم کرده زر طشلانی
مذکور را حل کرده فرود آورده هر روز بران جراحت طلا نموده باشد
نوع دیگر سرطان سوخته یک نخود موم سفید یکتولچه روغن گل ده مثقال
این هر سه را باهم آمیخته بر آتش گرم نموده بدارد هر روز طلا کرده باشد
مفید است نوع دیگر عسل آورده بجوشاند تا که غلیظ گردد بعده برابر آن
اندزروت گرفته آمیخته بدارد هر روز بر آن زخم طلا نموده باشد مفید است
نوع دیگر سفید آب ارزیر و موم سفید بوئیدان هر یک بوزن
یکدرم گرفته باهم آمیخته بر آتش گرم کرده بدارد و هر روز بر زخم طلا کرده باشد
مفید است نوع دیگر نمک سنگ و طوتیا اخضر و مقل سیاه و ظفور و خون
عاشقان این هر یک را بوزن دو سرخ گرفته جدا جدا باب سائیده
روغن و بیلنجیل بوزن دو تولچه و موم کافوری دو ماشه آورده بر آتش گداشته

ادویات مذکور را حل کرده باحتیاط تمام بپزد که سوخته نگردد بعد ازان فرود
آورده سرد نگردد نموده بدارد هر روز طلا کرده باشد مفید است
فصل سی و دویم در علاج ضرب رسیده باید که کلوخ طموز آورده در
باحق وشیتی پنهان کرده آتش دهد وقتی که سرخ گردد تمام آتش برطرف
نموده بالای کلوخ مذکور کمیز آدمی پاشیده معتدل ساخته پارچهٔ
کرباس چهارتوی کرده بر آن کلوخ گذاشته جانور را نشانده سرپوش
کرده بدارد تا که عرق شده خشک کرده بعد ازان از باده محفوظ داشته
برآورده در جای گرم بدارد تا هفت روز مومیائی مقدار دانهٔ حز
دل در روغن باده گاو حل کرده لقمهٔ گوشت را آلوده نموده خورانیده
بعد از تحلیل طعمهٔ بنده داده باشد بعد از هفته تا سه روز سنگتاب
کند انچه خون اندرون جانور مرده باشد آب ساخته بیرون خواهد
آورد فصل سی و سیوم در علاج کاهش باید که اول شکم
جانور را بادویه پاک نموده بعده دوای خوردن بدهد این است
بقم شسته نیم سرخ ضلع یکسرخ ارزن کوهی ایضًا صبر ایضًا جوز بویه
ایضًا لسباسه ایضًا روغن بلادر مقدار نیم سرخ این هر هفت را باهم

سائیده

ساییده از لبن الفرس صلایه نموده اگر بهم رسد بگلاب خمیر کرده
حب بسته علی الصباح بجانور خورانیده ساعتی در افتاب بدارد چون
یک بنجال کلان اندازد آب شیر گرم بدهد اگر جانور سیاه چشم
بود آب از نایچه در حلق آن فرستد چون از آب فارغ شود
ابداره پاک گنجشک خورانیده بدارد وقتی که هضم کرده صاف کرده
بعده از طعمهٔ معتاد چهارم حصه کم نموده سیر سازد دو روز در میان
داده روز سیوم این ادویه داده باشد تا سه نوبت این
عمل کرد اما این وزن باز و شاهین است بجانوران زیره چهارم
حصه حب مذکور کافی است نوع دیگر هلیلهٔ زنگی آورده کوفته و بیخته
بوزن شش سرخ گرفته با روغن کتان خمیر کرده بجانور خورانیده
بعد از ساعتی آب بدهد این عمل نیز بدستور صدر سه نوبت
باید کرد چون شکم جانور پاک کرده بعد از ان ازین دواها
یک ادویه بجهت خوردن بدهد روغن سمسم که دست افشار
باشد مقدار نیم قطره روز اول در لقمهٔ گوشت گنجشک طلا نموده
بجانور خورانیده بعد از ساعتی طعمه بدهد روز دویم اندک زیاده بدهد

بدین طریق هر روز اندک اندک افزوده باشد تا که به سه قطره رسد و احتیاط بسیار باید کرد که جانور دل زده نگردد نوع دیگر شنجرف حل کرده مقدار دانه خردل در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد تا یک هفته این عمل کند این فرن بازست بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست نوع دیگر مشک و سرخ کافور ایضاً این هر دو را با رس زن پسر دار حل کرده سینهٔ گنجشک با قرصهٔ سیاه آلوده نموده تا سه روز خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست نوع دیگر خون انگشت خورد از دست چپ مقدار نیم سرخ برآورده قلم بابی زر باد سرخ تنکار بریان ایضاً فون مقدار دانهٔ خردل این هر چهار را با هم حل کرده در لقمهٔ گوشت پیچیده بجانور خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست تا سه روز متواتر این عمل کند مفیدست نوع دیگر کسیف البدن آورده خون از شکم او برآورده بوزن یک سرخ در لقمهٔ گوشت بوده طلا نموده خورانیده بعد از ساعتی طعمه داده باشد تا هفت روز این عمل کند نوع دیگر زیبق بوزن چهار ماشه آورده دراج ماده را خورانیده شب نگاه داشته علی الصباح بسمل کرده جانور را بوجه احسن سیر سازد مفیدست نوع دیگر تلخه

باده گاو خشک نموده حل کرده هر روز بوزن یکسرخ در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده
بعد از تحلیل طعمه داده باشد مفید است نوع دیگر بیارد پارچهٔ حیض عورت
که ابتدای بلوغت مرتبهٔ اوّل آمده باشد در سایه خشک نموده بدارد بوقت
احتیاج باب شسته از ان خون طعمه ترکرده داده باشد مفید است
نوع دیگر لبن الحمار آورده اندک آب اسپغول در و طعمه ترکرده داده باشد
مفید است نوع دیگر لبن النساء پسردار بوزن یکتولچه جلبان یکسرخ کافور
ایضاً این هر سه باهم حل کرده قرچهٔ سیاه یا کنجشک بسمل نموده در شیر ندکور
آلوده کرده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد بجانوران ریزه چهارم
حصه کافی است تا یک هفته این عمل کند نوع دیگر لبن الحمار دو نیم تولچه
جلبان دو نیم سرخ جسته ابیض مقشر نیم دانه که مراد از یکدلیده باشد یاقوت
ناسالکذشته دو سرخ این هر چهار را باهم سائیده تمام شیر ندکور روز اوّل
جزب کرده مقدار دانه خردل حبها بسته بدارد و هر روز باز و شاهین را
چهار حب بجانوران ریزه یک حب در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده
بعد از تحلیل طعمه داده باشد نوع دیگر کمون اسود بوزن یکتولچه آورده
باب کوفته شیره برآورده داشته بعده برگ برهنت اسود آورده بکف

نوع دیگر لبن النساء کرده خورانیده باشد ترکرده طعمه داده باشد مفید است

دست خود مالیده بقدار چهار قطره آب ان گرفته در شیشه کمون ندکور
اسنحته سینه قرچ سیاه با کنجشک ترکرده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد
بجانوران ریزه چهارم حصه کافیست نوع دیگر کلاب دونیم تولچه خون شنگرف
ده باشه قلم بای دونیم سرخ سوسیای یک ونیم سرخ این هر چهار را باهم
حل کرده بقدار دانه مونک حبها بسته بدارد هر روز یکان حب در لقمه
گوشت پیچیده خورانینده بعد از تحلیل طعمه داده باشد بجانوران ریزه ربع
آن کافیست نوع دیگر زنجبیل وضلع وقاقله کجواق هر یک بوزن نیم تولچه و
شهد خالص بوزن یکتولچه این هر چهار را باهم سائیده با شیشه سبند بیضه
اخضر بچه در سایه خشک نموده بعده باب لیمون حل کرده نگاهدارد و باز
و شاهین را دو حب شنقار و چرغ را چهار حب بجانوران ریزه نیم حب
در لقمه گوشت پیچیده خورانینده بعد از تحلیل طعمه داده باشد مفیدست
نوع دیگر روز اول گوشت خوک صحرایی روز دویم گوشت کبوتر بچه روز
سیوم گوشت کدل باید که طعمه هر یک ازین ها مقدار نصف خوراک
تا سه روز یک وقت داده باشد فربه گردد نوع دیگر گوشت رمه گوسفند
یا بز جوان دو فربه آورده در آب جوشانده ازان اب طعمه تر کرده خورانده
باشد

باشد اگر جانور میل غسل داشته باشد بهمان آب غسل داده باشد
سفید است نوع دیگر بیضهٔ ماکیان سیاه که اهل هند کبک ماده گویند پنج نخود
آورده بار وغن ماده گاو در ظروف آهنی بریان کرده بر چه نیز نموده کافور
جو دانه شش سرخ نشک یک و نیم ماشه این هر دو را باهم آمیخته حل کرده
بدارد و هر روز باز را بمقدار سه سرخ شنقار و جرغ را پنج سرخ بجانوران
ریزه یک سرخ در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد
فربه و توانا کرده مجرب است تا نیکو شدن طعمه قرچه سیاه و گنجشک و بوده نه
و کبوتر بچه و جوزهٔ ماکیان و خوک بچه و موش بچه و کدل مناسب است
نوع دیگر اگر بهیچ وجه فربه نگردد و طعمه نیز خوردن نتواند اگر میخورد و هضم کردن
نتواند باید که بیضهٔ ماکیان آورده از گل حکمت کرده در آتش سرگین دفن
کند چون پخته شود بر آورده خشک نموده زردی آن گرفته اندکی بخوراند
اگر نخورد گنجشک بسمل کرده خون آمیخته بدهد اگر فرو برد بداند که نافع خواهد
آمد هر روز بدین طریق سه چهار مرتبه خورانده باشد تا که شکم سیر خوردن
گیرد وقتی که پارهٔ قوت بگیرد بعده اندک گوشت قرچه یا گنجشک
شروع کند هر قدر که گوشت بدهد همان قدر زردی مذکور کم کرده باشد تا که طعمه

ستاده باشد فصل سی و چهارم در علاج فاقه کشیده باید که طعمه قرچه سیاه
و بور و گنجشک و ترعی و شکرخوره و موسیچه خون آلوده باز بده کاو در روز
سه چهار مرتبه داده باشد اما تا که شکم جانور خوب صاف نگردد طعمهٔ دیگر
ندهد اینقدر طعمه داده باشد که در یک پاس خالی شده باشد نوع دیگر لبن
الغنم آورده اندک آب آمیخته طعمه گنجشک یا قرچه ترکرده داده باشد مفید است
نوع دیگر شیر درخت انجیر هندی مقدار نیم سرخ در لقمهٔ گوشت پیچیده
بعد از تحلیل طعمه داده باشد تا سه روز این عمل کند بجانوران ریزه چهارم
حصه کافی است فربه و توانا کرده مجرب است فصل سی و پنجم در علاج سوخته
سهل بیمار و ثملان نیم تولچه زاک یکماشه این هر دو را در آب افشرده اندک
گلاب داخل کرده پیش جانور بدارد که بطور خود نوشیده باشد و بهمان آب
طعمه ترکرده تا سه روز خورانیده باشد نوع دیگر املهٔ بابنی در سایه خشک
نموده بدارد وقتی که جانور از سهل داغ رسد فی الفور با گلاب حل کرده
مقدار بادام در حلق باز فرستاده برای نوشیدن نیز بهمان آب داده
باشد مفید است نوع دیگر زردی گل انار و زردی گل نیلوفر بوزن برابر
گرفته با گلاب حل کرده مقدار دانهٔ مونگ حب ها بسته بدارد و هر روز یکان

حب در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد که مفید است

نوع دیگر ناخن دیو با گلاب مانند صندل سائیده مقدار چهار سرخ در لقمه

پیچیده باز را خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد نوع دیگر زردی گل

انار یکماشه زردی گل نیلوفر ایضاً بادرنج ایضاً صندل سفید بگلاب سائیده

ایضاً این هر هفت را با گلاب حل کرده مقدار دانهٔ مونگ حب بسته

بدارد باز را چهار حب بجانور ان زیره یک حب در لقمهٔ گوشت پیچیده

خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد نیکو و مجرب است نوع دیگر

که قوبه بر آوردن از گیرزدان شده باشد تنکار بریان یکماشه صبر چهار سرخ

زاک بریان شش سرخ ملیح حسل دو سرخ اکبر خراسانی یکماشه زنجبیل سوده

نیم ماشه نشک دو سرخ اینهمه را کوفته بیخته از آب صمغ عربی دانه مونگ

حبها بسته نگاهدارد و مطابق ترتیب بدهد مجرب است فصل سی و ششم

در علاج پرگردان باید که اول جانور را مسهل داده صاف نموده تا سه

هفته انگدان التماسی مقدار دانهٔ مونگ در لقمهٔ گوشت پیچیده

خورانیده بعد از دو گهری طعمه داده باشد نوع دیگر اکبر خراسانی

سه ماشه سنکوپز ایضاً صبر ایضاً بروی نخ ایضاً گوگرد امله سار ایضاً

انکدان الماسی ایضاً این هرشش چیز را با هم سائیده با ب ثوم صلایه نموده
بقدار دانهٔ سونک جبها بسته نگاهدارد باز و شاهین و چرغ را دو حب شنقار
و جرغ را چهار حب بجانوران ریزه نیم حب در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده
بعد از ساعتی طعمه داده باشد مفید است فصل ششم با هفتم در علاج
کوربری باید که اول جانور را مسهل داده بعده منفذ بر که بند شده باشد
آن کرده باز حکمت کشائیده سوم شمع گداخته آورده بقدار شکاف بر بندکور
فتیله ساخته در آن منفذ بگذارد و طعمهٔ کبوتر و فاخته و موسیچه و گنجشک و سک
بچه و موش بچه و اسب و خرگوش خون آلوده یکقطره روغن زیت
داخل کرده خورانیده باشد مفید است نوع دیگر بدستور صدر منفذ به
کشائیده دانهٔ جو آورده از کارد صاف نموده با روغن زیت چرب
نموده در منفذ بر بندکور داشته بدستور صدر طعمه داده باشد نیکو کرده
فصل ششم با هشتم در علاج برخورده باید که اول مسهل داده شکم
جانور پاک نموده چهار پنج سوزن از ریسمان یکجا کرده بسته در پنج پر پای
جانور زده خون برآورده بعده نوسادر و رگ کیز شسته بختی حل کرده در پنج
پر پا طلا کرده این ادویه بجهت خوردن بدهد اکبر خراسانی و بقم شسته

وانکدان الماس و صبر این هر چهار را بوزن برابر گرفته باهم کوفته و بیخته
نگهدارد بعده ثوم آورده سبزی از اندرون آن برآورده ثوم مذکور را
کوفته افشرده آب آن گرفته ادویه که سائیده نگاهداشته شده است
صلابه نموده بمقدار دانهٔ قاقله حبها بسته در سایه خشک نموده بدارد و بازرا
چهار حب شنقار و جرغ را شش حب بجانوران ریزه یک حب در لقمهٔ
گوشت پیچیده خورانیده بعد از ساعتی طعمه داده باشد مفید است
نوع دیگر قاتل تخم خاروازون قلنز این هر سه ادویه را برابر گرفته خشک سائیده
در بینی جانور دمیدن و در چشمی خشک سائیده هر روز بمقدار عدس در لقمهٔ
پیچیده خورانده باشی مفید است نوع دیگر سنبل کاو و زهره باکمیز شسته
سائیده پنج پرهای جانور را بان آب بشوئی نوع دیگر بوره ارمنی
یکتوله زنگار سه توله مویز نوشادر صبر فلفل دراز این هر چهار بوزن
چهار ماشه گرفته جدا جدا کوفته و بیخته باهم آمیخته بیخ پرهای جانور را از سوزن
زده بالسر کناکوری کهنه شسته ادویه مذکوره باشی مفید است نوع دیگر
زهره کاو و بانوشادر در بیخ پرها بمالی نوع دیگر نسک یکمنج مومیای ایضا
تنکار بریان نیم منج صبر ایضا بردی نخ نیم ماشه گوگرد امله سار ایضا

سنکوهیر ایضاً انکژه ایضاً اکبر هندی ایضاً این هر نه اجزا را باهم سائیده باب
ثوم صلایه نموده بمقدار دانهٔ مونک حبها بسته نگاهدارد باز را و حب شنقار
و چرغ را چهار حب بجانوران ریزه نیم حب در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده
بعد از تحلیل طعمه داده باشد تا نیکو شدن طعمهٔ کنجشک قرچهٔ سیاه و بور
و دل گوسفند و بز مناسب است **فصل ۲۱ سی و نهم** در علاج پر شکسته
باید که هر دو جانب پر شکسته را از کارد تیز محرف تراشیده موافق آن
سلاخ از شاخ گاو میش یا از آهن ساخته ثوم و نمک سنگ و قند سیاه
باهم سائیده سلاخ مذکور طلا نموده در شکاف هر دو جانب پر مذکور چسبانیده
از روز انگشتان دست وصل کرده بگذارد مستحکم گردد **نوع دیگر** بوندان
و قند سیاه آورده بلعاب تخم شلمت حل نموده بر سلاخ طلا کرده
بدستور صدر وصل کند مستحکم تر شود **نوع دیگر** مصطکی آورده سائیده
در سفیدی بیضهٔ ماکیان حل کرده بدستور صدر بر سلاخ طلا نموده وصل کنند
نوع دیگر شیر شجر الکبر برآورده فی الفور بر سلاخ طلا کرده وصل کنند مستحکم گردد
نوع دیگر سریشم آورده آب آمیخته در ظرف گلی باحتیاط تمام گرم کنند
که سوخته نگردد بعده بر سلاخ آهنی اندکی طلا کرده ریشهٔ پنبه پیچیده بالای آن

اندکی سریش مذکور طلا نموده بدستور صدر وصل کند از جمیع اگوویه این بهتر است اگر جانور ریزه باشد باید که پر شکسته را از پر زاغ وصل کند اگرچه در نمود بد نماست لیکن دیر پا است بدانکه بهر ادویه که سلاخ آهنی را وصل کنند باید که ریشه پنبه بر سلاخ پیچیده وصل کرده باشد که زنگ آهن پایه پر را خوردن نتواند **فصل چهلم** در علاج پر ار احاطه گوشت شکسته بیار و خسته زرد آلو یا بادام تلخ آورده با آب شل صندل سائیده در بیخ پر شکسته طلا کند اگر خارشت پیدا خواهد شد جانور از منقار خود خاریده خواهد بر آورد و **نوشدار** اگر بیخ وجه بیخ بر نبر آید باید که جانور را قباچه کرده گرفته ار سوی جنبش کشیده بر آورده فی الفور همان بیخ پر مذکور را با روغن زیتون چرب نموده در آن شکاف بگذارد که شفقه بر بسته نگردد و چند روز یکقطره در طعمه خورانیده باشد که پر بقوت بر آید تا بر آمدن پر مذکور هر روز طعمه زنده خون آلوده با روغن شیر بخت چرب کرده داده باشد مفید است **فصل چهل دیگم** در علاج پر کج شده اگر بوقت لچکی یا انکه در کریز پر جانور کج شده باشد باید که ترب یا کدو یا بادنجن آورده در آتش یا حق دفن کرده بدارد تا که نیم

بخت کرده بعده برآورده شکافته بربندکور راوران کرفته ساعتی واشته از دست
خود بحکمت کشیده درست سازد **نوع دیکر** اکر بسبب پیچ وتاب کج شده
نزدیک شکستن رسیده باشد باید که شیر میش بابز آورده جوشانده
بربندکور راوران غوطه داده بدارد خود بخود شکن ها برطرف شده درست
خواهد شد اکر شیر میش بهم نرسد پس شیر کاومیش یا ماده کاو نیز بهتر است

فصل ۴۲ چهل دوم در علاج جانور جرب شده باید که انکشت چوب
مغیلان آورده سوخته خاکستر کرده باب دریا امیخته طلا نماید بدین
طریق دو سه نوبت کند تمام روغن برطرف کردد مجربست **فصل ۴۳ چهل و سوم**
در علاج جانور جرکین شده باید که استخوان برآورده در آتش سوخته
خاکستر نموده باب حل کرده از ان آب غسل دهد صاف و پاکیزه کردد
مجربست **فصل ۴۴ چهل وچهارم** در علاج سپش افتاده باید که قریم
وسرکین شتر آورده باهم سائیده بر اعضای جانور پاشیده ساعتی
در افتاب بدارد برطرف خواهند شد **نوع دیکر** اکبر هندی و فلفل دراز
بوزن برابر کرفته باهم سائیده بدستور صدر پاشیده در افتاب دارد
نوع دیکر برک حنا آورده باسیماب در کف دست مالیده اندکی شراب

الخ

اسیخته بر حوصله و ته نعل و دم طلا نموده در افتاب بدار و نوع دیگر روغن زیتون
آورده بر هر دو پای جانور طلا کرده در افتاب واشته میرشکار حاضر باشد
وقتی که بیشش بر پشت جانور جمع شوند از کار و بر آورده باشد تا که تمام
بر طرف شوند فصل چهل و پنجم در علاج ته نابسته بیار وسنکونیزلی
برک یکتو لچه امانت در روغن ماده کاو بریان کند که اماسیده شود
بعده از پارچه پاک نموده سائیده پارچه پیر نموده بدار و بعد از ان
جلیان بوزن دو سرخ مومیای ایضا نبات شش باشه این هر
سه را باهم حل کرده در سنکونیز مذکور امیخته نگاهدار و باز و شاهین مقدار
چهار سرخ شنقار و چرغ را شش سرخ بجانوران زیره یک سرخ در لقمه
کوشت پیچیده خورانده بعد از تحلیل طعمه داده باشد تا نیکو شدن
از کوشت چهار پایان دور دارد فصل چهل و ششم در علاج
کرم شکم بیار ولسان العصافیر تلخ بوزن شش سرخ مصبر دو سرخ
زیره تلخ ایضا قند سیاه چهار سرخ این هر چهار را باهم سائیده حب
بسته بوقت بر آمدن افتاب در حلق باز فرستاده باشد که قی
نکند چون یک پیخال کلان اندازد بعده قی کردن دهد بعد از ساعتی

باب شیاه ام طبق برکرده بدارد که بطور خود نوشید باشد اگر جانور سیاه
چشم بود از بابچه آب و هد چون کرم از شکم جانور برون آیند
فی الفور یک گنجشک بسمل کرده خون آن نخوراند وقتی که چهار
سفند
کهری بعد از خوراینیدن خون بگذرد و ششبنه گنجشک یا دل بر باکو
آورده ابداره کرده بدهد بعده هر روز باستور سنبل طعمه داری
کرده بطعمه معتاد رسانند بجانوران ریزه چهارم حصه حب
مذکور کافی است نوع دیگر سون براج بوزن ششش سرخ قند
سیاه دو ماشه این هر دو را باهم سائیده حب بسته بوقت
طلوع افتاب در حلق باز فرستاده بدستور صدر آب داده طعمه
داری نماید و احتیاط کند که شیر حب مذکور بچشم جانور نرسد
بجانوران ریزه چهارم حصه آن کافی است نوع دیگر نوشادر
و سنکو نیر و فرفنج و قریم و فلفل کرد و بقم ششته این هر شش
اجزا را بوزن برابر گرفته باهم سائیده باب صمغ عربی بمقدار
بادام حب ساخته بار دغن باده کاو آلوده کرده بدستور صدر آب
داده طعمه داری نماید بجانوران ریزه چهارم حصه کافی است بنوع دیگر

نایمال

ماہیال یکماشہ تخم بلیہ دوسرخ خون سیاہ وشان ایضاً لوگیا در
یکسرخ این ہر چہار را باہم سائیدہ از آب صمغ عربی حب بستہ
بدستور صدر باز را بدہد بجانوران ریزہ چہارم حصہ کافیست نوع دیگر
بقم شستہ نیم ماشہ وہن البقر دو ماشہ باہم حل کردہ باز را یک ماشہ
بجانوران ریزہ دو سرخ خورانیدہ بدستور صدر آب دادہ طعمہ
داری کند مفید است نوع دیگر خون سیاہ وشان نیم ماشہ
لسان العصافیر تلخ ایضاً نبات دونیم ماشہ این ہر سہ را باہم سائیدہ
سہ حب بستہ بدارد باز را یک حب شنقار وچرغ را دو حب بجانوران
ریزہ ربع حب بدستور صدر آب دادہ طعمہ دار کند مفید است
نوع دیگر نبات دونیم سرخ خون سیاہ وشان دو سرخ ضلیع دو سرخ
قافلہ گجراتی یکماشہ یاقوت ناسالگذشتہ یکسرخ این ہر پنج را باہم
سائیدہ بوزن یکماشہ قند سیاہ آمیختہ سہ حب بستہ بدارد وباز را یک
حب شنقار وچرغ را دو حب بجانوران ریزہ چہارم حصہ حب مذکور
بدستور صدر خورانیدہ آب دادہ طعمہ داری نماید نوع دیگر لسان
العصافیر تلخ یکماشہ صبر نیم سرخ کمون تلخ یکسرخ بقم شستہ چہار سرخ

این هر چهار را باهم سائیده بوزن یکماشه قند سیاه آمیخته سه حب بسته
بدارد و باز را یک حب شنقار و چرغ را دو حب بجانوران ریزه چهارم حصه
حب مذکور داده بدستور صدر آب داده طعمه داری نماید نوع دیگر
نوسادر پنج سرخ زنجبیل ایضاً قریم ایضاً قند سیاه یکماشه این هر
چهار را باهم سائیده سه حب بسته نگاه دارد و باز را یک حب
شنقار و چرغ را دو حب بجانوران ریزه چهارم حصه حب مذکور خورانیده
بدستور صدر آب داده طعمه داری کند نوع دیگر تخم بلا پنج سرخ مصبر ایضاً
نبات ده ماشه این هر سه را باهم سائیده سه حب بسته بدارد و باز را
یک شنقار و چرغ را دو حب بجانوران ریزه چهارم حصه حب خورانیده
بدستور صدر آب داده طعمه داری نماید نوع دیگر روغن بلادر مقدار
دو سرخ مومیائی یک سرخ جسته ابیض مقشر نکیدانه شنجرف
یکسرخ نبات دو ماشه این هر پنج را باهم سائیده سه حب بسته
بدارد و باز را یک حب شنقار و چرغ را دو حب بجانوران ریزه چهارم
حصه حب مذکور خورانیده بدستور صدر آب داده طعمه داری نماید
هرجاکه سه حب آید بایدکه دو روز در میان داده روز سیوم داده باشد

ناسر

تا سه نوبت این عمل کرده باشد نیکو کرده نوعدیگر شیر نو قریم نکیم شسته و بردی نخ و نمک سنک و فلفل کرد هر یک بوزن چهار سنج راز بان یک و نیم ماشه یاقوت نا سالکذشته یکسرخ این هر هشت اجزا را باهم سائیده از خمر اک بهم رسد پس قند یقون دو ادشه یا از شیرهٔ شاه سپرغم یا آب سندهی اخضر صلابه نموده دوازده حب بسته بدارد باز را یک حب شنقار و چرغ را دو حب بجانوران ریزه چهارم حصهٔ حب مذکور در لقمهٔ کوشت پیچیده خورانیده بعد از دو کهری طعمه داده باشد تا سه روز این عمل کند نوعدیگر تخم انکشت هندی ناکوفته باز را هشت دانه و شنقار و چرغ را سی دانه بجانوران ریزه پنج دانه در لقمهٔ کوشت پیچیده تا هفت خورانیده بعد از دو کهری طعمه داده باشد نوعدیگر مقل یکماشه زنجبیل پی رک نیم ماشه قند سیاه ایضا این هر سه را باهم سائیده شش حب بسته بدارد باز را یک حب شنقار و چرغ را دو حب بجانوران ریزه چهارم حصهٔ حب مذکور در لقمهٔ کوشت پیچیده خورانیده بعد از دو کهری طعمه داده باشد نیکو دو مجرب است فصل ششم باب چهارم در علاج باد شکم بیار و باز و ن و لاز و ن در آورند

عقوبی این هر سه را بوزن برابر گرفته باهم سائیده مقدار دانهٔ سونک حبها
بسته هر روز یکان حب در لقمهٔ گوشت پیچیده باز را خورانیده بعد از
تحلیل طعمه داده باشد شنقار و چرغ را سه حب بجانوران ریزه ربع
حب کافی است نوع دیگر روغن زیت در آب آمیخته جوشانیده
شیر گرم باشد که در و طعمه تر کرده تا سه روز داده باشد مفید است
نوع دیگر اگر خراسانی آورده مقدار تخم خرما تراشیده هر دو سرش را
باتش سوخته تا سه روز بعد از تحلیل طعمه شام در گلوی باز فرستاده
باشد چون علی الصباح بطریق قیاغو بر آید بعد از دو گهری طعمه داده
باشد نوع دیگر گوشت ران خروس خانگی را با دهن البقر الوده کرده
هر روز خورانیده باشد تا نیکو شدن طعمه دراج و کبک و ماکیان
مناسب است فصل چهل و هشتم در علاج سنگ شکم بیار دال
بوزن دو تولچه آورده در آب شسته بدارد و بعده بویدان یکماشه
ابلوی ابیض دو ماشه تنکار بریان یکماشه قرفه دو ماشه نقلت الحمقا ایضاً
نوسادر یکماشه این هر شش اجزا باهم سائیده باب صمغ عربی
صلابه کرده مانند تخم خرما حب بسته بدارد و بعده کیرآدمی بوزن دو تولچه روغن

دنبه

ذیب الخیل ایضاً گرفته باهم امیخته چهارم حصه او در حلق باز ریخته حب
مذکور خورانیده بالای آن روغنی که باقی مانده است از ناچه در حلق باز
فرستاده در افتاب بدارد وقتی که یکیدو بنجال انداز و آب آن مذکور
که تیار است در ناچه در حلقش ریزد وقتی که صاف شده بنجال جانور سفید
گرفته در سینهٔ یک گنجشک آب داره کرده بدارد بعده هر روز بطریق طعمه
واری سهل اندک اندک افزوده طعمه معتاد رساند این وزن بازست
بجانوران ریزه چهارم حصهٔ حب مذکور کافی است نوع دیگر نبات
دو ماشه ضلع یکسرخ تنکار بریان ایضاً ملح جبل ایضاً شنجرف نیم سرخ
قاقله کجراتی ایضاً روغن ملا در ایضاً این هر هفت را باهم سائیده
باخمرا کهیم نرسه از قند یقون دو اتشه صلابه کرده مانند تخم خرما
حب ساخته بوقت طلوع افتاب در حلق باز فرستاده در افتاب
بدارد چون یک بنجال کلان انداز و آب شیر گرم زنجبیل امیخته
پیش باز بدارد که بطور خود نوشیده باشد اگر جانور سیاه چشم
باشد از ناچه حوصله جانور برساند بدستور صدر طعمه واری کرده
بطعمهٔ معتاد رساند بجانوران ریزه چهارم حصه حب مذکور کافیست

نوع دیگر پوست هلیله زرد چهار سرخ نبات دو سرخ نوسادر یکسرخ ناردن ایضاً این هر چهار را باهم سائیده با روغن یاسمین که بوزن چهار سرخ باشد صلابه نموده اندکی آب صمغ عربی امیخته مانند تخم خرما حب ساخته درگلوی باز فرستاده در افتاب وا دارد چون یک تغار گلان کند بدستور صدر آب داده طعمه داری کرده در سه چهار روز بطعمه معتاد رساند این وزن باز و شاهین است بجانوران ریزه چهارم حصه حب کافیست نوع دیگر قاقله کبار چهار سرخ زاک ایضاً نبات هشت سرخ ضلع نیم سرخ تنکار بریان ایضاً ملح جبل ایضاً این هر شش چیز را باهم سائیده حب بسته بدستور صدر خورانیده آب داده طعمه داری نماید مفید است نوع دیگر نبات دو ماشه شنجرف نیم سرخ ضلع یکسرخ تنکار بریان ایضاً ملح جبل ایضاً روغن بلادر ایضاً قاقله ایضاً این هر هفت را باهم سائیده از خرما یا آب لیمون حل کرده حب بسته باز را خورانیده بدستور صدر آب داده طعمه داری نماید بجانوران ریزه چهارم حصه حب کافی است نوع دیگر اگر مرض کهنه باشد باید که اوّل شافه و حقنه کرده بعده مسهل دهد که جانور

حزنرسه طریق شافه این است باید که پارچه کرباس آورده بمقدار
مقعد جانور فتیله ساخته بازبدهٔ گاو آلوده کرده در مقعد جانور رسانیده
تا دو گهری داشته بعده حقنه کند نوع دیگر غازه آورده از پارچه کر
باس فتیله ساخته بر روغن مغز یا هیچ از روغن بادام یا از روغن
بادام یا از روغن شفتالو چرب کرده بدستور صدر در مقعد جانور
رسانیده بدارد و چون از شافه فارغ شود بعده حقنه کند طریق
حقنه این است صبر و شکر سفید و نمک سنگ و دود مطبخ خانه این
هر چهار را بوزن برابر گرفته با روغن شیر پخت حل کرده در کمیزدان
بز پر کرده یکسر نایچه را در دهان کمیزدان مذکور داخل کرده از ریسمان محکم
بسته سر دیگر را در مقعد جانور داخل نموده کمیزدان مذکور را در مشت
گرفته آهسته آهسته بیفشرد که ادویهٔ مذکور در شکم جانور آورد و بعده
نایچه حقنه بر آورده ساعتی جانور را سرنگون دارد چون شافه
و حقنه فارغ کرد بعد ازان هر علاج که داند بکند اکثر هیچبان بغیر از شافه
ادویهٔ مسهل دهد اغلب است که جانور هلاک شود چون که از ادویهٔ
حقنه سنگ شکم جانور گداخته بکرد و بر آمدن آن دشوار است نوع دیگر

برای خوردن این ادویات مفیدست باید که اوّل نبات بوزن چهار
ماشه آورده سائیده در لبن الحمار آمیخته در حقنه پر کرده تا بچه حقنه مذکور
در حلق باز داخل نموده از شت افشرده حوصلهٔ آن پرساخته بدارد
بعد از صاف شدن طعمهٔ موش بچه باز بدهٔ ماده کاو ضم کرده خورانیده
در چنان خانه بدارد که بسیار روشن نباشی و نه بسیار تاریک بود
بعد ران خانه تا سه روز بدین طریق طعمهٔ موش بچه خورانیده روز چهارم
ماکیان ماویه سیاه رنگ آورده بسمل کرده گوشت ران او بباز بدهٔ
ماده کاو بخوراند نیکو کردد نوع دیگر روغن شیر گیت آورده اندک
شکر سفید آمیخته بدارد هر روز طعمهٔ کبوتر بچه که بحد پریدن رسیده باشد
چرب کرده داده باشد مفیدست نوع دیگر صبر سقوطری آورده باز را
بمقدار نیم مونک شنقار وچرغ را یک مونک بجانوران ریزد بمقدار دانهٔ
خردل در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد
مفیدست نوع دیگر ذراوند زرنجبیل و نارون این هر سه را بوزن
برابر گرفته باهم سائیده نگاهدارد و باز را بمقدار دو سرخ شنقار
وچرغ را چهار سرخ بجانوران ریزه نیم سرخ در لقمهٔ گوشت پیچیده

خورانیده

خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد مفیدست نوع دیگر زنگار بلولی
بوزن دو سرخ و دود مطبخ خانه الیفا انگبین چهار سرخ این هر سه را
باهم سائیده بدارد و باز را مقدار دو سرخ شنقار و چرغ برا چهار سرخ
بجانوران ریزه نیم سرخ در لقمهٔ گوشت بپیچیده تا سه روز خورانیده
بعد از تحلیل طعمه داده باشد مفیدست نوع دیگر روغن زیتون و روغن
چهار مغز بوزن برابر گرفته باهم آمیخته بدارد و باز را مقدار چهار سرخ
شنقار و چرغ را هشت سرخ بجانوران ریزه یک سرخ در لقمهٔ گوشت
ملاکرده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد مفیدست نوع دیگر
فرفنج آورده بعد از تحلیل طعمهٔ شام باز را مقدار نیم تخم خر شنقار
و چرغ را مقدار یک خرما بجانوران ریزه مقدار دانهٔ گندم در قیماغ
بپیچیده هر روز خورانیده باشد تا نیکو شدن طعمه را با روغن بابچه و گاهی
با روغن ماده گاو و گاهی با لبن الغنم آلوده نموده داده باشد لیکن
طعمهای گرم خشک باید داد چنانچه طعمهٔ خروس و کبک و تیهو و دراج بود
و مانند این مناسب است فصل چهل و نهم ۴۹ در علاج بجرا بدانکه اگر چه
شافه و حقنه و مسهل بجهت مرض سنگ شکم نوشته به مرض بجرا نیز

مفیدست **فصل پنجاهم** در علاج دم افتاده سه روز دهن البقر
بمقدار بادام در حلق باز فرستاده بعده چهار گهری طعمه
موش بچه داده باشد بعده روز چهارم اطر البقر آورده سه چهار قطره
در شکاف زبان باز و در بینی چکانیده بعد از دو گهری طعمه داده بدارد مفید است
نوع دیگر شنجرف و گندش مصبر این هر سه را بوزن برابر گرفته باهم سائیده
نگاه دارد باز را بمقدار یکسرخ شنقار و چرغ را دو سرخ بجانوران ریزه
بمقدار دانهٔ جزدل در لقمهٔ گوشت پیچیده تا سه روز خورانیده بعد از
تحلیل طعمهٔ موش بچه داده باشد نیکو گردد **فصل پنجاه و یکم**
در علاج تنگی بر مقعد باید که اوّل روغن زردالو یا شفتالو مقعد جانور را
چرب کرده شافه کند طریق شافه این است نوسادر نیم سرخ پوست
بلیلهٔ زرد ایضاً گندش یکسرخ اسپند دو سرخ این هر چهار را باهم سائیده
با روغن مادّه گاو صلابه کرده مثل فتیله بمقدار سوراخ مقعد جانور ساخته
رشتهٔ باریک بسته در مقعد جانور فرستاده بعد از دو گهری رشته مذکور
کشیده بیرون آرد مفید است **نوع دیگر** دود مطبخ خانه یکماشه زنگار
بلونی دو ماشه عسل مگس ایضاً این هر سه را باهم سائیده بدستور صدر

لیته

فتیله ساخته رشته بسته در مقعد جانور داخل نموده بعد از دو گهری رشته
مذکور را کشیده برون آرد امید است که نیکو گردد نوع دیگر بجهت خوردن
این ادویه مفید است تا سه روز نکون ابیض سائیده مقدار دو سرخ
باز و شاهین و بحری را در لقمهٔ گوشت پیچیده با روغن ماده گاو چرب کرده
داده باشد شنقار و چرغ را چهار سرخ بجانوران ریزه نیم سرخ کافی است
نوع دیگر اگر خراسانی و لعبت بربری و مومیائی و سفیده اخضر و زنگار
بلول هر یک بوزن یکماشه نوشادر بوزن نیم ماشه این هر شش
چیز را باهم سائیده با انگبین روغن زیتون صلایه نموده بدارد هر روز باز
و شاهین را یکان حب شنقار و چرغ را دو حب بجانوران ریزه چهارم
حصهٔ حب در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد
مفید است فصل پنجاه و دویم در علاج مقعد گشاده سوهان نحاس نیم
سرخ حمص بریان مقشر دو ماشه این هر دو را باهم حل کرده باز و شاهین
و بحری را بوزن دو نیم سرخ در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل
طعمه داده باشد شنقار و چرغ را پنج سرخ بجانوران ریزه نیم سرخ
کافیست تا نیکو شدن طعمهٔ کبوتر و کبک و دراج بور و تیهو مفید است

فصل پنجاه و سیوم در علاج مقعد برون آمده اول باروغن یاسمین مقعد جانور را
چرب کرده بعده استخوان سمک و سگ بچه آورده سوخته زیر دم جانور دود
کرده از گلاب شسته گل سرخ و گل انار باهم سائیده در مقعد جانور مالد نیکو
گردد نوع دیگر استخوان سر ماهی آورده مثل سرمه حل کرده در مقعد جانور پاشیده
باشد نیکو گردد مجرب است فصل پنجاه و چهارم در علاج باسور گل ارمنی
یکماشه بهی دانه دو ماشه سندهی اخضر نیم ماشه این هرسه را باهم آمیخته
در آب جو جوشانده کف برآورده نگاهدارد چون سرد شود تخم کوبخ بوزن
دو سرخ سائیده در کف مذکور مخلوط کرده تا هفت روز باز را یکقطره
شنقار و چرخ را دو قطره بجانوران ریزه نیم قطره در لقمهٔ گوشت پیچیده
خورانیده طعمه داده باشد نیکو گردد فصل پنجاه و پنجم در علاج خناق باید که
کبوتر جوانه آورده چندان خل سویر بخوراند که حوصلهٔ او پر شود بعده گذاشته
ساعتی توقف نموده بسمل کرده جانور را بوجه احسن سیر نموده بدارد
امید است که نیکو گردد فصل پنجاه و ششم در علاج استخوان شکسته بیارد
گرگ میده دو ماشه طنشلانی یکماشه بائیده بس نیم ماشه این هرسه را باهم سائیده
با آب لیمون ضماد نموده بدارد بعد ازان لیمون [illegible] تراشیده

دو بر کاله نموده اندک نمک سنگ سائیده باشیده باتش گرم نموده شیر گرم
بران جانور چسپانیده باشد تا که گرمی آن اندرون گوشت درآمده
خون مرده را آب سازد بعده ادویه که صلابه نموده نگاه داشته شده است
بر آن جانور طلا کرده پوست درخت سک لسبان خورد آورده بمقدار آن
جانور از کارد تراشیده ادویه مذکور در میان آن نیز طایفه بر ران جانور
چسپانیده بالای آن ریسمان پیچیده بدارد و تا یکماه نگشاید تا نیکو شدن
طعمه زنده خون آلوده باز بدهد ماده گاو چرب کرده داده باشد و چند روز
مقدار دانه خردل مومیائی در روغن زرد حل کرده خورانیده بعد از تحلیل
طعمه داده باشد نیکو گردد نوع دیگر مغز بیه دانه و طنشلانی و رگ میدا بوزن
برابر گرفته باهم سائیده باز دی بیضه ماکیان در کینز ادمی نابالغ گل کرده
اول از لیمون بدستور صدر کرمی در آن جانور رسانیده بعده ادویه مذکور
مالیده بر پوست سک لستان خورد نیز طلا نموده بر ران جانور چسپانیده
ریسمان پیچیده بدارد نیکو گردد فصل پنجاه و دهم در علاج برآمدن ران
آمده بیارد اشنی و رگ میدا و طنشلانی و مائیده پس این هر چهار را
باهم سائیده در کینز کودک نابالغ خمیر کرده در روغن ماده گاو پخته نیم گرم داشته

در پارچه آغشته بالای بران جانور کذاشته باشد تا که کرمی آن اندرون کوشت

در رود بعده از ریسمان جولان در پای جانور انداخته ادویه مذکور طلا نموده پارچه

پیچیده بدارد تا نیکو شدن بدست بگرد و چند روز موسیائی با روغن ماده کاو

حل کرده خورانیده بعد از تحلیل و طعمه زنده خون آلوده داده باشد نیکو کردد

فصل پنجاه و هشتم در علاج استخوان ساق شکسته روغن کنجد آورده بر ساق

جانور مالیده پاره کاغذ را نیز چرب کرده بر ساق جانور پیچیده بالای کاغذ

مذکور سریشم اندوده سلاخهای باتش از یکدیگر متصل چسپانیده بالای

آن ریسمان تابیده پیچیده مستحکم بسته بدارد تا یکماه نگشاید و موسیائی

بدستور صدر خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد فصل پنجاه و نهم

در علاج پی دراز باید که هفت عود چوب سپید انجیر در آتش سر کرده دفن

کرده بدارد چون شیر کرم شوند چوب از آن بر آورده جانور را بر آن نشانید

وقتی که سرد شدن رسد چوب دیگر بر آورده بنشانند بدین طریق

بر هفت بنشانده بگذارد تا نیک شدن هر روز این عمل کرده باشد

نوع دیگر رگی که بر سر زانوی جانور است از نیش باریک زده اندک

خون بگیرد لیکن نیش زن استاد باید که پای جانور را لنگ بکند بعده

اوّل

روغن بادام وچهار مغز طلا نموده باشد نیکو گردد نوع دیگر از پای جانور
بند بر آورده در خانه که بدر رفتن راه نباشد گذاشته بوقت طعمه صید
زنده گذاشته باشد که بطور خود گرفته خورده باشد نیکو گردد مجرب است
فصل ششم در علاج لوط زرنیخ زرد آورده خشک سائیده
بر ساق جانور بسته بدارد وقتی کرم بمیرند مرحم کند این است سنگ
جراحت یکتولچه مصبر یکماشه قلم های زر نیم ماشه موم کافوری نیم تولچه
روغن ماده گاو ایضاً باید که موم روغن را باهم آم نموده این هر سه
ادویه سائیده امیخته فرود آورده بدارد و هر روز بر ساق جانور طلا نموده
باشد نیکو گردد نوع دیگر شنجرف دو سرخ قلم های زر یکسرخ سنگ
جراحت دو نیم سرخ مصبر یک و نیم سرخ موم نیم تولچه دهن البقر
یکتولچه این هر شش را باهم امیخته بدستور صدر مرحم ساخته طلا نموده
باشد ما نوع دیگر بکون ابیض حلجلان و تخم کاسنی این هر سه را
بوزن برابر گرفته باهم سائیده از گلاب حل کرده مقدار دانه مونگ
حبها بسته بدارد داول جانور را اسهل داده هر روز بازرا دو حب
شنقار و چرغ را چهار حب بجانوران ریزه نیم حب در لقمه گوشت

بجیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد نیکو گردد فصل شصت ویکم

در علاج آماس ساق بیار دکاسهٔ آدمی نیم تولچه طوتیای سبز دو ماشه

ابلوی ابیض سه ماشه فوفل ابیض یک تولچه اوّل طوتیا مذکور را در پرچهٔ

کلیم سیاه بجیده در آتش بسوزد که سفید گردد دکاسهٔ سر آدمی را این قدر

بسوزد که رنگش سیاه شود و فوفل را نیز چنان بسوزد که سیاه گردد

بعده این هرچهار را باهم سائیده با آب سنجال ورم اگر بهم برسد بآب

لیمون در ظروف آهنی حل کرده بدارد هر روز متواتر چند دفع از پر کبوتر بر ساق

جانور طلا کرده باشد وقتی که آماس برطرف شده اندکی باند بعده طلا

نکنند اگر طلا نموده باشد بجانور ضرر رسد بعد از آن روغن زرد طلا نموده باشد

وقاقلهٔ کبار آورده سائیده باز را مقدار یک سرخ شنقار و چرغ را دو سرخ

بجانور ریزه مقدار دانهٔ قاقله در لقمهٔ گوشت بجیده خورانیده بعد از تحلیل

طعمه داده باشد نیکو گردد فصل شصت ودوم در علاج آماس پنجه بیارد

نافورد وین وزرنیخ احمر ومصبر وطنلانی وشنجار وفون این هر شش را

در کمیز کودک نابالغ سائیده بر پنجه جانور طلا نموده پارچه بجیده داشته باشد

چند روز متواتر این عمل کند نیکو گردد اگر ازین ادویه دست نیاید پس ادویه

دیگر

164

که بجهت اماس ساق نوشته شده است باین مرض نیز مفید است

فصل شصت و سیوم ۶۳ در علاج پنجه برون آمده بیاره وشنجار و ارک سپیداد طلسلانی و مایئده پس و زنیج سنج این هر پنج را باهم سائیده در بول کودک نارسیده خمیر کرده در روغن زرد پخته سرگرم در پارچه گرفته بر پنجه جانور گذاریده باشد تا که گرمی ادویه اندرون در رود و بعد از ان پارچه کرباس آورده مانند جوز غلوله ساخته در کف پای جانور داشته پر چهار انگشت او یکی نموده زیر غلوله مذکور آورده از ریسمان بسته بدارد تا که صحت کمال شود و نشان صحت آن است که ورم مطلق بر پنجه جانور نماند و تا سه روز مومیایی مقدار دانهٔ قاقله یا بروغن زرد حل کرده باز را در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد بجانوران ریزه چهارم حصهٔ آن کافیست

فصل شصت و چهارم ۶۴ در علاج تکمه باید که اول جانور را مسهل داده بعده این ادویه داده باشد درجینی آورده سائیده بدارد و هر روز باز را مقدار فلفل کرده در لقمهٔ گوشت پیچیده خورانیده بعد از تحلیل طعمه داده باشد **نوع دیگر** برای طلا نمودن این ادویات تعیین است کافور و فرفیخ و طلسلانی این هر سه را در کمیز کودک نارسیده حل

کرده هر روز چند دفع طلا نموده باشد نیکو کرده نوع دیگر شیر درخت الخیرفی الفور برآورده یک قطره از سنان کاره بر تکمه جانور بدارد اما احتیاط کنند که جای دیگر نرسد هر جا که خواهد رسید زخم خواهد شد چون لعبه طلا نمودن شیر مذکور سه روز بگذرد و روز چهارم روغن زرد هر روز سه چهار مرتبه طلا کرده باشد خود بخود سوخته برطرف کرده اکثر تجربه کرده شده است زنهار در طلا کردن روغن کاهی نکنند و گرنه انگشتان جانور خشک خواهد شد فصل شصت و پنجم ۶۵

در علاج نقوص باید که هر روز سه چهار مرتبه روغن بنفشه دانه بر پای جانور نموده باشد نیکو کرده نوع دیگر نافذ دردین و طنشلانی و رزنیخ احمر و خولنجان و بلادر این هر پنج را با آب لیمون مثل صندل سائیده چند نوبت متواتر طلا کرده باشد نوع دیگر سبزی آب آورده با کنیز کودک نارسیده حل کرده طلا نموده باشد نیکو کرده فصل شصت و ششم ۶۶

در علاج عقل پای یکمیز کودک نابالغ بوزن چهار تولچه آمله نیم تولچه تخم و شملت یک تولچه این هر دو را با کنیز مذکور حل کرده بدارد و بعده نمک نیم تولچه طوطیای سبز نون سه ماشه این هر دو را با آب لیمون سائیده ادویه که اول از کنیز حل کرده شده است با هم آمیخته داشته بمی فطث

تمام

تمام کف پای جانور را چاک کنند که رگ و پی بریده نگردد انچه الالیش درو باشد
برآورده باب لیمون چندان بشویند که اثر خون نماند اگر اثار خون اندک
هم ماند اغلب است که باز این علت حادث گردد چون خاطر خواه صاف شود
بعده ادویه مذکور که موجود نموده است در کف پای جانور پر کرده پارچه پیچیده
بگذارد و بعد از یک هفته بگشاید امید است که بار دیگر نشود طوطیای سبز نیم
تولچه باروت بوزن سه و نیم ماشه نمک سنگ ایضاً جوکهار بوزن شش
ماشه این هر چهار را باهم سائیده باب لیمون تا چهار گهری حل کرده
بدستور صدر کف پای جانور را کافه شسته پاک نموده پر کرده بگذارد
بعد از سه روز کشائیده پارچه تنک دهن البقر تر کرده پیچیده باشد تا که
زخم خشک گردد **نوع دیگر** روغن بلادر مقدار دو سرخ نافوردین ایضاً
شنگرف مقدار یک نیم سرخ این هر سه را باهم سائیده بدستور صدر
عقلی برآورده پاک نموده ادویه مذکور پر کرده بسته بدارد و بعد از سه
روز کشائیده از روغن زرد پارچه آلوده کرده پیچیده باشد **نوع دیگر**
خون ماکیان سیاه و بصل و حمص ابیض و سفیدی بیضه ماکیان
صمغ عربی این هر پنج را باهم سائیده بدستور صدر پاک نموده در کف

پای جانور بسته بگذارد و بعد از یک هفته بگشاید نیکو گردد نوع دیگر شلوک ابیض دو درم سطیخ خانه و طنشلانی سایئده سوم آمیخته بدستور صدر پاک نموده کرده بسته بدارد و بعد از یک هفته بگشاید نوع دیگر بدستور صدر کف پای جانور کافته پاک کرده روغن بلادر بر کرده بالای آن بوید ان و قند سیاه باهم سائیده بر کرده بسته بدارد و روز سیوم گشائیده باز بدستور صدر بر کرده بدارد و بدین طریق سه نوبت بعمل آورده چوب بیدانجیر آورده خالی نموده یک خلته پر از نمک سائیده و در آن چوب که خالی کرده شده است چسپائیده جانور را تا هفت روز بر آن نشانده بعده خلته نمک مذکور را دور کرده بر آن بتو از خالی بنشاند نوع دیگر روغن بلادر و اهک و زنگار بلولی و عسل یکی این هر چهار را باهم سائیده بر کف پای جانور بغیر از کافته بسته بدارد و تا که عقل پا یکند او و بعده طنشلانی یکماشه سوم کافوری یکتولچه روغن ماده گاو نیم تولچه قلم پای زر نیم سرخ سنگجراحت ایضا صبر دو سرخ شنجرف یکسرخ این هر نخ باهم سائیده سوم و روغن مذکور را گرم کرده ادویات که سائیده شده است آمیخته بدارد و هر روز بر کف پای جانور طلا نموده باشد نوع دیگر استخار و اهک بوزن

برابر

برابر گرفته این هر دو را از آب باهم سائیده بمقدار عقل کاغذ تراشیده
ادویه مذکور طلا کرده بر عقل پای جانور چسپانده بالای آن پارچه تنک
پیچیده بدارد و روز سیوم کشائیده نظر کنند که عقل کنده اخته ست یا نه
اگر نکنده اخته باشد پس یکمرتبه باز این عمل کنند اگر کنده شده باشد
باید که پارچه تنک را با دهن البقر آلوده کرده پیچیده باشد اگر زخم زیاده شده
باشد هر صدر باید کرد نیکو گردد لیکن هر روز بی ناغه قیا غو داده باشد
از قیا علت دیگر نه گردد بلکه بهمین سبب این علت حادث می شوده
که میر شکار کاهلی خود بجانور قیا غو نمی دهد فصل شصت و هفتم[۶۷]
در علاج انگشت شکسته باید که بیخ شهیر از هر پرنده که باشد باندازه
باریکی و کلفتی انگشت شکسته مذکور گرفته از سنان کافته خاک نموده
طشلاتی و کرک مردا و سفیدی بیضه ماکیان و دهن البقر این هر چهار را
باهم حل کرده در غلاف بیخ پر مذکور و بر انگشت طلا نموده آن غلاف را
از بالای انگشت آورده ریسمان پیچیده بگذارد تا دو ماه نگشاید و چند
روز مومیایی با دهن البقر حل کرده در لقمه گوشت پیچیده خوراینده
بعد از تحلیل طعمه زنده خون آلوده داده باشد نیکو شود فصل شصت و هشتم[۶۸]

در علاج ناخن برون آمده چون ناخن جانور برآمده باشد باید که از سخیان
مقدار ناخن غلاف ساخته آن انگشت که ناخن وی برآمده است از روغن
زیتون چرب نموده غلاف مذکور پوشانده بدارد و هر روز از روغن
کدو یا بادام یا روغن مغز یا چه تر ساخته باشد امید است که زود برآمده
کلان گردد مجرب است باب چهل و دویم در بیان متفرقات این مشتمل بچهار فصل است

فصل ۱ فصل ۲

اول ست کردن جانوران پرنده — دویم ست کردن و حکایت ابود وغیره

فصل ۳ فصل ۴

سیوم طریق ساختن زهروانه — چهارم طریق پروردن بقیم وغیره

فصل اول ست کردن جانوران مثل بلبل وغیره این به پنج قسم است

قسم اول طریق ست کردن بلبل باید که بیارد زهر تیلیا و بهوت
انکس و بذر البنج و افیون مصبر و پنج لغه و جوز بویه و بسباسه و قلنفو و قاقله
کجراتی و جسته ابیض و اندرجو تلخ و اکبر خراسانی و جو کهار و نوسادر
پرورده و تنکار بریان و زاک بریان و مصبر پرورده و قریم و فلفل گرد و از
قره و تخم بلبه و حب کنیز و گوشت مار شیر نوش سالکذشته و یا قوت

تا سالگذشته ونلج جبل وکافور جوزانه وللن مشک ومومیاي این هر بست
ونه ادویه را بوزن برابر گرفته کوفته وبیخته تا چهار پاس باقند یقون
دو آتشه حل کرده بمقدار دانه تخم شلغم حبها بسته بدارد وهر روز بوقت
طلوع آفتاب یکان حب در ارد نخود بریان بچیده خوراینده بعد از
یک گهري آب نیشکر نیم شکم سیر نموده بدارد وخون حوب صاف شود
کونده معتاد داده باشد مدام مکیف تیار خواهد ماند هر بلیل را که این
ادویه مقرر سازد واو را اسهیل بدهد هرگز زوي نخواهد کرد اهید
قسم دویم سست کردن وجکانیدن لاده بیار ولوست درخت
ایلک بوزن دوازده تولچه لبسباسه ایضاً فرفنج ایضاً قبلح ایضاً عاقرقره
ایضاً سبوس نانخواه ایضاً بدرالنج ایضاً ارزن کوهی ایضاً اسکند ایضاً
قلنفو صحرائي یاو تولچه کوشت مار شیر نوش سالگذشته یاو تولچه پاپوت
تا سالگذشته نیم ماشه مشک نیم تولچه مومیاي نیم تولچه این شانزده
ادویه را باهم سائیده اندک ماییده پس داخل کرده از سفیدي بیضه
ماکیان صلابه نموده قدر روغن زرد آمیخته بمقدار دانه برنج حبها بسته
بدارد وهر روز یکان حب بار وغن زرد چرب ساخته خوراینده بعده

دانه داده باشد از حد زیاده ست وخبکی خواهد شد مجرب است نوع دیگر
بیار درز نکس ست نمود افیون مصری مقدار یکسرخ این هردو را با روغن
کنجد سائیده بوزن دو درم باید پس داخل کرده از سفیدی بیضه
ماکیان صلابه نموده مقدار دانه برنج حبها بسته بدارد و بدستور صدر
تا هفت روز بدید از حد زیاده ست وخبکی خواهد شد اما لاده خاصه را
نباید داد بجهت آنکه ازین ادویه زود از کار می رود قسم سیوم
ست کردن سرخ شنک موبای جربی ضیغم کافور جودانه یاقوت نما
سالگذشته گوشت مار شیر نوش سالگذشته زعفران این هر
شش را بوزن برابر گرفته با قند لیقون دو اتشه حل کرده ازان تر کرده
بدارد و چون خشک گردد هر روز هفت دانه خورانیده لعبه ازان ساده
داده باشد از حد زیاده شت وخبکی گردد فشن هندی بادیان سیاه
دانه کافور جو دانه بسباسه جوز بویه ضلع جلبیان مومیا کجک البحیث این
هروه اجزا را بوزن برابر گرفته باهم سائیده باب بر نهت اسود حبها
مقدار دانه خردل بسته بدارد چون دو روز از خبک باقی ماند یک حب
در فروف آب انداخته باشد و روز خبک نیز علی الصباح یک حب

در آب انداخته بعد از چهار گهری بچکانند از حد زیاده خشک خواهد کرد
مجرب است قسم چهارم طریق مست کردن طوطی بوستان کرفش
هندی یکسرخ بادیان ایضاً سیاه دانه ایضاً نانخواه ایضاً پوست
کور موش ایضاً این هر شش ادویه آورده در پارچهٔ تنک بسته نگاهدارد
بعده دو نیم پاؤ کوکنار آورده که از وافیون نیز آورده باشند در آب
تر کرده بدارد و چون یکپاس شب باقی ماند ادویهٔ مذکور که در پارچه بسته
اند بعه آب کوکنار در نبات داخل نمایند که سبز رنگ گردد بعده ظروف
آب پر سازند که بجای همون نوشیده باشد از حد زیاده مست
شده گویا خواهد شد مجرب است قسم پنجم مست کردن هزار
داستان باید که تخم حشیش و تخم دهن و خشخاش این هر سه را بوزن
برابر گرفته باهم آمیخته برای خوردن داده باشد و بیضهٔ ماکیان آورده
در آب جوشانده زردی آن گرفته همان قدر گوشت نخود بریان
مقشر این هر سه را باهم چندان بکوبند که یکذات گردد بعده پسته مغز و دو هین
البق هر روز تازه آمیخته برای خوردن داده باشد در یک هفته از حد زیاده
مست خواهد شد که گفتن زبان نخواهد ماند فصل دویم مست کردن

وجبکانیدن آهو کافور چینیه یکدانه جوز الیضاً جهر بیل الیضاً بسباسه دو دوام بذر
البنج الیضاً عاقرقره الیضاً لسان العصافیر الیضاً ارزن کوهی الیضاً مصطگی الیضاً
افیون یکتولچه جسته ابیض دوازده وام زرچوب یک آثار کزدم یک واین
هر سیزده را باهم سائیده نگاهدارد و هر روز مقدار سه انگشت درگاه بیچیده خورانید
باشد از حد زیاده سست وجبکی خواهد شد **نوع دیگر** کند یک دم السان
العصافیر تلخ سه وام جوز بویه دو دوام نوسادر الیضاً بای برنگ الیضاً زرنیخ
بیجا الیضاً ارزن کوهی سه وام کزدم سیاه بمود بذر البنج الیضاً عاقرقره الیضاً
زرچوب یک آثار این هرده ادویه را باهم سائیده نگاهدارد و بدستور صدر
واده باشد از حد زیاده خبک خواهد کرد **نوع دیگر** ارزن کوهی سه وام کمود
بخ الیضاً بذر البنج الیضاً عاقرقره الیضاً اکبر هندی الیضاً جو شوره دو درم زرنیخ بیجا
نوسادر الیضاً زرچوب این هر نه اجزا را باهم سائیده نگاهدارد و بیش
از خبک دو کهری خورانیده بجبکاند **نوع دیگر** کافور چینیه بوزن سه تولچه
جوز بویه الیضاً بسباسه الیضاً ارزن کوهی الیضاً تیج بل الیضاً بروی بخ الیضاً
نوسادر الیضاً زرنیخ بیجا الیضاً افیون دو تولچه اکبر خراسانی الیضاً قاقله کجراتی
الیضاً ضلع الیضاً عاقرقره یکتولچه زعفران نه ماشه مشک پنج ماشه این هر

ادویه را باهم سائیده بدارد وبیش از خنک ودهکری در قند یقون السیخته مقدار
سه انگشت از ناچه بدهد نوعی دیگر الماس لی بوزن پنج تانک شنجرف
ایضاً بذر النج ایضاً اکبر هندی ایضاً رجل فراز ایضاً بردی یخ یک ونیم تانک
جدوار هفت تانک روغن سرشف بیست تانک زرچوب جبل
تانک کوکرد آمله سار یکتولچه ایلان بیست وپنج تانک سیداحمر بوزن
دوتولچه سنگار بریان بوزن یکتولچه وهشت ماشه کف دریا ایضاً معبر ایضاً
زر نیخ سبی ایضاً نوسادر ایضاً جوز بویه ایضاً هلیله کلان ایضاً هلیله زنگی ایضاً
این هر هشت ادویه را باهم سائیده بدارد وبیش از خنک ودهکری درگاه
بیچیده بدهد از حد زیاده خنک خواهد کرد نوعی دیگر کوکرد آمله سار بوزن
یکتولچه وهشت ماشه شب یمانی ایضاً بذر لنج ایضاً کرفس هندی ایضاً زرنیخ
سبی ایضاً بلادر ایضاً کوکرد نبین وان ایضاً ضلع ایضاً قاقلهٔ گجراتی ایضاً عنبر
ایضاً مصطکی ایضاً اکتر ایضاً ملح جبل ایضاً زعفران ایضاً زعفران ایضاً
زر طشلانی ایضاً کافور چودانه یک تانک زرچوب سی دام که عبارت از سه
باد باشد روغن کنجد ایضاً مشک یک تانک قلنفو صحرای ایضاً این هر بیست
ادویه را باهم سائیده نگاه دارد اگر ضرور باشد باهو مقدار سه انگشت درگاه

بجیده بد بد واالاند بد بسیار تند ست نوع دیگر بوسلی سیاه یکتولچه وهشت ماشه
الماسی ایضاً قاقله کجراتی ایضاً نا فرو دین ایضا اهتیس ایضاً زرنکس ایضاً فرش
هندی بیخ تانک تیج بل ایضاً نوساد ریکتولچه سعبریتم تولچه زرنیخ بیجا ایضاً کافور
جوورانه ایضاً زرجوب یک اثار این هر سیزده را باهم سایئده بدارد
بدستور صدر بمقدار سه انگشت درگاه بجیده بخورانند از جا بزیاده مست
خواهد شد این ترکیبات را باصطلاح اهو نابان و نارن گویند نوع دیگر
بجهت شتباد اهوی کل خورده ورس فرو آورده برای مستی بسیار
مفید است زرجوب بیست تولچه اکبر هندی سه تولچه وچهار ماشه اکبر خورا
سانی ایضاً نوساد ریکتولچه وهشت ماشه هستی را ایضاً جوز بویه ایضاً
بس بابسه ایضاً فنج ایضاً فلفل کرد ایضاً ارزن کوهی ایضاً سیاه دانه
ایضاً بذر لینج ایضاً قریم ایضاً بیخ قریم ایضاً زنجبیل ایضاً تخم بلیون ایضاً
وسته سیاه ایضاً نانخواه هندی ده ماشه بلیلهٔ کلان ایضاً بلیلهٔ خورد
ایضاً کف دریا ایضاً جوسوره ایضاً بلح اسود ایضاً تنکار بریان ایضاً قاقله
کجراتی ایضاً قاقله خورد ایضاً بردی بخ ایضاً کوکداله سار ایضاً این هر سی
اودیه را باهم سایئده بدارد وهفته دومرتبه بوزن سه درم درگاه بجیده

خورانیده باشد بسیار منافع است نوع دیگر زرچوب بوزن بیست
وهشت دام اکبرهندی سه توله وچهار ماشه املهٔ ایضاً ارزن کوهی یکتوله و
هشت ماشه زاک ایضاً بیدقانی بذرالبنج ایضاً نانخواه ایضاً سیاه دانه ایضاً
ضلع ایضاً عاقرقره ایضاً جوز بویه ایضاً پنج کبر سفید ایضاً نمک لاهوری ایضاً
نمک سانبهر ایضاً جوشوره ایضاً استخاره ایضاً این هر سزده ادویه را باهم
سائیده نگاهدارد ودرهفته دو مرتبه بوزن سه درم درگاه بجیده داده باشد
مفید است نوع دیگر زرچوب ده دام نانخواه پنج دام انذن کوهی پنج
دام تنگار بریان ده ماشه مصبر ایضاً نوسادر ایضاً اکبرهندی ایضاً برودی ایخ
ایضاً بذرالبنج ایضاً تیج بل ایضاً زیرهٔ تلخ ایضاً هلیلهٔ زنگی ایضاً هلیلهٔ کابلی ایضاً
زرنیخ سیا ایضاً عاقرقره ایضاً جوز بویه ایضاً لس باسه ایضاً بنکره خشک
کرده ایضاً این بیست ادویه را باهم سائیده بدارد ودرهفته دو سه مرتبه مقدار
سه درم درگاه بجیده داده باشد اهوی کل خورده واشتها کم شده
ودرخناک شکست خورده را منافع است ازسر نو مست وجنگی کردد وبدام
تندرست بماند مجرب است نوع دیگر زرچوب بیست وهشت دام ارزن
کوهی بوزن سه دام اکبرهندی ایضاً جوشوره بوزن دو دام زرنیخ سیا ایضاً

نوسادر ایضاً بدر البنج ایضاً این هر هفت اجزا را باهم سائیده نگاهدارد

بعد از دو سه روز بوزن سه ماشه در کاه بجیده داده باشد مفید است

نوع دیگر اکبر خور اسانی ده ماشه نمک سیاه ایضاً نوم یک کرده این هر

سه را کوفته در کاه بجیده بعد از دو سه روز داده باشد مراین ترکیبات را

باصطلاح اهوبابان کوجی میخوانند **نوع دیگر** ترتیب پنج نمک بجهت کل خورده

درس فرو آورده ودر خباک شکست خورده منافع است ملح اسود بوزن

یکتولچه و هشت ماشه ملح جبل ایضاً نمک سانبهر ایضاً جوشوره ایضاً جوز بویه ایضاً

بسباسه ایضاً مصطکی ایضاً افیون ایضاً زرنیخ سیاه ایضاً عاقرقره بوزن

ده ماشه قاقله کجراتی ده ماشه این یازده ادویه را باهم سائیده نگاهدارد

بعد از دو سه روز بوزن چهار ماشه در آرد بجیده داده باشد مفید است

نوع دیگر زرچوب بیست و هشت دام مصبر بوزن ده ماشه تنکار بریان

بوزن یکدام کف دریا ایضاً زرنیخ سیاه ایضاً این هر پنج را باهم سائیده

بدارد بعد از دو سه روز بدستور صدر داده باشد مفید است این را

باصطلاح اهوبابان هند جلبوته میگویند **نوع دیگر** اگر این ترکیبات موجود

نباشد باید که بعد از سه چهار روز نوشادر بوزن سه ماشه در اندکی [illegible]

بجیده داده باشد اهوی کہ بچہ را او کل خورده را درس زود آورده را نافع
باشد نوعے دیگر اگر از ترکیبات اهو بسیار کم شده باشد این ادویه
بدبد جتبرک وکل وناده وضمغ عربی وتخم ریحان وزیره سفید وکتیرا وآمله
حبشی بدباد یان وکشیز خشک وبد احمر وقلم بابی زرد وکلوی هریک
بوزن دو دام تخم کوبچه بوزن ده باشه وتخم بالنک ایضاً اسپغول ایضاً تخم
بارتنک ایضاً باید که تخم ریحان واین هرچهار تخم را اماشت دارد وباقی جمیع
ادویه را باهم کوفته بیخته بدارد بوقت صبح مقدار دو تولچه در آب سرد آمیخته
از ناچه در حلق اهو ریزد نوعے دیگر سیاه دانه کشنیز کل وناده زیره
سفید وکلوی وکاسنی وکیترا هریک بوزن یکتولچه وهشت ماشه کوفته
باهم سائیده بدارد علی الصباح بوزن سه تولچه باب ۳ حل کرده از ناچه
داده باشد کرمی فرونشیند مجرب است نوعے دیگر اگر اهو جگال فراموش
کرده باشد این ادویه بدبد فی الفور نیکو کرده ملح اسود ونوسادر وکباب
چینی هریک بوزن ده ماشه این هرسه را باهم سائیده درکاه بجیده بخوراند
نیکو کرده نوع دیگر اگر اهو را حرفه شده باشد این ادویه بدبد سپید فانی ورگ
برنجاسف اسود لصان العصافیر ناکخواه زرنیخ سرخ باد نجن صحرائی این

بخورند فی الفور بیهوش شوند نوع دیگر شیر رقوم مقدار یک آثار آورده

در آب بسته انداز د درسه چهار گهری ماهیان بیهوش شوند نوع دیگر

بوست درخت بار ور یاد و سه ستاره آورده باره کوفته در تالاب

انداز د تمام ماهیان بیهوش شوند نوع دیگر طریق گرفتن ماهیان باید که

کنجاره کنجد آورده در آتش بریان کرده چند روز در آب انداخته باشد

چون ماهیان خورده گستاخ شوند بعد ازان شست را غلولهٔ آرد که در

آتش دفن کرده پخته باشند چسبانیده یکمرتبه پنج شش شست اندازند

فی الفور از یکدیگر ربوده خواهند خورد و وقتی که از طعمه موجود دلیر شود بعده بوهیدان

که باب سرد نکرده باشند آورده در هر پرچهٔ گوشت مقدار دو تولچه بوجه

احسن دوخته در گذرگاه شیر اندازد پس شیر خواهد خورد و بعد از خوردن

آن شیر تشنه خواهد شد چون آب بخورد از بوئیدن مذکور آتش برآید

جگرود لشرا خواهد سوخت فی الفور خواهد مرد نوع دیگر باید که اوّل یک تابهٔ

آهن تیار کنانند که پهن آن مقدار یکدست باشد بعده مقدار یکدست

باشد بعده مقدار دو انگشت بر کرانهٔ تابه مذکور فون دیدنا ند وخوب

تیز کنند که مثل دم شمشیر باشد بعد ازان یک زنجیر آهنی بدرازی یکدست

[illegible] نوع دیگر طریق کشتن شیر ماهی که اول [illegible]

[illegible]

ساخته مقدار آن شست فولادی که کنند کی آن مقدار انگشت خود باشد
در زنجیر مذکور بپوست کرده سر دیگر را در تابه بپوست کند چون مرتب شود
بعده بدستور صدر دو سه روز پارچهای گوشت در گذرگاه شیر انداخته
باشد بعد ازان در پارچه گوشت شست مذکور داخل نموده در راه شیر
اندازد و چند پارچه گوشت هر چهار طرف تابه مذکور نیز اندازد چون شیر آن
پارچه شست را بخورد در حلقوم شیر خواهد چسپید و تابه بر دهنش خواهد
ماند بجهت دفع تابه از دست و پا چه خواهد زد بجز درزدن تا چه بر دو د
ستش قطع شده خواهد افتاد در ملک بنگاله بدین طریق اکثر می کنند
قسم هفتم زهر دوا باید که بدستور صدر که برای شیر نوشته شده است
اهک در پارچهای گوشت دوخته در راه اندازد چون بخورد فی الفور آب
خورده هلاک کردد نوع دیگر سم الفار وزن و نوسادر و بو یدن بوزن
برابر گرفته با سرکه تند حل کرده بوزن یکتولچه چسپیده بدستور صدر در لقمه
گوشت دوخته در گذرگاه دو انداز و چون بخورد هلاک گردد قسم هشتم
زهر سگ باید که سم الکلب بوزن چهار تولچه آورده در آب تر کرده
دو سه روز بدارد چون خوب نرم گردد از کارد تنک تراشیده در برنج

پخته لبساک بدهد چون بخورد در اندک فرصت هلاک گردد مجرب است **قسم نهم**
زهر گربه باید که فلفل گرد آورده باریک سائیده بعده بر چه گوشت را شکافته
فلفل مذکور درو پیچیده دوخته در گذرگاه گربه اندازد چون بخورد زبان خود را
از پنجه خود خاریده هلاک شود **قسم دهم** زهر آهو وطریق گرفتن باید که
کژدم زنده آورده در نشیب گاه آهوان چنان کوته بسته بدارد که کژدم
مذکور گریدن نتواند وحربۀ آهو این است که اول زمین را بوی کرده بعده
می نشیند چون بوی کردن گیرد در آن زمان کژدم مذکور نیش در بینیش
خواهد زد بمجرد زدن نیش بیهوش شده خواهد افتاد چون بیفتد زود خود را
رسانیده حلال بکنند وگرنه در اندک تاخیر هلاک خواهد شد **نوع دیگر**
طریق گرفتن آهو باید که خیار وحشی آورده در وسط دراز کرده بمقدار
یک شبر و چهار انگشت ریسمان محکم در وسط مذکور ببندد بعده یک
چوب بمقدار یک شبر آورده دیگر ریسمان بسته در چراگاه آهوان
اندازد آهو چنانچه بر خیار وحشی رغبت دارد بر هیچ چیز نمی دارد بمجرد
دیدن خیار مذکور بی اختیار شده خواهد خورد و در وسط در حلقش
خواهد چسپید و چوب مذکور آنجا خواهد شد بجهت دفع کردن از خواهد زد

بوقت زدن ریسمان شست در شکاف سم آهو در آمده بسته خواهد
افتاد نوع دیگر باید که پوست جانوران کلان مانند لک لک و سقار و
غیره برآورده پهن کرده خشک نموده بعده هفت مرتبه در کمیز پلنگ تر نموده
خشک کرده بدارد بعده از عصب پای دام ساخته جائیکه آهوان
چریده باشند یکطرف پایدام استاده کرده باطراف دیگر پوست
مذکور بمفاصله هفت ذرع اندیکدیگر انداخته خود در همراه نرگاو آموخته
پوشیده نزدیک گله آهوان برود چون بگریزند بسبب بوی کمیز
پلنگ بان طرف هرگز نخواهند رفت ناچار بر پای دام مذکور خواهند
گذشت درین صورت یکدو آهو بسته خواهند افتاد قسم یازدهم
زهر موشان باید که سم الفار آورده خشک سائیده در برنج آمیخته
در جای ماندن موشان بدارد بجز خوردن برنج مذکور بیهوش شده
هلاک شوند قسم دوازدهم زهر کژدم باید که ترب آورده کوفته آب
برآورده در سوراخ کژدم اینقدر اندازد که بکژدم مذکور رسد فی الفور بمیرد
قسم سیزدهم زهر مگس باید که بیخ نرگس و عاقرقرحه و کبریت این
هر سه را بآب سائیده بر زمین و دیوار خانه بپاشد تمام مگس آن

خانه بمیز بند **فصل چهاردهم** پروردن بقم وغیره این مشتمل بر پنجم قسم است

قسم اول طریق پروردن بقم باید که بقم آورده شسته پاک نموده در

سایه خشک کرده بعده در پیاله چینی با قند یقون و دو آتشه تر کرده بدارد و چون

خشک شود بدین طریق با آب لیمون تر نموده خشک ساخته باز بدستور

صدر در قند یقون تر کرده بدارد و بدین نمط سه وقت نوبت در قند یقون

و با آب لیمون تر کرده خشک نموده نگاهدارد و بعد از آن بوقت احتیاج بکار برد

قسم دویم طریق پروردن نوسادر باید که نوسادر آورده خشک سائیده

در ظرف آهنی نگاهداشته آتش کند چون دود بر آمدن شروع شود

آب لیمون آنقدر اندازد که بالای نوسادر مذکور مقدار یک یک

انگشت باشد چون آب تمام جذب شود بعده فرود آورده سائیده بار

دیگر بدستور صدر با آب لیمون پزد و بدین طریق هفت مرتبه سائیده

با آب لیمون پخته نگاهدارد و بوقت احتیاج بکار برد **قسم سیوم** طریق

پروردن صبر وغیره باید که صبر زرد اول آورده با آب لیمون سائیده

پارچه بیز نموده بدارد اگر صبر مذکور یکتوله باشد باید که قلنوز نیم توله و سنکویز

دو توله اکبر خوراسانی چهار ماشه کمتر کودک نارسیده بوزن هشت و هفت

توله

تولچه اب لیمون ده تولچه این هر شش را باهم آمیخته در ظروف گلی آب
نارسیده باتش نرم بپزد تا که مثل فالوده گردد بعده فرود آورده هر یک اجزا را
جدا جدا در سایه خشک نموده بدارد بوقت احتیاج بکار برد **نوع دیگر**
سس
صبر آورده تا چهار باش آب لیمون حل کرده خشک نموده بعده دو با
با قند یقون دو اتشه حل کرده خشک نموده بعد ازان تا دو پاس باب
برگ ترب حل نموده خشک کرده ترب کلان آورده از درمیان تراشیده
دو پرکاله نموده از طرف برگ گرفته از درمیان خالی ساخته صبر مذکور
درمیان ترب مذکور گذاشته موافق آن از پرچهٔ ترب مانند
سیخ ساخته در ترب خالی که صبر در ونگاهداشته اند بپوست کرده
بارچهٔ پیچیده از گل حکمت کرده خشک نموده در اتش سرگین دفن کرده
بدارد بعد از دو پاس برآورده سرد نموده بدارد بوقت احتیاج
بکار برد **قسم چهارم** طریق بریان نمودن تنکار و زاک باید که تنکار
آورده بر تابهٔ نا پختن گذاشته اتش کنند تا که آب آن خشک شده
ابا سیده مثل نشاسته سفید گردد بعده فرود آورده نگاهدارد بوقت
احتیاج بکار برد **نوع دیگر** زاک ابیض آورده بدستور تنکار بر تابه بریان

کند چون الش خشک شده سفید گردد فرو آورده نگاهدارد و بوقت احتیاج بکار

برد قسم پنجم طریق برآوردن جد کنیز باید که کنیز کودک نارسیده مقدار

یک انار آورده در ظروف نحاس قلعی دار بجوشانند تا که تمام کنیز مذکور خشک شود

بعده فرو آورده انچه جد جمع شده باشد برآورده نگاهدارد و بوقت

احتیاج بکار برد باب چهل دوم طریق ساختن و دانستن روغنها و لغات ادویات این مشتمل بر دو فصلست

فصل فصل

اول ساختن و دانستن روغنها دویم دانستن لغات ادویات

فصل اول به پنج قسم است قسم اول طریق برآوردن روغن بادام

و غیره باید که اول قشر بادام دور کرده در آب گرم انداخته چندان بمالد

که پوست تنک نیز بر آمده سفید گردند در دهان انداخته بکوبید وقتی که چو کوب

شود اندکی نبات داخل کرده بوجه احسن کوفته قدری آب گرم

پاشیده درشت گرفته افشرده روغن برارد و بدین طریق دو سه مرتبه

گرفته آب گرم پاشیده افشرده تمام روغن برآورده نگاهدارد و بوقت

احتیاج بکار برد و برآوردن روغن خسته زردالو و شفتالو و قندق

و چهار مغز و نیز تخم کدو و تخم خربزه نیز بهمچو ترتیب برآوردن روغن بادام است

قسم دوم

قسم دویم طریق ساختن روغن شیر بخت باید که روغن ماده گاو بوزن
چهار تولچه و شیر ماده گاو شش تولچه آورده باهم آمیخته در ظروف نحاس
قلعی دار بآتش گرم بجوشانند تا که تمام شیر بسوزد و صرف روغن بماند بعده
پارچه پنیر عوده بوزن یکسرخ مشک و مومیایی ایضاً باهم سائیده در روغن
مذکور داخل کرده بدارد و بوقت احتیاج بکار برد قسم سیوم طریق برآوردن
روغن بابچه باید که بابچهای بز یا گوسفند آورده شکسته مغز جدا کرده در
ظروف نحاس قلعی دار گذاشته بر آتش انگشت مغیلان یکطرف
کج کرده بدارد از گرمی آتش روغن از مغز مذکور جدا شده بپائین
خواهد آمد بعده در ظروف چینی بدارد و بوقت احتیاج بکار برد قسم چهارم
طریق برآوردن روغن بید انجیر باید که تخم بید انجیر آورده پوست
دور کرده کوفته در پشت گرفته افشرده روغن برآورده نگاه دارد و بوقت احتیاج
بکار برد قسم پنجم دانستن روغن صد برگ و روغن گل
و روغن کافور و روغن یاسمین و روغن زیتون اکثر از ولایت
ایران و توران می رسد در شهرها عطاران میفروشند احتیاج
ساختن نیست فصل دویم دانستن لغات آو وبات

حروف الالف

انگبین — یعنی شهد
ابلوی ابیض — اهل کنبه گویند
اکبر خوراسانی — اهل هند بیخ خراسانی گویند
اکبر هندی — اهل هند اکبر بیخ گویند

انسته — اهل هند بسکبیر میگویند
ابلح — اهل هند کای دهن میگویند
انگدان — یعنی انگوزه اهل هند هینک گویند
انگدو — ایضاً

اسپند — معروفست بجهت نظر میسوزند
انجیر — میوهٔ مشهوراست
انجیر وحشی — اهل هند کولر گویند
انار دانه — تخم انار ترش را گویند

الم کشن — شجریست اهل هند اکهه میگویند ۱۰
ال — اهل هند حیا دروها وک نیز گویند زنان هندوان ازان کف پای را رنگ میکنند
انگور — میوهٔ معروفست
اناک — اهل هند جو میگویند

استجار — باصطلاح هند ساجی کار میگویند شجریست اهل هند اکهه میگویند
ارزن کوهی — باصطلاح هند مالکنی میگویند
اندروت
السمای — باصطلاح هند میری میگویند

ایلان — اهل هند اتیس میگویند
ارز — یعنی شیر جوشیده
ابن عروس — فارسیان راسو گویند هندیان نول میگویند
اب ابد احته از و — نام مرضست اهل هند کلنجر گویند

استخوان ران شکسته — مرض ظاهرست
استخوان ساق شکسته — مرض ظاهرست
ساق اما کمد — مرضست اهل هند رس گویند

ادف

حروف الباء

بقلة الحمقا
اصطلاح هندی خ میگویند

بر هنت اسود
اهل هند تلسی گویند زنار داران
بسیار دوست می دارند

بصل اسفیدی
یعنی پیاز سفید

بوونه وحشی
یعنی نعنای صحرائی

باروج
فارسی تباشیر
هندی بانس لوچن

بقم
یعنی باد برنگ

برویانج
فارسی قیلبه اهل هند
کیسه میگویند

بوسیدان
فارسی انک هندوی
چونه است

بلادر
اهل هند بهلاوه
میگویند

بیدالخیر
اهل هند ارند گویند

بنبه دانه
اهل هند بنوله گویند

بیخ انگشت هندیه
اهل هند ... گویند

بادنجن وحشی
اهل هند کتهایی گویند

باقله هندی
اهل هند سیم گویند ترکاری است

بیداحمر
اهل هند کچی سار میگویند

بیدقای فی
ایضاً

بیخ تریم
اهل هند بیپلامول میگویند

بس
فارسی گندم است

بهی دانه
تخم بهی است که خشک
نموده میدارند

بوره
یعنی شوره است

بنبه
معروف است

بایچه بز
یعنی ساق بز

باحق وحشی
اهل هند ارنه گوبه گویند

ابوقلمون
جانوریست مانند
گیلاس باشد

بزرنجوف بوتیمار
اهل هند جیست بز میگویند بز سفید
بوتیمار مثل بینه مایل بزردی باشد

بانس
چوبیست مانند وار در میان خالی
دارد و هنود از ان خانه میسازند

بادنجان هندی
ترکاری معروف است

بنفشه ناگیان
یعنی تخم ناگیان

برنج
اہل ہند کالہ و بول نیز میکویند خرد فرسرا
ہندوان تاک ترسیده انند

بوتیمار بر
جانوریست باصطلاح ہند
بگلہ نیز کویند

بله
اہل ہند بلاس
وہاک نیز کویند

بذر لسنج
اہل ہند خراسانی
اجواین کویند

باروت
ظاہر است

بوزنه
اہل ہند بابور خوانند

بلغار
جرم است ظاہر خوشبو میباشد

باچه
اہل ہند کجبوه کویند
جانور ربی است

باد خوره
نام مرض است سقار
جانور نوسسدن کیرد

باد لقوه
دہان جانور کج میکردد

برده ووانده
نام مرض است که جانور بر ساعت
بر چشم خود برده کشیده میباشد

بوندی
نام مرض است
باصطلاح ہند بوندا
کویند

باد کرفته
نام مرض است باصطلاح ہند
بابی کویند

بر کردان
نام مرض است

بر خورده
نام مرض است اہل ہند
کتنک کویند

بر بشکسته
معروف است

براز احاطه کوشت شکسته
یعنی بیخ بر در کوشت
مانده باشد

باد شکم
نام مرض است

بحرا
یعنی نام مرض است که در شکم باشد
جانور مثل بیضه چنبری ہمیشه با

باسور
یعنی نواسیر

بی دیه زره
نام مرض است

حروف التاء

بچه بیرون آمده
نام مرض است

تریاک فاروق
فاد زہر است بر کسی میدانند
عطاران میفروشند

تباشیر
اہل ہند باس لوچن
میکویند

تکار
باصطلاح ہند
سہاکه میکویند

تخم بله
باصطلاح ہند بلاس
بابیره میکلا یند

توری تلخ
از جنس ترکاری است
لیکن ادستی باشند

تاک
یعنی انکور

تلخه
یعنی زہره
زب

تولم تا عیتی
جانور صید است

ترب
معروف است

تنور
ظروف نان پختن

تعذار
جانور معروف است

تعذریے
جانور معروف است

تذروه
یعنی کلنک

ترغی
اهل هند بیدری گویند

تهیو
جانور حلال است
نسل بوبنه باشند

تنکی مقعد
نام مرض است

ترب
معروف است

تنور
ظروف نان پختنی است

تعذار
از جنس جرار است لیکن
بسیار کلان می باشند

تعذری
نیز همان جنس است
اما خورد باشند

حروف الثاء

ثوم
فارسی سیر گویند
اهل هند لهسن گویند

ثملان
شجر است اهل هند
ترنهتی میگویند

تمثیل
درخت سایه دار است
اهل هند پاکاین گویند

حروف الجیم

جلیان
فارسی سنگ هندی
کستوری

حبة ابیض
باصطلاح هند سفید
کهوبکچی میگویند

جلان
فارسی گشنیز است
اهل هند دهنیه گویند

جوب جینی
معروف است

جله مغز
اهل هند اخروت میگویند

جندلی وسته
فارسی شش بجکان است

جلیست
فارسی انگوزه میگویند

جقندر
ترکاری است

چوب جاروب
یعنی چوب که اهل هند
جهاروکو یند

جوزق
اهل هند مین پهل
میکویند

جدوار
فارسی نافرودین هندی
نرببسی میکویند

جوشنوره
اهل هند جوکهار
میکویند

جغد
جانوریست در ویرانه
میباشد

حفنه
جانوریست مردار خوبان
هند از زمین برآورده میخورند
باصطلاح هند سانده کویند

حبنم فراز
نام مرض است یکنوع از است

حکک
نام مرض است و باصطلاح
هند سیتیلا میکویند

حرف الحاء

حرمل
اهل هند سپاری میکویند

حنا
اهل هند مهندی میکویند

حرفه
فارسی انکوزه

حنظل
اهل هند اندراین
میکویند

خناق
نام مرض است

حمص ابیض
نخود کابلی

حمار
خر

حصبا
سنک ریزه

حمام
جای غسل

حمامه
کبوتر

حسنیس
تخم تبک

حرف الخاء

خار و رزکون
اهل هند جرجره میکویند

خل
فارسی سرکه انکوریست

خرسنک
فارسی سبهالیست
اهل هند سبنبالو کویند
خوق

خون سیاوشان
یعنی بقم فارسی فیتیله هندوی
کمیله است

خون عاشقان
باصطلاح هند سنده در گویند زبان هندوان بر پیشانی خود بسم الله سرخ باشد

خروج الهوش
باصطلاح هند دهانوره میگویند پارسی خار دار باشد

خیار دشتی
اهل هند کچری میگویند

خنة
تخم را میگویند

خراطین
کرم است در هنگام برشکال از زمین بیرون می آیند

خروس
یعنی ماکیان

خرس
اهل هند ریچهه میگویند

خوک بچه خنزیر
خنزیر بچه است یعنی خوک

خرمهره
کودی معروف است

خوریره
میوه معروف است

خوره دهان
نام مرض است اهل هند عقلی میگویند

خور خوره
نام مرض است اهل هند کهره گویند

حروف الدال

دخن
فارسی ارزن هندوی کنکنی

دار چینی
معروف است

دواء المسک
از مشک معجون می سازند

دار فلفل
فلفل دراز را میگویند

دراوخ عقوبی

دسته سیاه
اهل هند موسلی سیاه میگویند

دهن البقر
یعنی روغن ماده گاو است

دهن البلکتان
روغن السی را میگویند

دم الناس
خون آدم را میگویند

دود مطبخ خانه
سیاهی با در خبی خانه را میگویند

درد شکاف زبان
نام مرض است

درد گوش
نام مرض است

درد دنبال
درد پشت را گویند

دم افشانده
نام مرض است

دیوچه
اهل هند جونک میگویند

حرف الذال

ذرندول
هندوی سیبهالو

ذنب الخیل
فارسی سرشف هندوی
سرسون است

ذرندار
رسوت

حرف الراء

رون
درخت است اهل هند جیت
در واس نیز میگویند

ریوند چینی
ادویه معروف است

رازیان
فارسی بادیان هندوی
سونف است

رجل فراز
اهل هند اونکن
میگویند

روغن شیرخشت
یعنی روغن ماده گاو را
در شیر پخته باشند

روغن بادام
مشهور است

روغن خسته زردالو
ایضاً

روغن شفتالو
ایضاً

روغن فندق
ایضاً

روغن چار مغز
ایضاً

روغن زیتون
ایضاً

روغن تخم کدو
ایضاً

روغن تخم خربزه
ایضاً

روغن پنبه دانه
ایضاً

روغن صد برگ
ایضاً

روغن گل
ایضاً

روغن یاسمین
ایضاً

روغن کافور
ایضاً

روغن بید انجیر
یعنی از تخم بید انجیر بر آورده
باشند

روغن بلاور ایضا	حرف الزاء	روغن مغز بابچه یعنی از مغز ساق برآورده باشند

زنجبیل اهل هند سونته میگویند	زرطشلانی اهل هند ابنی هلدی میگویند	زاک اهل هند پهتکری میگویند	زاج ایضا
زیتون شجر در ولایت است	زیت ایضا	زرنیخ زرد اهل هند هرتال میگویند	زرنیخ سرخ اهل هند لال بول میگویند
زرنیخ احمر ایضا	زرنیخ سیجا اهل هند سیجا بول میگویند	زعفران معروف است اهل هند کیسر میگویند	زیرهٔ تلخ اهل هند کالی زیری میگویند
زنگار بلولی رنگ است که از ان بالکی ها و هودج وغیره رنگ می کنند	زیبق یعنی سیماب است اهل هند پاره گویند	زهره یعنی تلخه است	زرناکس کرم است اهل هند بهون مکهی میگویند
زنبور بسیار معروف است اهل هند بهبوره میگویند	زنبور خورد باصطلاح هند بری میگویند نسل مکس شهد خانه می سازد	زاغ جانور معروف است	زغن اهل هند چیلگه گویند
زرد پلک جانور حلال است		زهرباد نام مرض است	ضیق النفس نام مرض است اهل هند دمه گویند

حرف السين

سماق
ایضا

سمل فار
اہل ہند سنبل کہار میگویند

سیاه دانه
اہل ہند کلونجی گویند

سوفار
شنجرست اہل ہند
سر بیونکه گویند

سوہان نحاس
اہل ہند تیجر میگویند

سورنجان مصری

سمسم
فارسی کنجدست

سرشف
اہل ہند سرسون
گویند

سنکویز
ستواسوتہ

سندہی اخضر
اہل ہند ستواسونتہ گویند

سبزی اب
اہل ہند سیوال گویند

سپیدان
اہل ہند ابسیند
گویند

سنک سیان خرد
اہل ہند کوندی گویند طفلان
برغبت تمام میخورند

سنک جراحت
دوویست اہل ہند
سنکزیرا گویند

سنوئی
اہل ہند مسی گویند که زنان
زنان وند از اسیاه سکنند

سریشم
از چرم میسازند
کنکران ازان
کمان و غیره میزنند

سنبل طیب
اہل ہند نارموتہا میگویند

سفیداب ارزیر
قلعی مقتول را میگویند
اہل ہند سپک گویند

سم الکلب
اہل ہند کچله گویند

سرکین شتر
ریده شتر را
گویند

سون زراج
بعضی ہند ال گویند
اہل دکن دیو و اکر گویند

سفال

ستخیان
جرم ست اہل ہند ہری
گویند

سم شاخی
اہل ہند زہر سکیا
میگویند

سمک
فارسی ماہی ست اہل
ہند مچھلی گویند

سرطان
جانوریست اہل ہند
کیکره گویند مرد از خوران
میخورند

سپید
معروف ست اہل ہند
توگری گویند

شیرجه
یعنی مولاست
بعضی کہیجن گویند

سرز
اہل ہند تن گویند

سپشش
کرم ست و زبدن و شراد
و جانور پیدا می شود

سرکشاد
نام مرض ست
گو خفتا

سفیده برگ
نام مرض ست

سوخته سهیل
نام مرض است که بوقت
سهیل سوخته باشد

سنک شکم
نام مرض است اهل هند گگهرکے
گویند

سر بازوه
نام مرض است که از سرد
شده باشد

حروف الشین

شب یمانی
یعنی زاک اهل هند
پهٹکری گویند

شاه سپرغم
اهل هند تلسے گویند شجر است
شل بار بو باشد رمار و زران
دوست میدارند

شهامت
اهل هند سیتهی سگویند

شهیم
یعنی بهمن است
جربی نیز گویند

شنجرف
یعنی شنجوف

شاک
یعنی زاج اهل هند
تهٹکری گویند

شجر مکین
شجر است اهل هند
لسجالو گویند

شجر
اهل هند ساجی
کهار گویند

شکر
معروف است

شیطرز
اهل هند جیتا گویند
اهل دکن جیترک گویند

شقا الورم
شجر است اهل هند
کویلے سیکو بند

شجر الکبر
درخت سایه دار است
اهل هند درخت بیر گویند

شبش خطی
کرم است در برشکال بند زنبو سیاه اما
بر لبت او شش خال سفید ظاهر باشند

شغال
معروف است اهل هند
گیدر گویند

شکر خوره
جانور خورد است
وحلال باشد

شارک
جانور معروف است

شبت
یعنی قلابه از آهن
اهل هند کل گویند

شیرزن
یعنی عورت باشد

شیرخشت
ادویه است عطاران
میفروشند

شتر الخیر صحرائی
یعنی شتر گور باشد

حروف الصاد

صبر سقوطری
یعنی صبر اهل هند
ابلوا گویند

ضمح غزلی
اهل هند گوند
ببول گویند

صابون
معروف ست ازان پارچه را
پاک می کنند

صد برگ
گل معروف ست

صدف
اهل هند سیپ گویند

صرع
نام مرض ست اهل
هرکی میگویند

حروف الضاد

ضلع
فارسی قلنو هندوی لونگ
ضرب رسیده نام مرض ست

ضفدع
در فارسی
غلوک گویند

ضیغم
در فارسی شیر
گویند

ضفدون
شجرست اهل هند
کسونجی میگویند

حروف الطاء

طمور
یعنی دمدمه که طفلان ساخته
بازی کنند اهل هند بانبی گویند

طوطیا رسبز
اهل هند نیله
تهوته میگویند

طوطی
جانور باشد
اهل هند سوا گویند

طوطی کوهستان
مقدار گنجشک و رنگش
سرخ باشد اهل هند نیز
طوطی میگویند

طاوس
جانور حلال و معروف ست

طعمه بر حوصله بردوشته
نام مرض ست

طعمه افگنده
نام مرض ست

حروف الظاء

ظل

طل
اہل ہند رسوت می گویند

طفور
ایضاً

طفار
یعنی درخت رباره

حروف العین

عسل
یعنی شہد
عصافیر اسود جانور است

علک رومی

عنبر
خوشبوی معروف است

عاقر قره
نام ادویه معروف است

عطرناک
عصافیر اسود جانور است اہل ہند کل جری گویند

عصافیر اسود
جانور است مقدار گنجشک باشد اہل ہند کلجری گویند بعضی سیامان نیز میگویند

عصب
یعنی پی

حروف الغین

غالیه
فارسی تنبه

غشرون
فارسی خردل ہندوی رایی

غازه
یعنی گلگونه زنان که بروی خود سیما لند

غدد
فارسی لی است اہل ہند ... گویند

غسدود
از گلوی جانور بسمل کرده مانند گره می بر آید

غلیواز
جانور معروف است

غوغای
جانوریست چون شگره را می بینند بسیار غوغا برپا میکنند

حروف القاف

فرح بخش
اهل هند بر باره میگویند
بخورست

فرنج
فارسی دارچینی

فا عشبه
درخت است گلش خو
شبوی میباشد اهل هند
چنبا گویند

فوطل ابیض
اهل هند جبال انسیاری
میگویند همراه بان میخورند

فلفل گرد
اهل هند مرچ گویند

فندق
میوه ولایت است خوش
مثل بادام باشد

فون معرکیا
یعنی افیون

فریاد کرده
نام مرض است

فاقه کشیده
نام مرض است

فرس
اسب را گویند

حروف القاف

قندیقون
یعنی شراب قندی

قندرزی
اهل هند سمندر پهل گویند

قطف دریا
یعنی فلفل دراز

قرمیه
یعنی فلفل دراز

قلفطار
یعنی زاک اهل هند
پهنکری میگویند

قافلهٔ کبار
یعنی الاچی گجراتی

قاقل
اهل هند کائین
پهل میگویند

قرفه
اهل هند تج گویند مانند
دارچینی باشد

قرطاس
یعنی کاغذ

قلم بابی
یعنی مردار سنگ

قند سیاه
معروفست

قیاغو
یعنی بر مهره که بعد از طعمه برگ با نور میخورانند

قشقلدار
یک جنس مرغابیست

قرقره
مرغ آبی است مثل کلنگ

فار

183

قاز
جانور الیست
که اهل هند بطا گویند

قرصه سیاه بور
اهل هند بکری میگویند مقدار
کنجشک باشد

قیصری
نام مرضیست اهل هند
جهوله گویند

…روف الکاف

کافور جه ورته
اهل هند کافور بهیم سینی میگویند

کوکنار
اهل هند پوست گویند
ازان افیون می برارند

کندر
اهل هند بهروزه میگویند

کل سرخ
کل کلاب را گویند

کلاب
عرق کل سرخ را گویند

جوبیست در هند اکثر ان
میسوزند باصطلاح هند جهاو گویند

کندس

کافذورنه
اهل هند گردنده
میگویند بنجیست

کل بابونه
معروفست عطاران
میفروشند

کل انارکوهی
یعنی انار دشتی عطاران
میفروشند

کتان
اهل هند السی گویند روغنش را
در چراغ میسوزند

کرفس هندی
اهل هند اجود میگویند

کدوی شیرین
یعنی کدوی سفیدیست
که رایته میسازند

کدوی تلخ
یعنی کدوی دشتی
اهل هند توری گویند

کاسنی
ادویه سردیست
و معروفست

کهریلی
میوه هندیست
شیرین باشد

کل ارمنی
عطاران میفروشند

کلیم اسود
اهل هند کل سیاه میگویند

کیاه دست بر
اهل هند دانه گویند

کره رسن
اهل هندوی ستهتا گویند در هند هنگام برشکال بجهت ستوران ازان رسن میسازند
کومه
شجرست اهل هند سبری ان میخورند
کونج
اهل هند کانج کوری گویند چون برکشی دران اج پیدا میسود سوزش
کبرا
درخت سایه دار است اهل هند برتهر گویند

کبیزر
شاشه را گویند
کرم مغیلان
از خارهای مغیلان برخود خانه ساخته میماند
کیلاکس
یعنی کرفس است اهل هند سیکل میگویند
کدک
جانوریست فضل سبز رنگ سر درخت او بیران باشند اهل هند بربا کل گویند

کثیف البدن
کرم است کرد در گوشت شکن سیبده میما اهل هند کلنی گویند
کنجشک
معروف است
کبوتر
جانور معروف است
کلنک
جانور معروف است اهل هند کونج میگویند

کلمرغ
جانور مردار خوار است مانند کرکس باشند
کاروانک
جانور حلال و معروف است
کبک
یعنی بذره اهل هند چکو میگویند
کربا
جانورست و معروف است

گوزن
جانور بزرگ کلان است اهل هند صابر گویند
کل چشم
نام مرض است ازان چشم جانور سفید میکرود اهل هند بهولا گویند
کلوگیر
نام مرض است باصطلاح هند نافین گویند
کر بازده
نام مرض است که از کرمی خارش میکرود

کابیش
نام مرض است یعنی لاغر میشود
کوبری
نام مرض است اهل هند کباسی گویند
کرم شکم
نام مرض است اهل هند جوکی گویند
الخبیث
اهل هند تهوت انکس میکویند

حروف اللام

لازدن
اهل هند ستوا سونته گویند
لسان العصافیر
اهل هند اندرجو گویند
لعبت بربریا
فارسی سورنجان است

لیمون
میوه معروف است
ترشی باشد

لبن الحمار
یعنی شیر خر مادیه

لبن الغنم
یعنی شیر بز

لبن البقر
یعنی شیر ماده گاو

لبن الفرس
یعنی شیر مادیان

لبن النسا
یعنی شیر عورت

لل
کرم است در زمین میباشد
کرم سگ بود چون طفلان مورچه را
برخانه او میکند ارند زود بر آمده میرد

لک لک
جانور کلان و حلال است
بلب آب می باشد

حروف المیم

لاوه
جانوریست مانند بود و نباشند
در هر زمین دکن بسیار
میباشند

مزرگوش

مویز
یعنی منقه اهل هند
دراکه گوینه

مصطکی
معروف است
عطاران میفروشند

مشک
خوشبوی معروف است

مومیائی
معروف است بجهت ضرب
استخوان شکسته مفید باشد

مومیا
ایضا

مقل
اهل هند گوگل میگویند

مصبر
اهل هند ایلوه گویند

مینه
فارسی است اهل هند
کانچ گویند

جبل
نمک لاهوری

ملح سنگ
ایضا

ملح اسود
اهل هند نمک سونچر
میگویند

مارقشیشا
یعنی سونامکهی

موم
معروف است

مردار سنگ
معروف است

ماهی
معروف است

مار شیر نوش
اهل هند دهامن میگویند

موسیچه
جانوریست اهل هند ادک گویند

موش بچه
معروف است

منقار
یعنی نول اهل هند چونچ گویند

۳۹۰

سوی فرو برده
نام مرض است یعنی
سوی خورده باشد

مقعد کشاده
نام مرض است

مقعد برون آمده
نام مرض است اهل هند کانج
گویند

حرف النون

ناردن
یعنی سپند سوختنی

نانخواه
اهل هند اجواین
میگویند

نافردین
یعنی جرورا اهل هند
نرلسی میگویند

نطرون

نمک سنگ
معروفست

نخود
معروفست

نبات
شیرینی معروفست

ناسیال
پوست بار انار را
گویند

نیم
درخت نیم را گویند

نحاس
مس را گویند

نمک سیاه
لون سونچر میگویند

نشاسته
معروفست که ازان
فالوده میپزند

ناگواری
نام مرض است یعنی
اشتها کم شده

نقرص
نام مرض است

ناخن برون آمده
نام مرض است

حرف الواو

ورغوه
اهل هند ملایی گویند

وسطروج
شجرست اهل هند سهجنه میگویند
از گل ان اچار میسازند

واجیل
شجرست اهل هند هنگره
میگویند

ورد
یعنی گل گلاب

هلیله زنگی اهل هند بال هرر میگویند	هلیله زرد معروف است	هلیله کابلی اهل هند سروالی هرر میگویند

پیلاق جانوریست مانند بوم باشد اهل هند ... واره گویند	یاسمین اهل هند جنبلی میگویند	یاقوت نما کرم است در هنگام برسات پیدا میشوند اهل هند بیربهوتی میگویند

مدت دوازده سال جفا کشیده شب و روز خون جگر خورده در سنه هفت ۱۲۰۷

متعاقب سنه ۱۳ هجری یکهزار و یکصد و سه بجلوس سنه باب ترتیب یافته

مقام کل کله سرکار تور کل صوبه بیجاپور مرتب گشته

ثنا سوذم گهی من در شب و روز
که تا شد این عجایب نامه دلفروز

عجب نقشی برآید
بنام ایزد که باغی دلکش آید

عجب باغی شگفت است اندرین دیر
بود بستان ولی بی بار شد از طیر

درین بستان اگر دانا در آید
شود خرم و بهجت دل فزا آید

بهر گلشن هزاران رنگ بیند — بهر گل بن گل خواهد که چیند

بگل چیدن اگر آن بیر بردوست — شود قدری حریفان پیش او پست

بسی خون ریخته است از دل تن من — که شد این نامه پرور از فن من

اگر افتد قبول رای خاصان — بنااهلان نباشد هیچ نقصان

بسی محنت بچندین سال بردم — شفاع العطر این را نام کردم

بکن مقبول این را هم تو یا رب — که باشد تا قیامت این مرتب

بخون ریزی رسیده است این با تمام — بحمد الله که آخر شد سر انجام

خواستم که کنی جانور داری بجا بسیاری درین نامه بنوک خامه

دررم چون ساعتی تفکر کردم حدیث نبوی یاد آمد خیر الکلام

مَا قَلَّ وَ دَلَّ آنچه لابد دانستم بقلم در آوردم

طول عرضی خواستم این نامه را — مصلحت نادیده شکستم خامه را

تمام شد کتاب بازنامه بفرمایش شمس الدین صاحب ادام الله تعالی اقباله

بتاریخ بیست و ششم شهر شوال سنه ۱۲۶۰ هجری از دست خاکسار سراپا

انکسار هر صغار و کبار میر سید علی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه

امید از قاریان این کتاب مستطاب اینکه اگر سهوی و خطایی ملحوظ فرمایند

بمقتضای

بمقتضای العفو عند کرام الناس بامول عفو فرمایند و بدعای خاتمه بخیر این کتاب کاتب الحروف مستدعا نمایند

گر خطای رفته باشد در کتاب ... قاریا بر من مکن قهر و عتاب

از کرم و الله عالم بالصواب ... وان خطای رفته را تصحیح کن

مصنف نویسنده خواننده را ... الهی ببیامرز این هر سه را

من نمانم این بماند یادگار ... من نوشتم حرف کردم روزگار

زانکه من بنده گنهکارم ... هر که خواند دعا طمع دارم

وکاتبه رمیم فی التراب ... بلوح الخط فی القرطاس دهرا

لکھن ہارا جا بر اکل کل ماٹی ہوئے ... لکھا رہی لاکھن برس جو رکھه جانی کوئی

نویسنده را نیست فردا امید ... نوشته بماند سیه بر سفید

تمت تمت تمت بالخیر





[illegible]
A [illegible] of [illegible]
October 1[illegible], 19[illegible]

This copy contains pages which are missing from the copy in the Library of the [illegible] Society.

To the Librarian, McGill University.

This item was purchased for and should be shelved in the E.B.W. Library on Ornithology.

C.A.W.

